

برادران اهل سنت در زمان بحث و مناظره ، اولین سوالی که به فکرشان می رسد که بپرسند این است که چرا نام علی در قران نیامده است.

درست است که نامی به اسم علی در قران آورده نشده است، ولی آنقدر آیات و روایات معتبر و قاطع در وصف منزلت و کرامت و شجاعت و عدالت و سیاست و ... در حق علی (ع) شده است که جای هیچ شک و تردیدی را در زمینه خلافت و امامت آن بزرگوار باقی نمی گذارد.

امیدوارم که با مطالعه مطالب ذیل ، نور ایمان الهی به قلب تیره و کدر متعصبین بتابد و به راه راست هدایت شوند.

الهی آمین

آیات نازل شده در مورد علی (ع)

آیات السابقون السابقون واقعه, آیات 10 و 11

آیات والعادیات

آیه اخوت حجرات, آیه 10

آیه اصحاب الميمن واقعه, آیه 27

آیه اطعام انسان, آیه 8

آیه اکمال

آیه انتظار قصص, آیه 5

آیه انفاق بقره, آیه 274

آیه انفال انفال, آیه 1

آیه اهل الذکر (1) نحل, آیه 43

آیه اهل الذکر (2) انبیاء, آیه 7

آیه اولی الامر نساء, آیه 59

آیه ایذاء الرسول توبه, آیه 61

آیه ایذاء الرسول (2) مجادله, آیه 8

آیه تبلیغ مائده, آیه 67

آیه تطهیر احزاب, آیه 33

آیه خمس انفال, آیه 41

آیه خیر البریه بینه, آیه 7

آیه راسخون آل عمران, آیه 7

آیه فیء حشر, آیه 7

آیه لكل قوم هاد رعد, آیه 7

آیه ليله المبيت بقره, آیه 207

آیه مباحله آل عمران, آیه 61

آیه مسئولون صافات, آیه 24

آیه مع الصادقين توبه, آیه 119

آیه من عنده علم رعد, آیه 43

آیه مودت شوري, آیه 23

آیه نجوي الرسول مجادله, آیه 12

آیه نور نور, آیه 35

آیه واورثنا الكتاب فاطر, آیه 32

آیه ود مريم, آیه 96

آیه وسيله مائده, آیه 35

آیه وصالح المؤمنين تحريم, آیه 4

آیه ولايت مائده آیه 55

آیه ویتلوه شاهد هود, آیه 17

=====

آیات السابقون السابقون

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

سه دیگر, آنان که سبقت جسّته بودند و اینک پیش افتاده اند. اینان مقربانند

((سابقون)) کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدمند، آنها

((اسوه)) و ((قدوه)) مردمند، و امام و پیشوای خلقتند، و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند.

بنابراین اگر بعضی از مفسران پیشگام بودن آنها را تنها به سبقت در طاعة الله (اطاعت خدا) یا نمازهای پنجگانه، یا جهاد، یا هجرت، یا توبه، و امثال آن تفسیر کرده اند، هر کدام گوشه ای از این مفهوم وسیع را مورد توجه قرار داده اند، وگرنه این کلمه اینها و غیر اینها از خیرات و برکات را شامل می شود، و نیز اگر در روایات اسلامی گاه ((سابقون)) به چهار نفر ((هابیل)) و ((مؤ من آل فرعون)) و ((حبیب نجار)) که هر کدام در امت خود پیشگام بودند، و همچنین امیر مؤ منان علی بن ابی طالب (علیه السلام) که نخستین مسلمان از مردان بود تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداقهای روشن آن است، و به معنی محدود ساختن مفهوم آیه نیست.

در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا فرمود: اتدرون من السابقون الى ظل الله يوم القيامة؟ ((آیا می دانید چه کسانی پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار در قیامتند))؟! اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است، فرمود: الذین اذ اعطوا الحق قبلوه، و اذا سالوه بذلوه، و حکموا للناس حکمهم لانفسهم: ((آنها کسانی هستند که وقتی حق به آنها داده شود پذیرا می گردند، و هنگامی که از حق سؤ ال شوند آنرا در اختیار می گذارند، و درباره مردم آنگونه حکم می کنند که! درباره خودشان)).

. در بعضی از روایات نیز به پیامبران مرسل و غیر مرسل تفسیر شده است.

در حدیثی نیز می خوانیم که ابن عباس می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره این آیه سؤ ال کردم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: ذلك علی (علیه السلام) و شیعته هم السابقون الى الجنة، المقربون من الله بکرامته لهم: ((آنها علی (علیه السلام) و پیروان او هستند که پیشگامان به سوی بهشت و مقربان درگاه خداوند به خاطر احترامی که خدا برای آنها قائل شده است)).

ولی اینها نیز در حقیقت بیان مصداقهای روشنی از مفهوم گسترده فوق است، مفهومی که همه پیشگامان را در هر امت و ملتی شامل می شود.

:سپس در يك جمله کوتاه مقام والای مقربان را روشن ساخته، می گوید:

((مقربان در باغهای پر نعمت بهشتند)) (فی جنات النعیم)

تعبیر به ((جنات النعیم)) انواع نعمتهای مادی و معنوی بهشت را شامل می شود.

ضمناً این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که باغهای بهشت تنها کانون نعمت است برخلاف باغهای دنیا که گاه وسیله زندگی و زحمت است ، همانگونه که حال مقربان در آخرت با حالشان در دنیا متفاوت است ، زیرا مقام والایشان در این دنیا توأم با مسئولیتهائی است در حالی که در سرای دیگر تنها مایه نعمت است .

بدیهی است منظور از ((قرب)) در اینجا ((قرب مقامی)) است نه ((قرب مکانی)) چرا که خداوند مکان ندارد و از ما به ما نزدیکتر است .

طبق این دو آیه گروه زیادی از مقربان از امتهای پیشینند، و تنها کمی از آنها از امت محمد (صلی الله علیه و آله) می باشند.

ممکن است در اینجا این سؤال پیش بیاید که چگونه این مسأله با اهمیت فوق العاده امت اسلامی سازگار است ، با اینکه خدا آنها را بهترین امت خطاب کرده و فرموده : ((کنتم خیر امة))... (آل عمران 110)

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود: نخست اینکه منظور از مقربان همان سابقون و پیشگامان در ایمانند، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام در صدر اول گروه اندکی بودند که نخستین آنها از مردان علی (علیه السلام) و از زنان خدیجه بود در حالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امتهای آنها و وجود پیشگامان در هر امت ، سبب می شود که آنها از نظر تعداد فزونی یابند

دیگر اینکه کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست ، و به تعبیر دیگر ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند ولی از نظر مقام بسیار برتر ، همانگونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است : تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ((ما بعضی از رسولان را بر بعضی دیگری برتری دادیم)) (بقره - 253)

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که ممکن است بعضی از مؤمنان در زمره پیشگامان در ایمان نباشند، اما دارای صفات و ویژگیهای دیگری باشند که آنها را همردیف سابقون قرار می دهد و از نظر پاداش و اجر همردیف آنها هستند، لذا در بعضی از روایات از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: نحن السابقون السابقون و نحن الاخرون : ((ما پیشگامان پیشگام ، و ما آخرون هستیم))

و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود: انتم السابقون الاولون ، و السابقون الاخرون ، و السابقون فی الدنيا الی ولایتنا، و فی الآخرة الی الجنة : ((شما سابقون نخستین و سابقون آخرین هستید، در دنیا پیشگام در ولایت ما بودید و در آخرت پیشگام در بهشتید))

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی تعبیر به ((اولین)) و ((آخرین)) را به ((اولین امت اسلام)) و ((آخرین

امت اسلام)) تفسیر کرده اند، طبق این تفسیر همه مقربان از امت اسلامند

اما این تفسیر نه با ظاهر آیات سازگار است ، و نه با روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده که افرادی از امم پیشین را . بالخصوص به عنوان ((سابقون اولین)) معرفی کرده است

سوره واقعه, آیات 10 و 1

=====

آیات و العاديات

بسم الله الرحمن الرحيم (1) وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (2) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (3) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (4) فَأَأْتِرْنَ بِيه نَعْمًا (5) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (6) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (7) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (8) وَإِنَّهُ لَحَبِيبٌ خَيْرٌ لِّشَدِيدٍ (9) فَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (10) (12) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (11) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

«1» سوگند به اسبان دونده [مجاهدان] در حالی که نفس زنان به پیش می رفتند،

«2» و سوگند به افروزندگان جرقه آتش [در برخورد سمهانشان با سنگهای بیابان]،

«3» و سوگند به هجوم آوران سپیده دم

«4» که گرد و غبار به هر سو پراکنند،

«5» و [ناگهان] در میان دشمن ظاهر شدند،

«6» که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است ؛

«7» ! و او خود [نیز] بر این معنی گواه است

«8» ! او و علاقه شدید به مال دارد

«9» آیا نمی داند در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می شوند،

«10» و آنچه در درون سینه هاست آشکار می گردد،

«11» ! در آن روز پروردگارشان از آنها کاملاً باخبر است

شاعن نزول :

در حدیثی آمده است که این سوره بعد از جنگ ذات السلاسل نازل شد و ماجرا چنین بود

در سال هشتم هجرت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) خبر دادند که دوازده هزار سوار در سرزمین یابس جمع شده ، و با یکدیگر عهد کرده اند که تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند از پای ننشینند

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهائی بدون نتیجه بازگشتند، سرانجام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت ، آنها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند و شبانه راه می رفتند، و صبحگاهان دشمن را در حلقه محاصره گرفتند، نخست اسلام را بر آنها عرضه داشتند چون نپذیرفتند هنوز هوا تاریک بود که به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده ای را کشتند، و زنان و فرزندانشان را اسیر کردند، و اموال فراوانی به غنیمت گرفتند

سوره و العادیات نازل شد در حالی که هنوز سربازان اسلام به مدینه باز نگشته بودند، پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) آن روز برای نماز صبح آمد، و این سوره را در نماز تلاوت فرمود، بعد از پایان نماز اصحاب عرض کردند: این !. سوره ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم

فرمود: آری ، علی (علیه السلام) بر دشمنان پیروز شد، و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد

چند روز بعد علی (علیه السلام) با غنائم و اسیران به مدینه وارد شد

. بعضی معتقدند که این یکی از مصادیق روشن آیه است نه شاعن نزول

تفسیر :

سوگند به جهادگران بیدار

گفتیم این سوره با سوگندهای بیدارگری آغاز شد، نخست می فرماید: به اسبان دونده ای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند سوگند (و العادیات ضبحا)

یا به شتران حاجیان که از سرزمین عرفات به مشعر الحرام و از مشعر نفس زنان به سوی منی حرکت می کنند سوگند

((عادیات)) جمع عادیة از ماده عدو (بر وزن صبر) در اصل به معنی گذشتن و جدا شدن است ، خواه قلبا بوده باشد که آن را عداوت گویند و یا در حرکت خارجی که آن را عدو (دویدن) می خوانند، و گاه در معاملات است که آن را عدوان می نامند، و در اینجا منظور همان دویدن با سرعت است

ضیح (بر وزن مدح) به معنی صدای نفسهای تند و سریع اسب است که هنگام دویدن از او به گوش می رسد

:همانگونه که در بالا اشاره کردیم در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد

نخست اینکه منظور سوگند به اسبهای است که با سرعت به سوی میدان جهاد پیش می روند، و از آنجا که جهاد امر مقدسی است این حیوانات نیز در این مسیر مقدس آنچنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود

تفسیر دیگر سوگند به شترانی است که در فریضه بزرگ حج در میان مواقع و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند، و به همین دلیل دارای قداستی هستند شایسته سوگند

در حدیثی آمده است که ابن عباس می گوید: در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه بودم ، مردی آمد در باره آیه ((والعادیات ضحیا)) از من سؤال کرد، من گفتم : منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند، و شبانگاه به محل استراحت باز می گردند، و سربازانی که آتش روشن می کنند و برای خود غذا درست می کنند

آن مرد از من دور شد و به سراغ علی بن ابیطالب (علیه السلام) رفت در حالی که در کنار زمزم بود و از همین آیه از آن حضرت سؤال کرد

فرمود: آیا از کسی قبیل از من این آیه را پرسیده ای عرض کرد آری ، از ابن عباس پرسیده ام او گفت منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند، فرمود: برو و او را صدا کن نزد من بیاید

هنگامی که خدمت حضرت علی (علیه السلام) آمدم فرمود: چرا مردم را به چیزی که نمی دانی فتوا می دهی ؟ اولین غزوه در اسلام بدر بود و با ما جز دو اسب نبود: اسبی از زبیر و اسبی از مقداد چگونه عادیات به معنی اسبان است؟! نه ، مقصود شترانی است که از عرفات به مشعر و از مشعر به منی می روند

. ابن عباس می گوید این را که شنیدیم از نظر خود بازگشتم و نظر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را پذیرفتم

این احتمال نیز وجود دارد که ((عادیات)) دارای معنی وسیعی است که هم اسبان مجاهدان را شامل می شود، و هم شتران حاجیان را، و منظور از روایت فوق این است که نباید معنی آن را محدود به اسبان کرد چرا که این معنی همه جا صادق نیست، مصداق واضحتش شتران حجاج است. این تفسیر از جهاتی مناسب تر به نظر می رسد. سپس می افزاید: سوگند به آنها که جرقه های آتش افروختند (فالموریات قدحا)

اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگهای بیابان جرقه ها می پرد، یا شترانی که به سرعت به مواضع حج می دوند و سنگها و ریگها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگهایی دیگر تولید جرقه می کند

یا طوائف و گروه هایی که در مواضع حج برای تهیه غذا آتش می افروزند، یا کنایه از کسانی است که آتش جنگ و جهاد را برمی افروزند و یا زبانهائی که با بیان کوبنده خود آتش به دل دشمن می زنند، و یا منظور کسانی است که به گفته بعضی از مفسران در انجام حاجات مردم تلاش می کنند و مقصود خود را پیش می برند همانگونه که آتش از سنگ آتشنزله بیرون می آید ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می رسد و ظاهر آیه همان دو تفسیر نخست است

((موریات)) جمع ((موریه)) از ماده ((ایراء)) به معنی آتش افروختن و قدح به معنی زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه است

سپس در سومین سوگند می فرماید: ((قسم به آنها که با دمیدن صبح بر دشمن حمله کردند)) (فالمغیرات صباحا)

رسم عرب - چنانکه طبرسی در ((مجمع البیان)) می گوید - بر این بوده که شبانگاه نزدیک منطقه دشمن رفته و کمین می کردند تا صبحگاهان حمله کنند

در شاعن نزول این آیات (یا یکی از مصداقهای روشن آن) خواندیم که لشگریان اسلام به فرماندهی علی (علیه السلام) از تاریکی شب استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند و در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده، صبحگاهان همچون صاعقه بر آنها یورش بردند، و پیش از آنکه دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد قدرت آنها را در هم شکستند

و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید از مشعر به منی است

((مغیرات)) جمع ((مغیره)) از ماده ((اغارة)) به معنی هجوم و حمله به دشمن است ، و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد، گاه این واژه به معنی معمول در فارسی ، یعنی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران به کار می رود

بعضی گفته اند در ماده این لغت ، هجوم و حمله با اسب نهفته شده است ، ولی موارد استعمال آن به خوبی نشان می دهد . که اگر در آغاز ، این قید وجود داشته ، تدریجا حذف گردیده است

و اینکه بعضی احتمال داده اند، منظور از ((مغیرات)) در اینجا قبائل و طوائف مهاجم است که به سوی میدان نبرد، و یا با عجله به سوی منی حرکت می کنند، بعید به نظر می رسد، چرا که آیه ((والعادیات ضبحا)) مسلما توصیفی برای اسبها . یا شتران بود، نه صاحبان آنها، این آیه نیز ادامه همان است

سپس به یکی دیگر از ویژگیهای این مجاهدان و مرکبهای آنها اشاره کرده می افزاید: ((آنچنان بر دشمن هجوم سریع می برند که به سبب آن گرد و غبار را به هر سو پخش کردند)) (فائرن به نقعا)

یا اینکه بر اثر هجوم شتران حاجیان از مشعر الحرام به سوی منی ، گرد و غبار از هر سو پراکنده می شود

((اثرن)) از ماده ((اثاره)) به معنی پراکندن غبار یا دود است ، و گاه به معنی هیجان آوردن نیز به کار رفته است ، . همچنین گاه به معنی پخش شدن امواج صوت در فضا آمده

((نقع)) (بر وزن نفع) به معنی غبار است ، و اصل این ماده به معنی فرو رفتن آب یا فرو رفتن در آب است و از آنجا که فرو رفتن در غبار نیز شباهت با آن دارد، این کلمه ، بر آن اطلاق شده ، ((نقیع)) به آب راکد گفته می شود

. و در آخرین ویژگی از ویژگیهای آنها می فرماید: آنها در همان بامداد در میان دشمن ظاهر شدند (فوسطن به جمعا)

چنان هجوم آنها غافلگیرانه و برق آسا بود که در چند لحظه صفوف دشمن را از هم شکافته و به قلب آنها هجوم بردند، و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند، و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است

. و یا اشاره به ورود حاجیان از ((مشعر)) به قلب منی است

بعضی نیز گفته اند: منظور، قرار دادن دشمن در حلقه محاصره است ، ولی این تفسیر، در صورتی صحیح است که جمله

. ((فوسطن)) با تشدید سین خوانده شود در حالی که قرائت مشهور چنین نیست ، بنابراین صحیح همان معنی اول است

رویهمرفته در يك جمعبدی نهائی به اینجا می رسیم که سوگند به اسبهای یاد شده که نخست با سرعت ، نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند، و سپس سرعت آنها بیشتر می شود، آنچنان که از ضربات سم آنها بر سنگها جرقه هائی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد، و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند، آنها را غافلگیر ساخته ، و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند، آنچنان هجومی - که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب جمعیت دشمن وارد شده ، صفوف آنها را از هم متلاشی می کنند

! سوگند به این اسبهای پر قدرت

! سوگند به این سواران شجاع

! سوگند به نفسهای مرکبهای مجاهدان

!سوگند به آن جرقه های آتشین که از سم آنها برمی خیزد

! سوگند به آن هجوم غافلگیرانه شان

!سوگند به آن ذرات گرد و غباری که در فضا پخش می کنند

! و سرانجام سوگند به ورودشان در قلب صفوف دشمن و متلاشی کردن آنها و پیروزی درخشانشان

. گر چه تمام آنچه گفته شده در معنی این سوگندها نیامده ، ولی در دلالت ضمنی کلام همه اینها جمع است

و از اینجا روشن می شود که جهاد آنچنان عظمتی دارد که حتی نفسهای اسبهای مجاهدین شایسته سوگند است ، و همچنین جرقه های ناشی از برخورد سمشان به سنگها، و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند، آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پر ارزش و با عظمت است

بعضی گفته اند منظور از این سوگندها احتمالا نفوسی است که می توانند کمالات خود را به دیگران منتقل سازند، و جرقه های دانش را با افکار خود ظاهر کنند، و بر هوا و هوس هجوم برند. و شوق الهی را در خود و دیگران پراکنده کنند، و سرانجام در قلب ساکنان علین جای گیرند

ولی پیدا است که اینها را نمی توان به عنوان تفسیر آیات فوق پذیرفت ، بلکه اینها تشبیهاتی است که به تناسب تفسیر آیه به ذهن می رسد

بعد از این سوگندهای عظیم به پاسخ قسم ، یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده است پرداخته ، می فرماید: مسلما انسان نسبت به نعمتهای پروردگارش ناسپاس و بخیل است (ان الانسان لربه لکنود)

همان انسان تربیت نایافته ، همان انسانی که انوار معارف الهی و تعلیمات انبیا بر قلبش نتافته ، و بالاخره همان انسانی که خود را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است او مسلماً ناسپاس و بخیل است

((کنود)) به زمینی می گویند که چیزی از آن نمی روید، و به انسان ناسپاس و بخیل نیز اطلاق می شود

مفسران برای کنود معانی زیادی گفته اند، ابوالفتوح رازی حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده است ، ولی غالباً شاخ و برگ همان معنی اصلی است که در بالا آورده ایم از جمله اینکه

1 - کنود کسی است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد ، ولی نعمتها را فراموش می کند - 1

کنود کسی است که نعمتهای خدا را تنها می خورد، و از دیگران منع می کند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم - 2 (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : ((اتدرون من الکنود)) ((می دانید کنود کیست))؟! عرض کرد خدا و رسولش آگاه تر است .

فرمود: الکنود الذی یاکل وحده ، و یمنع رفته ، و یضرب عبده : کنود کسی است که تنها غذا می خورد، و از عطا و بخشش به دیگران خودداری می کند، و بنده زیردستش را می زند

3 - کنود کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود همدردی نمی کند - 3

4 - کسی که خیرش بسیار کم است - 4

5 - کسی که وقتی نعمتی به او برسد از دیگران دریغ می دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد ناشکیبائی و جزع می کند - 5

6 - کسی که نعمتهای الهی را در معصیت صرف می کند - 6

7 - کسی که نعمت خدا را انکار می کند. ولی همانگونه که گفتیم همه این معانی مصداقها و شاخ و برگهای همان ناسپاسی - 7 . و بخل است

تعبیر به ((انسان)) در اینگونه موارد به معنی انسانهای شرور هواپرست سرکش و طغیانگر است ، و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند، و گرنه مسلماً هر انسانی چنین نیست ، بسیاری کسانی که سپاسگزاری و عطا و بخشش با روحشان عجین شده ، و از کفران و بخل بیزارند، همچنین انسانهایی که در پرتو ایمان به خدا از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده ، و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تخلق به اخلاق الهی به پرواز درآمده اند

سپس می افزاید: خود او نیز بر این معنی گواه است (و انه علی ذلك لشهید)

چرا که انسان نسبت به نفس خویش بصیرت دارد، و اگر صفات درونی خود را از هر کس بتواند پنهان کند از خدا و وجدان خویش نمی تواند مخفی دارد ، خواه به این حقیقت اعتراف کند یا نه

. بعضی نیز گفته اند ضمیر در ((انه)) به خدا برمی گردد، یعنی خداوند گواه وجود صفت کنود در انسان است

ولی با توجه به آیات قبل و بعد که ضمایر مشابه آن در این آیات به انسان برمی گردد این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، هر چند بسیاری از مفسران این تفسیر را ترجیح داده اند

این احتمال نیز داده شده که منظور شهادت انسان بر گناهان و عیوب خود در قیامت است ، چنانکه از بسیاری از آیات قرآن استفاده می شود

این تفسیر نیز در اینجا هیچ دلیلی ندارد، زیرا آیه مفهوم گسترده ای دارد که شهادت و گواهی او را بر کفران و بخل خویش در این دنیا نیز شامل می شود

درست است که گاهی انسان از شناخت خویش عاجز می گردد، و به اصطلاح وجدان خود را فریب می دهد، و تسویل و تزیین شیطانی صفات مذمومش را در نظرش زیبا جلوه گر می سازد، ولی در خصوص مورد کفران و بخل مطلب آنقدر واضح است که نمی تواند بر آن پرده پوشی کند و وجدان خود را بفریبد

باز در آیه می افزاید: او علاقه شدیدی به مال و مادیات دارد (و انه لحب الخیر لشدید)

و همین علاقه شدید و افراطی او به مال و ثروت سبب بخل و ناسپاسی و کفران او می شود

البته ((خیر)) معنی وسیعی دارد که هر گونه نیکی را شامل می شود، و مسلماً علاقه به بسیاری از نیکیها همچون علم و دانش و تقوی و بهشت و سعادت مطلب مذمومی نیست که قرآن با تعبیر فوق از آن نکوهش کند، و لذا مفسران آن را در اینجا به معنی ((مال)) تفسیر کرده اند که هم فرینه مقام و آیه گذشته گواه بر آن است ، و هم بعضی آیات دیگر قرآن ، مانند آیه 180 سوره بقره که می فرماید: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین : بر شما مقرر شده است که اگر کسی از شما مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند

مسلمنا اطلاق خیر بر ((مال)) به خاطر آن است که در حد ذات خود چیز خوبی است ، و می تواند وسیله انواع خیرات گردد، ولی انسان ناسپاس و بخیل آن را از هدف اصلیش بازداشته ، و در مسیر خودخواهی و خودکامگی به کار می گیرد

سپس به صورت يك استفهام انکاری توأم با تهدید می فرماید: آیا این انسان ناسپاس و بخیل و دنیاپرست نمی داند هنگامی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شوند...؟! (ا فلا يعلم اذا بعث ما فی القبور)

و هنگامی که آنچه در درون سینه ها از کفر و ایمان و اخلاص و ریا کبر و غرور و تواضع نیات خیر و سوء است آشکار می گردد: (و حصل ما فی الصدور)

((در آن روز پروردگارشان از آنها و اعمال و نیاتشان آگاه است)) و بر طبق آن به آنها کیفر می دهد (ان ربهم بهم یؤ منذ لخبیر)

بعث از ماده بعثه (بر وزن منقبه) در اصل به معنی زیر و رو کردن و بیرون آوردن و استخراج نمودن است ، و از آنجا که به هنگام احیای مردگان ، قبرها زیر و رو می شود، و آنچه در درون آنها است ظاهر می گردد، این تعبیر در آیات . فوق در مورد رستاخیز به کار رفته است

تعبیر به ((ما فی القبور)) (با توجه به اینکه ((ما)) معمولا برای غیر ذوی العقول می آید) یا به خاطر آن است که نظر به حالتی دارد که هنوز مردگان خاکند، و یا به خاطر ابهامی است که بر آنها حاکم است که معلوم نیست چه اشخاصی هستند؟

تعبیر به ((قبور)) (قبرها) منافاتی با این ندارد که گروهی از مردم اصولا قبر ندارند، فی المثل در دریا غرق می شوند، یا قبرشان بعد از مدتی از میان می رود و خاکه ایشان متفرق می شود، زیرا نظر به غالب مردم است که دارای قبر هستند، بعلاوه قبر در اینجا می تواند معنی وسیعی داشته باشد یعنی محلی که خاکهای انسانها در آنجا قرار دارد، هر چند به صورت قبر معمولی نباشد

((حصل)) از ماده ((تحصیل)) در اصل به معنی بیرون آوردن مغز از پوست است ، همچنین به تصفیه معادن ، و خارج کردن طلا و امثال آن از سنگ معدن اطلاق می شود، سپس در معنی وسیعی یعنی مطلق استخراج و مجزا ساختن به کار رفته است ، و در آیه مورد بحث منظور جداسازی خیر و شری است که در دلها نهفته شده ، اعم از ایمان و کفر، یا صفات حسنه و رذیله ، و یا نیات خوب و بد که در آن روز آنها از یکدیگر جدا و ظاهر و آشکار می شود، و هر کس بر طبق آن به پاداش کیفر خود می رسد

همانگونه که در آیه 9 سوره طارق آمده است : یوم تبلی السرائر: در آن روز که اسرار درون آشکار گردد.

تعبیر به یومئذ و تکیه بر این معنی که خداوند در آن روز از اعمال و اسرار مکنون دل‌های آنها با خیر است ، با اینکه میدانیم خدا همیشه از این مسائل آگاه می باشد، به خاطر آن است که آن روز، روز جزا است ، و آنها را بر اعمال و عقائدشان جزا می دهد.

به گفته بعضی از مفسران این تعبیر مانند آن است که کسی در مقام تهدید به دیگری می گوید ساعرف لك امرک به زودی عملت را به تو معرفی خواهم کرد در حالی که هم امروز نیز چنین معرفی موجود است ، منظور آن است که نتیجه آن را به تو خواهم داد.

آری خداوند همیشه و در همه حال از اسرار درون و برون به طور کامل آگاه است ، ولی اثر این آگاهی در قیامت و به هنگام پاداش و کیفر ظاهرتر و آشکارتر می گردد، و این هشداری است به همه انسانها که اگر به راستی به آن ایمان داشته باشند سد نیرومندی در میان آنان و گناهان ایجاد می کند، اعم از گناهان آشکار و پنهان ، و گناهان برون و درون ، و اثر تربیتی این اعتقاد بر کسی پنهان نیست .

: نکته ها

رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن - 1

از سوّ الاتی که پیرامون این سوره مطرح می شود این است که چه ارتباطی میان سوگند به اسبهای مجاهدان و جمله ((ان الانسان لربه لکنود)) وجود دارد؟ زیرا بررسی آیات قرآن به ما نشان می دهد که همواره نوعی ارتباط در میان قسمها و مقسم به (آنچه به آن قسم یاد می شود) موجود است و اصولا بلاغت و فصاحت قرآن نیز چنین مطلبی اقتضا می کند.

درباره آیات مورد بحث ممکن است رابطه چنین باشد که قرآن می گوید انسانهایی یافت می شوند اینارگر که در مسیر جهاد بی پروا پیش می روند، و از هیچگونه فداکاری مضایقه ندارند، جان و مال خود را در راه خدا می دهند، با این حال چگونه بعضی آن همه بخیل و ناسپاسند، و در برابر نعمتهای حق نه حمد خدا می گویند و نه در راه او اینار می کنند؟

درست است که قسم به اسبها خورده شده است ، ولی می دانیم که اهمیت آنها از این نظر است که ابزاری برای مجاهدان هستند در واقع سوگند به جهاد مجاهدان است (همچنین اگر سوگند به شتران حاجیان و زوار خانه خدا باشد).

بعضی نیز گفته اند که ارتباط از این رو حاصل می شود که این حیوانات در طریق رضای حق به سرعت پیش می روند . پس تو ای انسان چرا تسلیم او نیستی ، تو که اشرف مخلوقاتی ، و شایسته تری؟! ولی مناسبت اول روشن تر است .

آیا طبیعت انسان ناسپاسی و بخل است ؟ - 2

ممکن است کسانی از جمله ان‌الانسان لربه لکنود چنین استفاده کنند که حالت کنود بودن ، یعنی ناسپاسی و بخل ، جزء طبیعت همه انسانها است ، سپس این سو ال پیش می آید که این امر با وجدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر منعم و ایثار می کند چگونه می تواند سازگار باشد؟

نظیر این سو ال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف واضحی توصیف می کند مطرح می شود

در يك جا انسان ((ظلوم و جهول)) شمرده شده (احزاب - 72)

در جای دیگر ((هلوع))((کم ظرفیت) (معارج - 19)

و در جای دیگر یو وس و کفور (ماءبوس و ناسپاس) (هود - 9)

. و در جای دیگر طغیانگر (علق - 6) توصیف شده است

آیا به راستی همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است ؟ با اینکه قرآن تصریح می کند که خدا بنی آدم را گرامی داشته ، و بر همه خلائق برتری بخشیده ، و لقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا (اسراء - 70)

پاسخ این سو ال با توجه به يك نکته روشن می شود، و آن اینکه : انسان دارای دو بعد وجودی است ، و به همین دلیل می تواند در قوس صعودیش به اعلی علین رسد، و در قوس نزولیش به اسفل سافلین کشیده شود

اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد، و از پیام عقل الهام پذیرد

و خودسازی کند، مصداق ((و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا)) می شود

و اگر به ایمان و تقوی پشت کند، و از خط اولیای خدا خارج گردد، به صورت موجودی ((ظلوم)) و ((کفار)) و ((یو وس)) و ((کفور)) و ((هلوع)) و ((کنود)) درمی آید

و به این ترتیب هیچگونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد، منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان نگاه می کند

آری در درون فطرت انسان ریشه تمام خوبیها و نیکیها و افتخارات و فضائل نهفته است ، همانگونه که انسان آمادگی برای نقطه مقابل این فضائل نیز دارد، و لذا هیچ موجودی در عالم آفرینش در میان قوس صعودی و نزولیش اینقدر فاصله نیست (دقت کنید)

!عظمت جهاد - 3

در قرآن مجید سخن از مسأله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسیار به میان آمده ، ولی شاید در هیچ جا مسأله با این عظمت ترسیم نشده است که حتی نفس زدن اسبهای آنها، و جرقه های سم این ستوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع . آنان ، آنقدر با عظمت شناخته شده که مورد قسم قرار گرفته

مخصوصا روی سرعت عمل آنها که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگها است تکیه شده ، و نیز روی اصل . غافلگیری که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است تکیه گردیده است

و اینها همه آموزشی است در زمینه برنامه ((جهاد))

قابل توجه اینکه در شاعن نزول این سوره نیز آمده است که علی (علیه السلام) دستور داد در تاریکی شب مرکبها را آماده کنند، خوراک لازم به آنها بدهند و زین بر آنها نهند و به حالت آماده باش کامل درآیند، هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد فوراً نماز صبح را با یاران خود بجا آورد، و بلافاصله به دشمن حمله کرد، دشمن وقتی بیدار شد که زیر دست و پای اسبهای مجاهدین اسلام قرار گرفته بود. این حمله سریع و غافلگیرانه ، هم تعداد تلفات را به حداقل رساند، و هم در . ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد، و جالب اینکه همه این مسائل در آیات این سوره به طرز ظریفی منعکس شده است

بدیهی است نه اسب خصوصیت دارد، و نه مسأله جرقه ناشی از برخورد سم آنها به سنگهای بیابان و نه گرد و غبار پای آنها آنچه موضوعیت دارد مسأله جهاد، و سپس ابزار آن است که تمام وسائل جنگی امروز را شامل می شود همانگونه . که در آیه 60 سوره انفال در کنار رباط الخیل (اسبهای ورزیده) سخن از قوه و (نیرو) به صورت کلی به میان آمده

. خداوندا! توفیق جهاد و ایثار در راه رضایت را به ما مرحمت کن

پروردگارا! نفس سرکش تمایل به ناسپاسی و کفر دارد، ما را از خطرات آن حفظ فرما

. بارالها! تو از اسرار درون و برون همه کس آگاهی ، و از اعمال ما باخبری ، با لطف و عنایت خود با ما رفتار کن

سوره والعادیات

=====

آیه اخوت

مَلَانَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

هر آینه مؤمنان برادرانند. میان برادرانتان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید، باشد که بر شما رحمت آورد.

مؤمنان برادر یکدیگرند

قرآن در اینجا به عنوان يك قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گوید: ((هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید)) (و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما)

درست است که ((اقتتلوا)) از ماده ((قتال)) به معنی جنگ است، ولی در اینجا قرائن گواهی می دهد که هرگونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شاعران نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تاءبید می کند

بلکه می توان گفت اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهایی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می توان استفاده کرد

به هر حال، این يك وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسؤ لیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند

. این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه ها است

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند: ((و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد و گردن نهد)) (فان بغت احدهما علی الاخری

فقاتلوا التي تبغى حتى تقيء الى امر الله)

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر گردن خود او است ، و به اصطلاح خونشان هدر است ، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است

به این ترتیب ، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است ، و این در صورتی است که مساعله از طرق مسالمت آمیز حل نشود

سپس به بیان سومین دستور پرداخته ، می گوید: ((و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح برقرار سازید)) (فان فانت فاصلحوا بینهما بالعدل)

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه ساز صلح باشد، و مقدمه ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند برمی خیزد و نزاع را از سر می گیرد

بعضی از مفسران از تعبیر ((بالعدل)) استفاده کرده اند که اگر در میان این دو گروه حقی پامال شده ، یا خونی ریخته شده که منشاء درگیری و نزاع گشته است ، باید آنهم اصلاح شود، و گرنه ((اصلاح بالعدل)) نخواهد بود

و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از دو طایفه متخاصم متمایل می سازد، و بی طرفی داوران را نقض می کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که : ((قسط و عدل و نفی هرگونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد)) (و اقسطوا ان الله يحب المقسطین)

در آیه بعد برای تأکید این امر و بیان علت آن می افزاید

((مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین در میان دو برادر خود، صلح را برقرار کنید)) (انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم)

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید

چه تعبیر جالب و گیرائی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد

و از آنجا که در بسیاری از اوقات ((روابط)) در این گونه مسائل جانشین ((ضوابط)) می شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می افزاید: ((تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید)) (و اتقوا الله لعلکم ترحمون)

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسؤلیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می شود

نکته ها

شرایط قتالاهل بیغی (بغاة) - 1

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می کنند، و برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهایی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته اند از این آیه در مسأله سابق نیز استفاده کنند

. ولی به گفته ((فاضل مقداد)) در ((کنز العرفان)) این استدلال خطا است

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام ((اهل بیغی)) را نمی توان به اینگونه افراد تعمیم داد

متأسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می توان استفاده کرد ((احکام)) زیر است

الف - اصلاح در میان گروههای متخاصم مسلمین يك امر واجب کفائی است

ب - برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده تر شروع کرد و به اصطلاح قاعده ((الاسهل فالاسهل)) را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است

ج - خونهای باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آنها که از بین می رود هدر است، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است

د - در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست، اما در مرحله شدت عمل، مخصوصاً آنجا که منتهی به خونریزی می شود بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤمنین و افراد آگاه تصمیم گیری می کنند

هـ - در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از ((گروه مصلح)) بریزد و یا اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است، و همچنین در مورد خونهایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم ((ضمان)) و ((قصاص)) ثابت است، و اینکه از کلمات بعضی استفاده می شود که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خونها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده، درست نیست، و آیه درصدد بیان همه این مطلب نمی باشد، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است

و - چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است، بنابراین در این جنگ مسأله اسیران جنگی، و غنائم، مطرح نخواهد بود، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند

ز - گاه می شود که هر دو طرف نزاع باغی، ظالماند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده اند و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده اند، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به يك مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر

البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده، ولی حکم آن را می توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت، و آن اینکه وظیفه مسلمین این است که هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا درباره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است

در پایان این سخن باز تاءکید می کنیم که حکم این باغیان از کسانی که قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی

. می کنند جدا است ، و گروه اخیر احکام سختتر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در ((کتاب الجهاد)) آمده است

اهمیت اخوت اسلامی - 2

جمله ((انما المؤمنون اخوة)) که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است ، شعاری . بسیار گیرا، عمیق ، مؤثر و پرمعنی

دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان ((رفیق)) یاد می کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی . براساس مساوات و برابری ، مطرح می کند، و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله ، و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس . عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب

در مراسم ((حج)) که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک . کاملاً محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم يك خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها . در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند

در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده ، و مخصوصاً جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به : عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای زیر را از نظر می گذرانیم

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : المسلم اخو المسلم ، لا یظلمه ، و لا یخذله ، و لا یسلمه : ((مسلمان - 1 برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد))

در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) نقل شده : مثل الاخوين مثل الیدين یغسل احدهما الاخر : - 2 ((دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید))! (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: المؤمن من اخو المؤمن من ، كالجسد الواحد، اذا اشتكى شيئا منه وجد الم ذلك في - 3
سائر جسده ، و ارواحها من روح واحدة : ((مؤمن من برادر مؤمن است ، و همگی به منزله اعضاء يك پیکرند، که اگر
عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را مانند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده))

در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : المؤمن من اخو المؤمن من عینه و دلیله ، لا یخونه ، و لا - 4
یظلمه ، و لا یغشه ، و لا یعده عدۃ فیخلفه : ((مؤمن من برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او
خیانت نمی کند، و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند، و هر وعده ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد))

در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤمن بر برادر مسلمانش ، و انواع حقوق مؤمنین بر
یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مصافحه ، و معانقه ، و یاد آنها کردن ، و قلب آنها را مسرور نمودن ، و
مخصوصا بر آوردن حاجات مؤمنان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته ها، و زدودن غم از دلها و اطعام ، و
پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در ((اصول کافی)) در ابواب مختلف
تحت عناوین فوق می توان مطالعه کرد

در پایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره حقوق سی گانه مؤمن - 5
: بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): للمسلم علی اخیه ثلاثون حقا، لا برائة له منها الا بالاداء او العفو

یغفر زلته ، و یرحم عبرته ، و یستر عورته ، و یقبل عثرته ، و یقبل مغدرته ، و یرد غیبه ، و یدیم نصیحتہ ، و یحفظ
. خلته ، و یرعی ذمته ، و یعود مرضه

و یشهد میته ، و یجیب دعوته ، و یقبل هدیه ، و یکافا صلته ، و یشکر نعمته و یحسن نصرته ، و یحفظ حللته ، و یقضی
. حاجته ، و یشفع مسألتہ ، و یسمت عطستہ

و یرشد ضالته ، و یرد سلامه ، و یطیب کلامه ، و یر انعامه ، و یصدق اقسامه ، و یوالی ولیه ، و لا یعادیه ، و ینصره
ظالما و مظلوما: فاما نصرته ظالما فیرده عن ظلمه ، و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه ، و لا یسلمه و لا یخذله ، و
یحب له من الخیر ما یحب لنفسه ، و یره له من الشر ما یره لنفسه

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برانت ذمه از آن حاصل نمی کند
:مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او

لغزشهای او را ببخشد، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیرخواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود

دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را برآورد، برای خواسته اش شفاعت کند، و عطسه اش را تحیت گوید

گمشده اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حَقش کمک کند

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکیهها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آنچه از بدیها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد

و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مسأله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح ذات البین بحث دیگری در جلد هفتم صفحه 83 به بعد ذیل آیه يك سوره انفال داشتیم)

سوره حجرات, آیه 10

=====

آیه اصحاب الیمین

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ

اما اصحاب سعادت, اصحاب سعادت چه حال دارند؟

بعد از بیان مواهب معنوی و مادی مقربان ، نوبت به اصحاب الیمین می رسد، همان جمعیت سعادت‌مندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی به دست راستشان داده می شود، و در اینجا به شش نعمت از نعم خداوند اشاره می کند که با مقایسه به نعمتهای مقربان که در هفت بخش آمده بود يك مرحله پائینتر است

نخست برای بیان بلندی مقام آنها می فرماید: ((اصحاب یمین ، چه اصحاب یمینی))؟! (و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین)

و این برترین توصیفی است که از آنها شده ، زیرا این تعبیر در مواردی به کار می رود که اوصاف کسی در بیان نگنجد ، و به هر حال این تعبیر بیانگر مقام والای اصحاب الیمین است

آیه بعد به نخستین موهبت این گروه اشاره کرده ، می گوید: ((آنها در سایه درخت سدر بی خار قرار خواهند گرفت)) (فی سدر مخضود)

در حقیقت این رساترین توصیفی است که برای درختان بهشتی در قالب الفاظ دنیوی ما امکان پذیر است ، زیرا ((سدر)) به گفته بعضی از ارباب لغت درختی است تناور که بلندیش گاهی تا چهل متر می رسد، و می گویند تا دو هزار سال عمر می کند (و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد) تنها عیب این درخت این است که خاردار است ، ولی با توصیف به ((مخضود)) (از ماده ((خضد)) بر وزن ((مجد)) به معنی بریدن و گرفتن خار است) این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده

در حدیثی آمده است که هرگاه بعضی از لغات قرآن برای یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشکل می شد می گفتند خداوند به برکت اعراب بادیه نشین و سؤالات آنها ما را بهره مند می کند، از جمله اینکه عربی بادیه نشین روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد عرض کرد ای رسول خدا! خداوند متعال در قرآن نام از درخت موذی و آزاردهی برده است ، و من فکر نمی کردم در بهشت چنین درختی باشد! فرمود: کدام درخت ؟ عرض کرد: درخت سدر، زیرا دارای خار است ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مگر خداوند نمی فرماید: ((فی سدر مخضود)) مفهومش این است که خارهای آنرا قطع کرده است ، و بجای هر خار میوه ای قرار داده که هر میوه ای هفتاد و دو رنگ ماده غذایی دارد که !هیچیک شباهتی به دیگری ندارد

دومین موهبت این است که ((آنها در سایه درختان طلع متراکم به سر می برند)) (و طلع منضود)

((طلع)) درختی است سبز و خوشرنگ و خوشبو، جمعی گفته اند همان درختان موز است که برگهای بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه ای شیرین و گوارا دارد، و ((منضود)) از ماده ((نضد)) به معنی متراکم است

ممکن است این تعبیر اشاره به تراکم برگها یا تراکم میوه ها، و یا هر دو باشد، حتی بعضی گفته اند، این درختان چنان پر میوه است که ساقه و شاخه ها غرق میوه و پوشیده از آن می باشد

بعضی از مفسران گفته اند با توجه به اینکه درخت سدر برگهائی بسیار كوچك و درخت موز برگهائی بسیار پهن و بزرگ و گسترده دارند ذكر این دو درخت اشاره لطیفی به تمام درختان بهشتی است که در میان این دو قرار دارد

سوره واقعه, آیه 27

آیه اطعام

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

و. طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می خوراندند

: شان نزول

(سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم))

ابن عباس می گوید حسن و حسین (علیهما السلام) بیمار شدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی (علیه السلام) گفتند: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی، علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهما السلام) و فضه که خادمه آنها بود نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین (علیهما السلام) نیز گفتند ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم)

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی (علیه السلام) سه من جو قرض نمود، و فاطمه (صلی الله علیه و آله) يك سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: السلام علیکم اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) سلام بر شما ای خاندان محمد! مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند)

در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد علی (علیه السلام) دست حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را گرفته بود و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را مشاهده کرد دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است ، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شد دید در محراب عبادت ایستاده ، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده ، و چشمهایش به گودی نشسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناراحت شد

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره ((هل اتی)) را بر او خواند (بعضی گفته اند که از آیه ((ان الابرار)) تا آیه کان سعیمک مشکورا که مجموعا هیجده آیه است در این موقع نازل گشت)

آنچه را در بالا آوردیم نص حدیثی است که با کمی اختصار در ((الغدیر)) به عنوان ((قدر مشترك)) میان روایات زیادی که در این باره نقل شده آمده است ، و در همان کتاب از 34 نفر از علمای معروف اهل سنت نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن)

. به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است

و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه با مجموع این سوره ، در ماجرای فوق نازل شده است ، و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث ، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا و فرزندانشان آورده اند

حتی چنانکه در آغاز سوره گفتیم این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا، و حتی در شعر معروف ((امام شافعی)) آمده است .

در اینجا بهانه جویانی که هر وقت به فضائل علی (علیه السلام) می رسند حساسیت فوق العاده ای نشان می دهند منتهای دقت را در اشکال تراشی به عمل آورده و خرده گیریهای بر این شاعر نزول دارند از جمله

این سوره ((مکی)) است در حالی که داستان شاعر نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن (علیه السلام) و امام - 1 ! حسین (علیه السلام) است که قطعا در مدینه واقع شده

ولی چنانکه در آغاز این سوره مشروحا بیان کردیم دلایل روشنی در دست داریم که نشان می دهد تمام سوره ((هل اتی))

. و یا لااقل ((هیجده آیه)) در مدینه نازل شده است

لفظ آیه عام است چگونه می توان آن را تخصیص به افراد معینی داد - 2

ولی ناگفته پیدا است که عام بودن مفهوم آیه منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده ای دارد، ولی شاعن نزول که مصداق اتم و اعلاى آن است مورد خاصی می باشد، و این عجیب است که عمومیت مفهوم آیه ای را کسی دلیل بر نفی شاعن نزول آن بگیرد

بعضی ، شاعن نزولهای دیگری نقل کرده اند که با شاعن نزول فوق سازگار نیست ، از جمله اینکه ((سیوطی)) در - 3 ((در المنثور)) نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) آمد و از ((تسبیح)) و ((تهلیل)) سؤال کرد

عمر گفت : بس است زیاد از رسول خدا سؤ ال کردی ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود عمر خاموش باش ، و ادر این هنگام سوره ((هل اتی)) بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نازل شد

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از حبشه خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) آمد و می خواست از او سؤ ال کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود سؤ ال کن و فرا گیر، عرض کرد ای رسول خدا گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت به ما برتری دارید، اگر من به آنچه تو ایمان آورده ای ایمان بیاورم ، و همانند آنچه عمل می کنی عمل کنم ، من با تو در بهشت خواهم بود؟ فرمود آری ، سوگند به کسی که جانم به دست او است سفیدی سیاه پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می شود، سپس پیامبر ثوابهای مهمی برای گفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده بیان فرمود و در این هنگام سوره هل اتی نازل شد

ولی با توجه به اینکه این روایات تقریبا هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره ((هل اتی)) ندارد، به نظر می رسد که برای پایمال کردن شاعن نزول سابق از سوی عمال بنی امیه یا مانند آنان جعل شده باشد

بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که چگونه انسان می تواند سه روز گرسنه بماند و تنها با آب - 4 افطار کند؟

ولی این ایراد عجیبی است برای اینکه خود ما افراد متعددی را دیده ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف ((چهل روز)) را انجام داده اند، یعنی چهل روز تمام تنها آب نوشیده اند! و مطلقا غذائی نخورده اند! و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماریهای آنها شده ، حتی یکی از اطباء معروف غیر مسلمان بنام ((الکسی)) . سوفورین)) کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساک با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است

بعضی دیگر برای اینکه به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند از طریق دیگری وارد شده اند، مثلا ((الوسی)) می - 5 گوید: اگر بگوئیم این سوره درباره علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) نازل نشده چیزی از قدر آنها نمی کاهد، زیرا داخل بودن آنها در عنوان ((ابرار)) مطلب آشکاری است که هر کس می داند، سپس به بیان بعضی از فضائل آنها پرداخته ، می گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می تواند بگوید جز اینکه علی (علیه السلام) مولای مؤمنان و وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و فاطمه (علیهاالسلام) پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و جزء وجود محمدی (صلی الله علیه و آله و سلّم) و حسنین (علیهماالسلام) روح و ریحان ، و آقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترك دیگران نیست ، بلکه هر کس غیر این راه را بیوید گمراه است

ولی ما می گوئیم اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم ، بقیه فضائل نیز تدریجا به چنین سرنوشتی دچار می !شود، و روزی فرا خواهد رسید که بعضی اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین (علیهم السلام) را نیز انکار کنند

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات از خود علی (علیه السلام) نقل شده که در موارد متعدد به نزول این آیات در مورد خود و فرزندانش در مقابل مخالفان استدلال کرده است

این نکته نیز قابل توجه است که ((اسیر)) معمولا در ((مدینه)) وجود داشت ، و در مکه به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد، و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است

آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله ((الوسی)) مفسر معروف اهل سنت بسیاری از نعمتهای بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از ((حورالعین)) که غالبا در قرآن مجید در عداد نعمتهای بهشتی آمده مطلقا سخنی مطرح نیست ، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش می باشد که به احترام بانوی اسلام (علیهاالسلام) ذکری از ((حور)) به ! میان نیامده

گرچه بحث ما در زمینه این شاعن نزول طولانی شد ولی در برابر اشکال - تراشیهای بهانه جویان چاره ای جز این نبود

: تفسیر

:پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن که انسانها را به دو گروه ((شکور)) و ((کفور)) یا شکرگزار و کفران کننده تقسیم کرد، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران کنندگان آمده بود، آیات مورد بحث به سراغ پاداشهای شکر گزاران و ابرار (نیکان

و پاکان) می رود، و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می کند

نخست می فرماید: ((نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است))

(ان الابرار یشریون من کاس کان مزاجها کافورا)

((ابرار)) جمع ((بر)) (بر وزن رب) در اصل به معنی وسعت و گستردگی است ، و به همین جهت صحراهای وسیع را ((بر)) می گویند، و از آنجا که افراد نیکوکار اعمالشان نتایج گسترده ای در سطح جامعه دارد این واژه بر آنها اطلاق می شود، و ((بر)) (به کسر ب) به معنی ((نیکو کاری)) است ، بعضی گفته اند فرق بیان آن و خیر این است که بر به معنی نیکی توأم با توجه است در حالی که خیر معنی اعمی دارد

((کافور)) در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروف آن بوی خوش است همچنین گیاهی است خوشبو، و یکی دیگر از معانی آن همان ((کافور)) معمولی است که بوی تند دارد، و برای مصارف طبی از جمله ضدعفونی کردن به کار می رود

به هر حال آیه فوق نشان می دهد که این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می برد، و هم شامه

بعضی از مفسران نیز گفته اند ((کافور)) نام یکی از چشمه های بهشتی است ، ولی این تفسیر با تعبیر ((کان مزاجها کافورا)) که می گوید آمیخته با کافور است سازگار نیست

از سوی دیگر با توجه به این که کافور از ماده ((کفر)) به معنی ((پوشش)) است ، بعضی از ارباب لغت مانند ((راغب)) در ((مفردات)) معتقدند که انتخاب این نام برای ((کافور)) به خاطر پوشیده بودن میوه درختی که این ماده از آن گرفته می شود در میان غلافها است

بعضی نیز تعبیر ((کافور)) را اشاره به سفیدی فوق العاده و خنکی آن دانسته اند، زیرا کافور معمولی نیز از نظر ((خنکی)) و ((سفیدی)) ضرب المثل است

اما روی هم رفته تفسیر نخست از همه مناسبتر به نظر می رسد، به خصوص این که گاهی در عبارات کافور را همدیف و مشک و عنبر شمرده اند که از بهترین بوهای خوش است

سپس به سرچشمه ای که این جام شراب طهور از آن پر می شود اشاره کرده می افزاید: ((این از چشمه خاصی است که بندگان خدا از آن می نوشند، و آن را از هر جا بخواهند جاری می سازند))! (عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا)

آری این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباد الله است که هر جا اراده کنند از همانجا سر بر می آورد، و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در توصیف آن فرمود: هی عین فی دار النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) تفجر الی دور الانبیاء و المؤمنین: ((این چشمه ای است در خانه پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می شود))

آری همانگونه که در دنیا چشمه های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می جوشد، و شاخه های آن به خانه های مؤمنان سرازیر می گردد

((یفجرون)) از ماده ((تفجیر)) در اصل از ریشه ((فجر)) گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر، و از آنجا که نور صبح گوئی پرده شب را می شکافت به آن ((فجر)) گفته اند، و به شخص فاسق از این رو ((فاجر)) می گویند که پرده حیا و پاکی را دریده، و از مسیر حق خارج شده است

. اما در آیه مورد بحث به معنی شکافتن زمین است

قابل توجه اینکه در میان نعمتهای فراوان بهشتی که در این سوره آمده است نخستین نعمت ((شراب طهور معطر خاصی)) ذکر شده، و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می نهند با نوشیدن از این شراب هرگونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می شویند، و سرمست از عشق حق به استفاده از سایر مواهب بهشتی می پردازند

در آیات بعد به ذکر اعمال و اوصافی که ((ابرار)) و ((عباد الله)) دارند، پرداخته با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمتهای بی مانند توضیح می دهد

می فرماید: ((آنها به نذر خود وفا می کنند)) (یوفون بالنذر)

((و از روزی که عذاب و شر آن گسترده است بیمناکند)) (و یخافون یوما کان شره مستطیرا)

جمله ((یوفون)) و ((بخافون)) و جمله های بعد از آن که همه به صورت فعل مضارع آمده نشان می دهد که این برنامه مستمر و همیشگی آنان است .

البته همانگونه که در شاعن نزول گفتیم مصداق اتم و اکمل این آیات امیر مؤ منان علی و فاطمه زهرا و فرزندان آنها حسن و حسین ((سلام الله علیهم اجمعین)) می باشند که نذر خود را در مورد سه روز روزه داشتن ادا کردند، و جز با آب افطار ننمودند، و قلب آنان از خوف خدا و خوف قیامت مالا مال بود

((مستطیر)) به معنی گسترده و پراکنده است ، و اشاره به عذابهایی گوناگون و وسیع آن روز عظیم می باشد

به هر حال وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشان واجب کرده اند وفا می کنند به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می کوشند

ترس آنها از شر آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد، و احساس مسؤ ولیت شدید در برابر فرمان الهی است .

آنها به خوبی معاد را باور کرده اند، و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند، و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است .

سپس به ذکر سومین عمل شایسته آنها پرداخته ، می گوید: ((آنها غذای خود را در عین اینکه به آن نیازمندند و دوست دارند به ((مسکین)) و ((یتیم)) و ((اسیر)) می دهند)) (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا)

اطعام کردن آنها ساده نیست ، بلکه تواءم با ایثار در هنگام نیاز شدید است ، و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از ((مسکین)) و ((یتیم)) و ((اسیر)) شامل می شود، و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است .

ضمیر در ((علی حبه)) به طعام باز می گردد، یعنی در عین اینکه علاقه به طعام دارند آن را انفاق می کنند، و به این ترتیب شبیه چیزی است که در آیه 92 سوره آل عمران آمده است لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون : ((هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید))

بعضی نیز گفته اند ضمیر مزبور به ((الله)) بر می گردد که در آیات گذشته آمده یعنی آنها به عشق پروردگار اطعام اطعام می کنند ولی با توجه به اینکه این مطلب در آیه بعد می آید معنی اول صحیحتر به نظر می رسد

معنی ((مسکین)) و ((یتیم)) و ((اسیر)) روشن است ، اما در اینکه این اسیر اشاره به کدام اسیر است در میان مفسران گفتگو است .

بسیاری گفته اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می گرفتند، و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می آوردند، بعضی احتمال داده اند که منظور از آن بردگانی است که اسیر دست مالک خود می باشند، و بعضی آن را به زندانیان تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر و مشهورتر است .

در اینجا این سؤال پیش می آید که مطابق شاعن نزول مرد اسیر بر در خانه علی (علیه السلام) به هنگام افطار آمد، مگر اسیران زندانی نبودند؟

اما با توجه به يك نکته پاسخ این سؤال روشن می شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطلقاً زندانی وجود نداشت ، و حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) اسیران را تقسیم کرده و به دست مسلمانان می سپرد، و می فرمود مراقب آنها باشید، و به آنها نیکی کنید، و گاه که توانائی بر تاعمین غذای آنها نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می گرفتند، و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می فرستادند، تا به آنها کمک کنند .

زیرا در آن موقع مسلمین سخت در مضیقه بودند .

البته بعدا که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد، و تعداد اسیران بالا گرفت

و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت زیاد شدند، زندان به وجود آمد، و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت المال صورت می گرفت .

به هر حال از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که یکی از بهترین اعمال اطعام محرومان و نیازمندان است ، نه تنها نیازمندان مسلمان که اسیران بلاد شرك نیز تحت پوشش این دستور اسلامی قرار گرفته ، تا آنجا که اطعام آنها یکی از کارهای برجسته ((ابرار)) شمرده شده است .

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : استوصوا بالاسرى خیرا و کان احدثهم یؤثر اسیره بطعامه : ((با اسیران به نیکی رفتار کنید، مسلمانان هنگامی که این سخن را شنیدند گاه غذای خود را به اسیر داده و او را بر خویشتن مقدم می شمردند))

چهارمین عمل بر جسته ابرار را اخلاص می شمرد، و می فرماید: ((آنها می گویند ما شما را تنها برای خدا اطعام می کنیم ، نه پاداشی از شما می خواهیم و نه تشکری)) (انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا)

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست ، و اصولاً در اسلام ارزش عمل به خلوص نیت است ، و گرنه اعمالی که انگیزه های غیر الهی داشته باشد، خواه ریاکارانه باشد، و یا به خاطر هوای نفس ، و یا تشکر و قدردانی مردم ، یا پاداش مادی ، و هیچگونه ارزش معنوی و الهی ندارد، و حدیث مشهور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) لا عمل الا بالنیة و انما الاعمال بالنیات اشاره به همین معنی است

منظور از وجه الله همان ذات خدا است ، و گرنه خدا صورت جسمانی ندارد، و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است ، در آیه 272 بقره می خوانیم : و ما تتفقون الا ابتغاء وجه الله : ((شما جز برای خداوند انفاق نکنید)) و در آیه 28 سوره کهف در توصیف همنشینان شایسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین آمده است : و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه : ((با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و تنها ذات او را می طلبند))

و در آخرین توصیف ((ابرار)) می فرماید: ((آنها می گویند: ما از پروردگارانمان خائفیم از آن روز که عبوس و شدید است)) (انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیرا)

این سخن ممکن است زبان حال ((ابرار)) باشد یا زبان قال آنها

تعبیر از روز قیامت به روز ((عبوس)) و ((سخت)) با اینکه عبوس از صفات انسان است و به کسی می گویند که قیافه اش را درهم کشیده ، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است ، یعنی آنقدر حوادث آن روز سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسانها در آن روز عبوسند بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است

در اینکه ((قمطیر)) از چه ماده ای گرفته شده ؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است بعضی آن را از ((قمطر)) می دانند، و بعضی آن را مشتق از ماده ((قطر)) (بر وزن مرغ) و میم را زائده می دانند

. ولی مشهور همان اول است که به معنی شدید و عبوس است

در اینجا سؤال پیش می آید و آن اینکه اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می کنند پس چرا می گویند ما از عذاب

!روز قیامت بیمانکیم ، آیا انگیزه الهی ، با انگیزه ترس از عذاب قیامت ، سازگار است ؟

اما با توجه به يك نکته پاسخ این سؤال روشن می شود، و آن این که آنها به هر حال به خاطر خدا گام بر می دارند، و اگر از عذاب قیامت می ترسند به خاطر آن است که عذاب الهی است ، و اگر به نعمتهای بهشت علاقه دارند چون این نعمتها از ناحیه او است ، و این همان چیزی است که در باب ((نیت عبادت)) در فقه مطرح است که می گویند: قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب ، و ترس از عقاب ، و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز استسقا برای نزول باران) ندارد، زیرا همه اینها بازگشت به خداوند می کند، و به اصطلاح از قبیل ((داعی بر داعی)) است ، هر چند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمتهای بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد بلکه يك پارچه به عنوان ((حبا لله)) انجام گیرد

. تعبیر به ((انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا)) نیز شاهد بر این است که این خوف نیز خوف از پروردگار است

نکته قابل توجه اینکه دومین وصف از اوصاف پنجگانه ، و پنجمین وصف هر دو مسأله خوف است ، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت ، در يك مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شر آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی آن را می رساند و دیگری گستردگی کیفی را

در آخرین آیه مورد بحث به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیت پاکی که ((ابرار)) دارند اشاره کرده ، می فرماید: ((به خاطر همینها خداوند آنها را از شر آن روز نگهداری می کند، و در حالی که با طراوت و مسرور و شادمان هستند از آنها استقبال می کند)) (فوقاهم الله شر ذلك الیوم و لقاها منظره و سرورا)

((نظره)) به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد، آری رنگ رخسار آنها در آن روز آرامش و نشاط درونی آنان خبر می دهد

بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤ ولیت از آن روز بیمانک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می کند

تعبیر به ((لقاها)) از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می دهد خداوند بزرگ از این میهمانان گرانقدر با لطف خاصش استقبال می کند، و آنها را که غرق شادی و سرورند در سایه رحمتش جای می دهد

: نکته

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است

نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد الله می‌شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است، و نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد.

و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیونها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زیاده دانه‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد.

: در روایات اسلامی نیز تأکید بسیار در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می‌آوریم

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: من اطعم ثلاثة نفر من المسلمین اطعمه الله من - 1 ثلاث جنان فی ملکوت السموات : ((کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد))

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: من اطعم مؤمنا حتی یشبعه لم یدر احد من خلق الله ما له من الاجر فی الآخرة، لا ملک مقرب، و لا نبی مرسل الا الله رب العالمین: ((کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد، و نه فرشتگان مقرب الهی، و نه پیامبران مرسل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است))

در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: لان اطعم مؤمنا محتاجا احب الی من ان ازوره، و لان ازوره احب الی من ان اعتق عشر رقاب: ((اگر مؤمنی را اطعام کنم نزد من محبوبتر است از اینکه تنها به دیدار او بروم، و اگر بدیدار او بروم نزد من محبوبتر است از اینکه ده برده را آزاد کنم))

قابل توجه اینکه در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده بلکه در بعضی صریحا آمده است که اطعام مؤمنان هر چند بی‌نیاز باشند همچون آزاد کردن برده است، و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندیها جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس آنچه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه ای می‌روند هر کدام باید سهم خود را بپردازد گویی مساعله میهمانی کردن. مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت آور است.

در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل

اعمال است ، چنانکه در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: من افضل الاعمال عند الله ابراد الكباد الحارة و اشباع الكباد الجائعة و الذى نفس محمد صلى الله عليه و آله بيده لا يؤمن بي عبد يبيت شبعان و اخوه - او قال جاره - المسلم جائع : ((یکی از برترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای داغ است ، و سیر کردن شکمهای گرسنه ، سوگند به کسی که جان محمد در دست او است بنده ای که شب سیر بخوابد و برادر - یا فرمود !همسایه - مسلمانش گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است))

ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است ، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه ای را شامل می شود، و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود

سوره انسان, آیه 8

=====

آیه اکمال

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)

روز اکمال دین کدام روز است در اینجا بحث مهمی پیش می آید که منظور از ((الیوم)) (امروز) که در دو جمله بالا تکرار شده چیست ؟ یعنی کدام روز است که این ((چهار جهت)) در آن جمع شده هم کافران در آن مایوس شده اند، و هم دین کامل شده ، و هم نعمت خدا تکامل یافته ، و هم خداوند آئین اسلام را به عنوان آئین نهائی مردم جهان پذیرفته است

در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی ، زیرا اینهمه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد، و لذا در پاره ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می دادیم

اکنون باید از روی قرائن و نشانه ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی بدست ما رسیده این روز مهم را پیدا کنیم

آیا منظور روزی است که احکام بالا درباره گوشت‌های حلال و حرام نازل شده! قطعاً چنین نیست، زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست نه باعث تکمیل دین است زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، بدلیل اینکه در دنباله این سوره به احکام دیگری نیز برخورد میکنیم، و تازه نزول این احکام سبب یاس کفار نمیشود، چیزی که سبب یاس کفار می شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است، و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تأثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشت‌هایی حلال یا حرام باشد آنها حساسیتی روی آن ندارند.

آیا منظور از آن روز عرفه در آخرین حج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است!! (همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده اند).

پاسخ این سؤال نیز منفی است، زیرا نشانه های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی کند، چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد، اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همانطور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود.

و آیا مراد روز فتح مکه است (چنانکه بعضی احتمال داده اند) با اینکه تاریخ نزول این سوره مدتها بعد از فتح مکه بوده است؟

!و یا منظور روز نزول آیات سوره برانست است که آنهم مدتها قبل از نزول این سوره بوده است؟

و از همه عجیبتر احتمالی است که بعضی داده اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد با اینکه آنها هیچگونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سالهای متمادی در میان آنها فاصله بوده است.

. بنابراین هیچیک از احتمالات ششگانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست.

در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده اند و روایات متعددی آن را تایید میکنند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است و آن اینکه

منظور روز غدیر خم است ، روزی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند، زیرا انتظار داشتند که آنین اسلام قائم به شخص باشد، و با از میان رفتن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) اوضاع به حال سابق برگردد، و اسلام تدریجاً برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در میان مسلمانان بی نظیر بود بعنوان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یاس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آنینی است ریشه دار و پایدار.

در این روز بود که آئین اسلام به تکامل نهائی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان ، این آئین به تکامل نهائی نمی رسید

. آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی (علیه السلام) برای آینده مردم تکامل یافت

و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه هایش بعنوان آئین نهائی از طرف خداوند پذیرفته شد (بنابر این جهات چهارگانه در آن جمع بوده)

:علاوه بر این ، قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می کند

الف - جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد

و با توجه به اینکه وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده چنین نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است

ب - در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحاً این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق : در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) نازل گردید، از جمله اینکه

دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می کند که این آیه در - 1 روز غدیر خم درباره علی (علیه السلام) نازل گردید

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ((ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام))) از ابو سعید خدری (صحابی - 2 معروف) نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر خم، علی (علیه السلام) را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الیوم اکملت لکم ... نازل شد، در این موقع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی وبالولاية لعلی (علیه السلام) من بعدی، ثم قال من كنت : مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) بعد از ((من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی (علیه السلام) مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدارد، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدارد، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از او بردارد))

خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل کرده که بعد از جریان - 3 غدیر خم و پیمان ولایت علی (علیه السلام) و گفتار عمر بن خطاب

. بخ یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مسلم

. آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل گردید

. در کتاب نفیس الغدیر علاوه بر روایات سه گانه فوق سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است

در کتاب ((احقاق الحق)) از جلد دوم تفسیر ((ابن کثیر)) صفحه 14 و از ((مقتل خوارزمی)) صفحه 47 نزول این آیه را درباره داستان غدیر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است

در تفسیر برهان و نور الثقلین نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه درباره علی (علیه السلام) یا روز غدیر خم نازل گردیده، که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است

:مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات چنین میگوید

که نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده ذکر گردیده و اهل سنت، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه نقل کرده ((اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد

از آنچه در بالا گفتیم روشن میشود که: اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لااقل مستفیض است، و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند ((آلوسی در تفسیر روح المعانی)) تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی بسپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده اند مجعول و نادرست قلمداد کنند، و یا مانند نویسنده تفسیر ((المنار)) با تفسیر ساده ای از آیه گذشته، بدون اینکه کمترین اشاره ای به این روایات کند، شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و! تضعیف کند بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است

نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه 55 چنین می گوید

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم دینهم الذی... ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا

خداوند به آنهایی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین ((قرار دهد همانطور که پیشینیان آنانرا چنین کرد، و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم ((بگرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد

در این آیه خداوند میفرماید: آئینی را که برای آنها ((پسندیده)) در روی زمین مستقر می سازد، با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مانده نازل شده است و با توجه به جمله ((رضیت)) لکم الاسلام دینا که در آیه مورد بحث، درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه دار خواهد شد که با ((ولایت)) توام باشد، زیرا این همان اسلامی است که خدا ((پسندیده)) و وعده استقرار و استحکامش را داده است، و به عبارت روشنتر اسلام در صورتی عالمگیر می شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نگردد

مطلب دیگری که از ضمیمه کردن ((آیه سوره نور)) با ((آیه مورد بحث)) استفاده می شود این است که در آیه سوره نور سه وعده به افراد با ایمان داده شده است نخست خلافت در روی زمین، و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار، و سوم استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است

این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه ((الیوم اکملت لکم دینکم...)) جامه عمل بخود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با

ایمان و عمل صالح ، یعنی علی (علیه السلام) به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نصب شد و به مضمون جمله الیوم ینس الذین کفروا من دینکم مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون و رضیت لکم . الاسلام دینا آئین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت

البته این تفسیر منافات با روایاتی که میگوید آیه سوره نور در شان مهدی (علیه السلام) نازل شده ندارد زیرا آمنوا منکم ... دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیعتر و عمومی تر در زمان قیام مهدی (علیه السلام) انجام خواهد یافت (بنابر این کلمه الارض در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کره زمین گفته شود، و هم به قسمتی از آن ، چنانکه از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده میشود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین (دقت کنید)

یک سؤال لازم

تنها سؤال که در مورد آیه باقی میماند این است که اولاً طبق اسناد

فوق و اسنادی که در ذیل آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک خواهد آمد هر دو مربوط به جریان ((غدیر)) است ، پس چرا . در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟! یکی آیه 3 سوره مائده و دیگری آیه 67 همین سوره است

ثانیا این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است ضمیمه به مطالبی شده که درباره گوشتهای حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی رسد

: در پاسخ باید گفت

اولاً میدانیم آیات قرآن ، و همچنین سوره های آن ، بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده است بلکه بسیاری از سوره هائی که در مدینه نازل شده مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل گردیده و بعکس آیات مدنی را در لابلای سوره های مکی . مشاهده می کنیم

با توجه به این حقیقت جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن جای تعجب نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده است) آری ، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع آوری شده بود جای این ایراد بود

ثانیا ممکن است قرار دادن آیه مربوط به ((غدیر)) در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از

تحریف و حذف و تغییر بوده باشد، زیرا بسیار میشود که برای محفوظ ماندن يك شیء نفیس آن را با مطالب ساده ای می آمیزند تا کمتر جلب توجه کند (دقت کنید)

حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) واقع شد، و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)

به عمل آمد تا آنجا که حتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را (العیاذ بالله) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند، و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده شاهد گویائی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) داشتند و برای انکار آن! احد و مرزی قائل نبودند

آیا چنین شرائطی ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش بینی هائی! بشود و با مطالب ساده ای آمیخته گردد که کمتر جلب توجه مخالفان سر سخت را کند؟

از این گذشته - همانطور که دانستیم - اسناد مربوط به نزول آیه ((الیوم اکملت لکم)) درباره ((غدير)) و مساله جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است، و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است

در پایان آیه بار دیگر به مسائل مربوط به گوشتهای حرام بر گشته، و حکم صورت اضطرار را بیان می کند و می گوید: ((کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشتهای حرام شوند در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند خوردن آن برای آنها حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و به هنگام ضرورت بندگان خود را به مشقت نمی افکند و آنها را کیفر نمی دهد.))

(. فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لا ثم فان الله غفور رحیم)

مخمصه از ماده خمص (بر وزن لمس) به معنی ((فرورفتگی)) است، و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می شود نیز آمده است خواه به هنگام قحطی باشد یا بهنگام گرفتاری شخصی

غیر متجانف لا ثم به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد، و آن یا به عنوان تاکید مفهوم اضطرار آمده، و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند، و آن را حلال نشمرد، و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد، و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته، گرفتار چنان ضرورتی نشود، ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد. (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد اول

تفسیر نمونه صفحه 430 و 431 مراجعه کنید)

سوره مائده، آیه 3

آیه انتظار

وَتُرِيدُ أَهْلًا عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُيْمَةً وَنَجْعَلُ لَهُمُ الْوَارِثِينَ

و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم

((اراده و مشیت ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین در زمین منت نهیم و آنها را مشمول مواهب خود نمائیم))
(و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض)

((آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم)) (و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين)

((آنها را نیرومند و قوی و صاحب قدرت ، و حکومتشان را مستقر و پا بر جا سازیم)) (و نمکن لهم في الارض)

((و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را از سوی این مستضعفین بیم داشتند نشان دهیم))! (و نری فرعون و هامان
و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون)

چقدر این دو آیه گویا و امیدبخش است ؟ چرا که به صورت يك قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است ، تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته ، می گوید: ما می خواهیم چنین کنیم ... یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آنها قوی و پیروز شوند

او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم ! و
سرانجام چنین شد

ضمناً تعبیر به ((منت)) چنانکه قبلاً هم گفته ایم به معنی بخشیدن مواهب و نعمتها است ، و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی است ، فرق بسیار دارد

در این دو آیه خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیکی دارند

نخست اینکه ما می خواهیم آنها را مشمول نعمتهای خود کنیم (و نرید ان نمن ...)

دیگر اینکه ما می خواهیم آنها را پیشوایان نمائیم (نجعلهم ائمة)

سوم اینکه ما می خواهیم آنها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم (و نجعلهم الوارثین)

چهارم اینکه ما حکومت قوی و پا بر جا به آنها می دهیم (و نمکن لهم فی الارض)

و بالاخره پنجم اینکه آنچه را دشمنانشان از آن بیم داشتند و تمام نیروهای خود را بر ضد آن بسیج کرده بودند به آنها نشان دهیم (و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون)

چنین است لطف عنایت پروردگار در مورد مستضعفین ، اما آنها کیانند؟ و چه اوصافی دارند؟ در بحث نکات به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت

هامان وزیر معروف فرعون بود و تا به آن حد در دستگاه او نفوذ داشت که در آیه بالا از لشکریان مصر تعبیر به لشکریان فرعون و هامان می کند (شرح بیشتر در باره هامان بخواست خدا ذیل آیه 38 همین سوره خواهد آمد)

نکته ها

حکومت جهانی مستضعفان - 1

گفتیم آیات فوق ، هرگز سخن از يك برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی گوید، بلکه بیانگر يك قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیتها، می گوید: ((ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم))

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر.

این بشارتی است برای همه انسانهای آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور.

نمونه ای از تحقق این مشیت الهی ، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود.

و نمونه کاملترش حکومت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) و یارانش بعد از ظهور اسلام بود، حکومت پا برهنه ها و تهیدستان با ایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند، و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند.

سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت بزیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید.

. و نمونه ((گسترده تر)) آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین بوسیله ((مهدی)) (ارواحنا له الفداء) است.

این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد، لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند.

در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) چنین آمده است : لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس علی ولدها و تلی عقبی ذلك و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض ... : ((دنیا پس از چموشی و سرکشی - همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده اش خودداری می کند و برای بچه اش نگه می دارد - به ما روی می آورد... سپس آیه ((و نرید ان نمین)) را تلاوت فرمود.

و در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: هم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) بیعت الله مهدییم بعد جهدهم ، فیعزهم و یذل عدوهم : ((این گروه آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) هستند، خداوند مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می شود برمی انگیزد و به آنها عزت می دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می کند)).

و در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم : و الذی بعث محمدا بالحق بشیرا و نذیرا، ان الابرار منا اهل البیت و شیعتهم بمنزلة موسی و شیعته ، و ان عدونا و اشباعهم بمنزلة فرعون و اشباعه : ((سوگند به کسی

که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرار داد که نیکان از ما اهل البیت و پیروان آنها بمنزله موسی و پیروان او هستند، و دشمنان ما و پیروان آنها بمنزله فرعون و پیروان او می باشند)) (سرانجام ما پیروز می شویم و آنها نابود می شوند و حکومت حق و عدالت از آن ما خواهد بود)

البته حکومت جهانی مهدی (علیه السلام) در آخر کار هرگز مانع از حکومت‌های اسلامی در مقیاس‌های محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود، و هر زمان شرائط آن را فراهم سازند وعده حتمی و مشیت الهی درباره آنها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیبشان می شود

((مستضعفان)) و ((مستکبران)) کیانند؟ - 2

می دانیم واژه ((مستضعف)) از ماده ضعف است، اما چون به باب استفعال برده شده به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند

به تعبیر دیگر مستضعف کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ساکت و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می کند، تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آئین حق و عدالت را برپا کند

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بیدست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند، تا چه رسد به اینکه پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند

بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی (علیه السلام) را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند با دعوت موسی (علیه السلام) تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند

البته ((مستضعف)) انواع و اقسامی دارد مستضعف ((فکری)) و ((فرهنگی)) مستضعف ((اقتصادی)) مستضعف ((اخلاقی)) و مستضعف ((سیاسی)) و آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است مستضعفین سیاسی و اخلاقی است

بدون شك جباران مستکبر برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند

سپس به استضعاف اقتصادی ، تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و در مغز خود نپرورانند.

در قرآن مجید در پنج مورد سخن از ((مستضعفین)) به میان آمده که عموماً سخن از مؤمنانی می گوید که تحت فشار جباران قرار داشتند.

در يك جا مؤمنان را دعوت به مبارزه و جهاد در راه خدا و مستضعفین با ایمان کرده می گوید: چرا در راه خدا، و در راه مردان و زنان و کودکانی که تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد ستمدیده‌ای که می گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون بر، و برای ما از طرف خودت سرپرستی قرار ده ، و برای ما از سوی خودت یابوری تعیین فرما (نساء - 75)

تنها در يك مورد سخن از کسانی به میان می آورد که ظالمند و همکاری با کافران دارند و ادعای مستضعف بودن می کنند و قرآن ادعای آنها را نفی کرده ، می گوید: شما می توانستید با هجرت کردن از منطقه کفر و فساد از چنگال آنها رهائی یابید، اما چون چنین نکردید جایگاه شما دوزخ است (مضمون آیه 97 - نساء)

ولی به هر حال قرآن همه جا به حمایت از مستضعفان برخاسته و از آنها به نیکی یاد کرده است و آنها را مؤمنان تحت فشار می شمارد، مؤمنانی مجاهد و تلاشگر که مشمول لطف خدا هستند.

روش عمومی مستکبران تاریخ - 3

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آنها را می کشت ، و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می داشت ، که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می انداختند

آنجا که نمی توانستند مردان را بکشند مردانگی را می کشتند، و با پخش وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی بندباری جنسی ، گسترش شراب و قمار، و انواع سرگرمیهای ناسالم ، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می کردند، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند

اما پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد سازند، و حتی به زنان درس مردانگی بیاموزند، و آنها را در صف مردان ، در برابر مستکبران قرار دهند

شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است که نیازی به ذکر آن نمی

آیه انفاق

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ مَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آنان که اموال خویش را در شب و روز، در پنهان و آشکار انفاق میکنند، اجرشان با پروردگارشان است، نه بیمناک میشوند و نه غمگین

و در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه، درباره شان نزول این آیه گفته است بطوری که از ابن عباس نقل شده، این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده است که آن حضرت چهار درهم پول داشت، یکی را در شب، و یکی را در روز سومی را پنهانی و چهارمی را علنی صدقه داد، و به دنبال آن این آیه نازل شد که: کسانی که اموال خود را شب و روز، سری و علنی انفاق می کنند

(1). مرحوم طبرسی سپس میگوید: این روایت هم از امام باقر و هم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است

(2). مولف: این معنا را عیاشی نیز در تفسیرش و شیخ مفید در اختصاص و شیخ صدوق در عیون آورده اند

و در الدر المنثور است که عبد الرزاق و عبد بن حمید، و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن عساکر از طریق عبد الوهاب بن مجاهد از پدرش مجاهد از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر آیه: "الَّذِينَ يُنْفِقُونَ مَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً" گفته است: این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شد، که چهار درهم داشت یکی را در شب و دومی (3). را در روز و سومی را پنهانی و چهارمی را علنی صدقه داد

و در تفسیر برهان از کتاب مناقب بن شهر اشوب از ابن عباس و سدی، و مجاهد و کلبی، و ابی صالح، و واحدی، و طوسی، و ثعلبی، طبرسی و ماوردی، و قشیری و شمالي و نقاش و قتال، و عبد الله بن حسین، و علی بن حرب طائی، نقل کرده که همه نامبردگان در تفسیرهای خود گفته اند: علی بن ابیطالب چهار درهم نقره داشت، یکی را شبانه دومی را در روز، سومی را سری و چهارمی را علنی صدقه داد، به دنبال آن، آیه: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ مَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

(4) نازل شد، و در آن به تک تک در هم‌هایی آن جناب مال نامیده شده و او را به قبول صدقاتش بشارت داده است

و در بعضی از تفاسیر آمده است که: این آیه در شان ابی بکر نازل شده، که چهل هزار دینار داشت، ده هزار دینار آنرا شبانه، و ده هزار دیگر را در روز، ده هزار را سری و ده هزار باقی را علنی صدقه داد

مولف: آلوسی در تفسیر خود در ذیل این حدیث گفته: امام سیوطی به دنبال نقل این روایت گفته است که جریان صدقه دادن ابی بکر را ابن عساکر در تاریخش از عایشه نقل کرده، و در آن روایت این قسمت که آیه در شان او نازل شده نیامده است، و گویا آن کسی که چنین ادعائی کرده، آنرا از روایت ابن منذر فهمیده، زیرا ابن منذر از ابن اسحاق نقل کرده است که وقتی مرگ ابی بکر نزدیک شد و عمر را جانشین خود کرد، برای مردم خطابه‌ای ایراد نمود، بعد از حمد و ثنائی که خدا لایق آن است گفت: هان! ای مردم، طمع هر چه هم کم باشد فقر است، و نومیدی از مال مردم هر چه باشد به همان مقدار غنی است، و شما جمع می‌کنید اموالی را که خود نمی‌خورید: و آرزو می‌کنید چیزهایی را که به آن نمی‌رسید، و بدانید که بخل هر چه هم کم باشد به همان مقدار نفاق است، پس برای خود خیر انفاق کنید، کجا هستند اصحاب این آیه؟، آنگاه آیه را تلاوت کرد، و سیوطی در آخر می‌گوید: خواننده می‌داند که این حدیث هیچ دلالتی ندارد بر اینکه آیه شریفه در حق ابی بکر نازل شده باشد، این بود گفتار آلوسی

و در الدر المنثور به چند طریق از ابی امامه و ابی الدرداء، و ابن عباس و غیر ایشان روایت آورده که گفته‌اند: این آیه درباره اصحاب خیل نازل شده است

مولف: منظور از اصحاب خیل سپاهیان سواره اند که شب و روز برای اسبها پول خرج می‌کنند ولی این تعبیر آیه که می‌فرماید: سرا و علنیه با پرستاری اسبان نمی‌سازد، چون در مورد تهیه آذوقه اسبان معنا ندارد اینچنین مطلب را عمومیت دهد و بفرماید: هم در روز و هم در شب و هم در خفا و هم آشکارا انفاق میکنند

و نیز در الدر المنثور است که ابن مسیب در ذیل آیه الذین ینفقون... روایت کرده که همه این آیه درباره عبد الرحمان بن عوف و عثمان بن عفان نازل شده که در لشکر معروف به جیش عسرت پولهائی را خرج کردند. (5) مولف: اشکال این روایت این است که مانند روایت قبلی با آیه شریفه تطبیق نمیشود

پاورقی

مجمع البیان ج 1 ص 883 - 1

تفسیر عیاشی ج 1 ص 151 - 2

تفسیر الدر المنثور ج 1 ص 363 - 3

تفسیر برهان ج 1 ص 752 - 4

آیه انفال

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْغَنَائِمِ قُلِ الْغَنَائِمُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَوُا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

تو را از غنائم جنگی می پرسند، بگو: غنائم جنگی متعلق به خدا و پیامبر است. پس اگر از مؤمنان هستید، از خدای بترسید و با یکدیگر به آشتی زیست کنید و از خدا و پیامبرش فرمان برید.

از ابن عباس چنین نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در روز جنگ بدر برای تشویق جنگجویان اسلام جوانزی برای آنها تعیین کرد و مثلاً فرمود کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آنها شعلهور بود) سبب شد که سربازان جوان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در يك مسابقه افتخار آمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند، ولی پیر مردان و افراد سالخورده در زیر پرچمها توقف کردند، هنگامی که جنگ بدر پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداشتهای افتخارآمیز خود به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) شتافتند، اما پیر مردان به آنها گفتند که ما نیز سهمی داریم، زیرا ما تکیه گاه و مایه دلگرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می شد و عقبنشینی می کردید، حتماً به سوی ما می آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحاً غنائم را متعلق به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) معرفی کرد که هر گونه بخواهد با آن رفتار کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هم آنرا به طور مساوی در میان همه جنگجویان تقسیم کرد، و دستور داد که میان برادران دینی صلح و اصلاح شود.

تفسیر

همانگونه که در شاعن نزول خواندیم آیه فوق پس از جنگ بدر نازل شده و پیرامون غنائم جنگی صحبت می کند و به صورت قانون کلی، يك حکم وسیع اسلامی را بیان میدارد، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) کرده و می گوید: از تو درباره انفال سؤال می کنند (یسئلونک عن الانفال)

بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است (قل الانفال لله و الرسول)

بنابر این تقوا را پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و برادرانی را که با هم ستیزه کرده اند آشتی دهید (فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم)

. و اطاعت خدا و پیامبرش کنید، اگر ایمان دارید (و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مؤمنین)

یعنی تنها ایمان با سخن نیست ، بلکه جلوه‌گاه ایمان ، اطاعت بی قید و شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، نه تنها در غنائم جنگی در همه چیز باید گوش به فرمان و تسلیم اوامر آنها باشید

انفال چیست ؟

انفال در اصل از ماده نفل (بر وزن نفع) به معنی زیادی است ، و این که به نمازهای مستحب نافله گفته می شود چون اضافه بر واجبات است ، و همچنین اگر نوه را نافله می گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می شود، نوفل به کسی گفته می شود که بخشش زیاد داشته باشد

و اگر به غنائم جنگی نیز انفال گفته شده است ، یا به جهت این است که يك سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب میماند و به دست جنگجویان میافتد در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد، و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن میجنگند، نه برای غنیمت ، بنابر این غنیمت يك موضوع اضافی است که به دست آنها میافتد

: در اینجا به سه نکته مهم باید توجه داشت

گرچه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است ، ولی مفهوم آن يك حکم کلی و عمومی است ، و تمام اموال - 1 اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده میبینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است ، در روایات معتبر از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم

انها ما اخذ من دار الحرب من غير قتال كالذی انجلی عنها اهلها و هو المسمى فیئا و میراث من لا وارث له ، و قطائع الملوك اذا لم تكن مغصوبة و الاجام ، و بطون الاودیه ، و الموات ، فانها لله و لرسوله و بعده لمن قام مقامه یصرفه حیث یشاء من مصالحه و مصالح عیاله

انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می شود و همچنین سرزمینی که اهلش آنرا ترك کرده و از آن هجرت می کنند - و آن فیء نامیده می شود - و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به

این و آن می بخشیدند - در صورتی که صاحب آن شناخته نشود - و بیشهزارها و جنگلها و درهها و سرزمینهای موات که همه اینها از آن خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد.

گرچه همه غنائم جنگی در حدیث بالا نیامده است، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: ان غنائم بدر کانت للنبی خاصة فقسما بینهم تفضلا منه: غنائم بدر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بود و او به عنوان بخشش آنها را در میان جنگجویان تقسیم کرد.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می شود و تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و قائم مقام او است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می گردد.

منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان میافتد، قانون اسلام - چنانکه در همین سوره شرح خواهیم داد - بر این قرار گرفته که چهار پنجم آنرا به عنوان تشویق و جبران گوشه‌های از زحمات جنگجویان به آنها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مصارفی که ذیل آیه 41 اشاره خواهد شد مصرف گردد، و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگجویان به عنوان عطیه و تفضل است (دقت کنید).

ممکن است تصور شود که آیه فوق (بنابر این که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می - 2 گوید: تنها یک پنجم غنائم (خمس آنها) متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و سایر مصارف است منافات دارد زیرا مفهوم آن این است که چهار پنجم باقیمانده به جنگجویان متعلق است. ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می شود که غنائم جنگی در اصل همه متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است، و این یکنوع بخشش و تفضل می باشد که چهار پنجم آنرا در اختیار جنگجویان میگذارند و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می کند و به این ترتیب هیچگونه منافاتی باقی نمیماند.

و از اینجا نیز روشن می شود که آیه خمس - آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشتند - آیه انفال را نسخ نمی کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند.

همانگونه که در شاعن نزول خواندیم در میان بعضی از مسلمانان مشاجرهای در مورد غنائم جنگی واقع شد و برای - 3 قطع این مشاجره نخست ریشه آن که مسأله غنیمت بود زده شد و به طور در بست در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) قرار گرفت، سپس دستور اصلاح میان مسلمانان و افرادی که با هم مشاجره کردند، به دیگران داد. اصولا اصلاح ذات البین و ایجاد تفاهم و زدودن کدورت ها و دشمنی ها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی، یکی از مهمترین برنامه های اسلامی است.

ذات به معنی خلقت و بنیه و اساس چیزی است ، و بین به معنی حالت ارتباطی و پیوند میان دو شخص یا دو چیز است ، بنابراین اصلاح ذات البین به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است .

در تعلیمات اسلامی به اندازه‌های به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است ، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آخرین وصایایش به هنگامی که در بستر شهادت بود به فرزندانش فرمود: انی سمعت جدکما رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یقول : اصلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة و الصیام : من از جد شما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود اصلاح رابطه میان مردم از انواع نماز و روزه مستحب هم برتر است

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: صدقة یحبها الله اصلاح بین الناس اذا تقاسدوا و تقارب بینهم اذا تباعدوا عطیه و بخششی را که خداوند دوست دارد اصلاح بین مردم است هنگامی که به فساد گرایند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از هم دور شوند. و نیز در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که به مفضل (یکی از یاران امام) فرمود: اذا راعیت بین اثنتین من شیعتنا منازعة فافتدها من مالی هنگامی که میان دو نفر از پیروان ما مشاجره ای ببینی (که مربوط به امور مالی است) از مال من غرامت بپرداز (و آنها را با هم صلح ده)

و به همین دلیل در یکی دیگر از روایات می خوانیم که مفضل روزی دو نفر از شیعیان را دید که در مورد ارث با هم نزاع دارند آنها را به منزل خود دعوت کرد، و چهارصد درهم که مورد اختلاف آنها بود به آنها پرداخت و غائله را ختم کرد، سپس به آنها گفت : بدانید که این از مال من نبود، ولی امام صادق (علیه السلام) به من دستور داده است که در اینگونه موارد با استفاده از سرمایه امام ، صلح و مصالحه در میان یاران ایجاد کنم .

علت اینهمه تاعکید در زمینه مسأله اجتماعی با کمی دقت روشن می شود زیرا عظمت و توانائی و قدرت و سربلندی يك ملت ، جز در سایه تفاهم و تعاون ممکن نیست ، اگر مشاجره ها، اختلافات كوچك اصلاح نشود، ریشه عداوت و دشمنی تدریجا در دلها نفوذ می کند، و يك ملت متحد را به جمعی پراکنده مبدل می سازد، جمعی آسیب پذیر، ضعیف و ناتوان و زیون در مقابل هر حادثه و هر دشمن ، و حتی میان چنین جمعیتی بسیاری از مسائل اصولی اسلام همانند نماز و روزه و یا اصل موجودیت قرآن به خطر خواهد افتاد

به همین دلیل بعضی از مراحل اصلاح ذات البین شرعا واجب و حتی استفاده از امکانات بیت المال برای تحقق بخشیدن آن مجاز است و بعضی از مراحل آن که با سرنوشت مسلمانان زیاد تماس ندارد مستحب مؤ کد است

سوره انفال، آیه 1

=====

(1) آیه اهل الذکر

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

اگر خود نمی دانید، از اهل کتاب بپرسید که ما، پیش از تو، به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آنها وحی می فرستادیم.

اگر نمی دانید بپرسید

گرچه دو آیه اخیر به تناسب بحثهای مربوط به مشرکان سخن از مهاجران راستین داشت، ولی آیات مورد بحث بار دیگر به بیان مسائل گذشته در رابطه با اصول دین می پردازد، و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می گوید

آنها می گفتند: چرا خداوند فرشته ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است (و یا می گفتند چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مجهز به يك نیروی فوق العاده نیست که ما را مجبور به ترك کارهایمان بنماید)

خداوند در پاسخ آنها می گوید: ((ما پیش از تو نیز رسولانی فرستادیم و این رسولان جز مردانی که وحی به آنها فرستاده می شد نبودند)) (و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی اليهم)

آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرائز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می دادند، و نیازهای آنها را به خوبی درک می کردند، در حالی که هیچ فرشته ای نمی تواند از این امور به خوبی آگاه گردد، و آنچه را در درون يك انسان می گذرد به وضوح درک کند

مسلمانان مردان وحی و وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسانها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه اینکه با يك نیروی خارق العاده الهی، و بر هم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترك همه انحرافات کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می کند: ((اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید)) (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون)

((ذکر)) به معنی آگاهی و اطلاع است و اهل ذکر مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود، و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهومی محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره

پیامبران و رسولان پیشین و اینکه آنها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرائی بودند قاعدتا می بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند.

راغب در ((مفردات)) می گوید: ذکر دو معنی دارد گاهی به معنی حفظ و گاهی به معنی یادآوری است ، البته این یادآوری ممکن است بوسیله دل بوده باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می شود) و ممکن است بوسیله زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد) و اگر می بینیم به قرآن ، ذکر گفته شده است به خاطر همانست که حقایقی را بازگو می کند.

آیه بعد می گوید ((اگر شما آگاه از دلایل روشن پیامبران و کتب آنها نیستید به آگاهان مراجعه کنید)) (بالبینات و الزبر).

بینات جمع ((بینه)) به معنی دلایل روشن است ، و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلایل اثبات حقانیت انبیاء باشد، ((زبر)) جمع ((زبور)) به معنی کتاب است ، در واقع ((بینات)) ، دلایل اثبات نبوت را می گوید، و ((زبر)) اشاره به کتابهایی است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است .

سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید: ((ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی))

(. و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم)

((و تا اینکه آنها در این آیات ، و وظائفی که در برابر آن دارند، بیندیشند)) (و لعلهم یتفکرون)

در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نو ظهور و بی سابقه ای نیست همانگونه که بر رسولان پیشین ، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویششان آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم ، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پردازای و اندیشه انسانها را بیدار سازی ، تا با احساس تعهد و مسؤ لیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند.

: نکته

اهل ذکر کیانند؟

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده می‌خوانیم که اهل ذکر امامان (علیهم‌السلام) هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما‌السلام) می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه فوق فرمود: نحن اهل الذکر و نحن المسؤلون : ((ما اهل ذکریم ، و از ما باید سؤال شود))

و در روایت دیگری از امام باقر (علیه‌السلام) می‌خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود: الذکر القرآن ، و آل الرسول اهل الذکر ، و هم المسؤلون : ((ذکر، قرآن است ، و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اهل ذکرند، و از آنها باید سؤال کرد))

در بعضی دیگر می‌خوانیم که ((ذکر)) شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اهل بیت او اهل الذکر هستند

. روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون رسیده

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون می‌خوانیم از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت : هو محمد و علی و فاطمه و الحسن و حسین (علیهم‌السلام) هم اهل الذکر و العقل و البیان : ((اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) هستند آنها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان))

این نخستین بار نیست که ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است بیان مصداق‌های معینی را می‌بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی‌کند، و همانگونه که گفتیم : ذکر به معنی هر گونه آگاهی و یاد آوری و اطلاع است ، و اهل الذکر، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه‌ها در بر می‌گیرد

ولی از آنجا که قرآن مجید نمونه بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن ((ذکر)) اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مصداق روشن ذکر است ، به همین ترتیب امامان معصومین که اهل بیت او و وارث علم او هستند، روشنترین مصداق اهل الذکرند

ولی قبول همه این مسأله هیچگونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن که دانشمندان اهل کتاب است ندارد، و به همین دلیل علمای اصول و فقهای ما در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدین به این آیه استدلال کرده اند

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در روایتی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا (علیهما‌السلام) نقل شده است می‌خوانیم که امام به آن کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند خرده می‌گیرد و می

گوید: ((سبحان الله مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجع کنیم مسلماً ما را به مذهب خود دعوت می کنند، سپس فرمود: اهل ذکر ما هستیم))

ولی پاسخ این سؤال روشن است، امام این سخن را به کسانی می گوید که آیه را منحصرأ به معنی مراجع به علمای اهل کتاب در هر عصر و زمان تفسیر کرده بودند، در حالی که مسلماً چنین نیست در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) هرگز مردم موظف نبودند که برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجع کنند، در این گونه اعصار، مرجع علمای اسلام که در راس آنها ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) قرار داشتند بودند

به عبارت دیگر اگر مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آگاهی از این مسأله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومی این نیست که تمام مردم در هر زمانی باید به آنها مراجعه نمایند، بلکه هر مسأله ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مسأله پرسید، و این مطلب روشنی است.

به هر حال آیه فوق بیانگر يك اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می کند که آنچه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند

به این ترتیب ((مسأله تخصص)) نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تأکید است، و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی دانند به آنها مراجعه کنند

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به يك طبیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درستکاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم؟! لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا علمیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار

سوره نحل، آیه 43

=====

(2) آیه اهل الذکر

وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رَجُلًا تُوحي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ما پیش از تو به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آنها وحی می کردیم و اگر خود نمی دانید از اهل کتاب بپرسید

اهل ذکر کیانند؟

بدون شك ((اهل ذکر)) از نظر مفهوم لغوی ، تمام آگاهان و مطلعان را در بر میگیرد و آیه فوق بیانگر يك قانون کلی عقلانی در مورد ((رجوع جاهل به عالم)) است ، هر چند مورد و مصداق آیه ، دانشمندان اهل کتاب بودند ولی این مانع کلیت قانون نیست .

به همین دلیل دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مساله جواز تقلید از مجتهدان اسلامی استدلال کرده اند

و اگر می بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده ، اهل ذکر به علی (علیه السلام) یا سایر امامان اهل بیت (علیهمالسلام) تفسیر شده به معنی انحصار نیست ، بلکه بیان واضحترین مصداقهای این قانون کلی است

توضیح بیشتر را در این باره ، در تفسیر آیه 43 سوره نحل (جلد 11 صفحه 240 تا 246) مطالعه فرمائید

آیه بعد توضیح بیشتری در مورد بشر بودن پیامبران می دهد و می گوید: ((ما پیامبران را بیکر هائی که غذا نخورند قرار ندادیم و آنها هرگز عمر جاویدان نداشتند)) (و ما جعلناهم جسدا لا یاكلون الطعام و ما كانوا خالدين)

جمله ((لا یاكلون الطعام)) اشاره به چیزی است که در جای دیگر از قرآن در ارتباط با همین ایراد آمده است : و قالوا ما لهذا الرسول یاكل الطعام و یمشی فی الاسواق : چرا این پیامبر غذا میخورد و در بازارها راه می رود؟! (فرقان - 7)

جمله ((ما كانوا خالدين)) نیز تکمیلی بر همین معنی است ، چرا که مشرکان میگفتند: خوب بود بجای بشر فرشتهای فرستاده میشد، فرشتهای که عمر جاودان داشته باشد و دست مرگ به دامان او دراز نشود! قرآن در پاسخ آنها می گوید: هیچیک از پیامبران پیشین عمر جاویدان نداشتند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) داشته باشد

به هر حال بدون شك - همانگونه که بارها گفته ایم - رهبر انسانها باید از جنس خودشان باشد، با همان غرائز، عواطف ، احساسها، نیازها، و علاقه ها، تا دردهای آنها را لمس کند، و بهترین طریق درمان را با الهام گرفتن از تعلیماتش انتخاب نماید، تا الگو و اسوهای برای همه انسانها باشد و حجت را بر همه تمام کند

سپس به عنوان تهدید و هشدار به منکران سرسخت و لجوج چنین می گوید: ما به پیامبرانمان وعده داده بودیم که آنها را از چنگال دشمنان رهائی بخشیم و نقشه های آنها را نقش بر آب کنیم ، آری ((ما سرانجام به این وعده خود وفا کردیم و صدق آن را آشکار ساختیم ، آنها و تمام کسانی را که میخواستیم نجات دادیم و مسرفان را هلاک نمودیم))! (ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین)

آری همانگونه که سنت ما انتخاب کردن رهبران بشر از میان افراد بشر بود، این هم سنت ما بود که در برابر توطئه های مخالفان از آنها حمایت کنیم و اگر اندرزه های پیدری در آنها مؤثر نیفتاد، صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازیم .

پیدا است که منظور از ((و من نشاء)) (هر که را بخواهیم) خواستی است که بر معیار ایمان و عمل صالح دور میزند، و نیز روشن است که منظور از ((مسرفان)) در اینجا کسانی است که در مورد خویشتن و جامعهای که در آن زندگی داشتند، اسراف کردند، از طریق انکار آیات الهی و تکذیب پیامبران

لذا در جای دیگر قرآن میخوانیم : كذلك حقا علينا ننجی المؤمنین : ((این گونه بر ما حق و لازم بود که مؤمنان را نجات دهیم)) (یونس - 103)

در آخرین آیه مورد بحث در يك جمله کوتاه و پرمعنی ، به اکثر ایرادهای مشرکان مجددا پاسخ داده می گوید: ((ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله بیداری شما در آن است آیا تعقل نمی کنید؟!)) (و لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم ا فلا تعقلون)

هر کس آیات این کتاب را که مایه تذکر و بیداری دل و حرکت اندیشه و پاکی جامعه ها است بررسی کند به خوبی میداند يك معجزه روشن و جاویدان است ، با وجود این معجزه آشکار که از جهات مختلف آثار اعجاز در آن نمایان است (از جهت جاذبه فوق العاده ، از جهت محتوی ، احکام و قوانین ، عقائد و معارف و...) آیا باز در انتظار ظهور معجزه دیگری هستید؟ کدام معجزه بهتر از این میتواند حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) را ثابت کند؟

از این گذشته آیات این کتاب فریاد میزند، که سحر نیست ، واقعیت است و تعلیمات پرمحتوا و جذاب ، آیا باز هم میگوئید !سحر است ؟

آیا میتوان نسبت ((اضغاث احلام)) به این آیات داد؟ خوابهای پریشان و بیمعنی کجا و این سخنان موزون و منسجم کجا؟

آیا میتوان آن را دروغ و افترا شمرد؟ با اینکه آثار صدق از همه جای آن نمایان است ؟

و آیا آورنده آن ((شاعر)) بوده ، در حالی که شعر بر محور تخیل دور می زند و آیات این کتاب همه بر اساس واقعیتها
است ؟

کوتاه سخن اینکه دقت و بررسی در این کتاب ثابت می کند که این نسبتهای ضد و نقیض ، وصله هائی است ناهم رنگ و
سخنانی است مغرضانه و نابخردانه .

در اینکه کلمه ذ((کرکم)) در آیه فوق به چه معنی است ، مفسران بیانات گوناگونی دارند

بعضی گفته اند: منظور این است که آیات قرآن ، مایه تذکر و بیداری اندیشه های شما است ، چنانکه در جای دیگر می
گوید: فذکر بالقرآن من یخاف و عید: ((به وسیله این قرآن کسانی را که از مجازات الهی می ترسند تذکر ده)) (ق - 45)

گروهی گفته اند: منظور این است که این قرآن ، نام و آوازه شما را در دنیا بلند می کند، یعنی مایه عز و شرف شما
است ، شما مؤمنان و مسلمانان ، و یا شما قوم عرب ، که قرآن به زبان شما نازل شده ، و اگر از شما گرفته شود، نام و
نشانی در جهان نخواهد داشت .

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که در این قرآن آنچه مورد نیاز شما در امر دین و دنیا است و یا در زمینه مکارم
اخلاق است ، یادآوری شده . گرچه این تفاسیر منافاتی با یکدیگر ندارد و ممکن است همه در تعبیر ذکرکم جمع باشند اما
تفسیر نخست روشنتر به نظر می رسد

و اگر گفته شود چگونه این قرآن مایه بیداری است ؟ در حالی که بسیاری از مشرکان شنیدند و بیدار نشدند، در پاسخ می
گوئیم : بیدار کننده بودن قرآن جنبه اجباری و الزامی ندارد بلکه مشروط است به اینکه انسان خودش بخواهد و دریچه های
قلبش را به روی آن بگشاید

سوره انبیاء, آیه 7

=====

آیه اولی الامر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمر خویش فرمان برید. و چون در امری اختلاف کردید - اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید- به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این خیر شماسست و سرانجامی بهتر دارد.

این آیه و چند آیه بعد، درباره یکی از مهمترین مسائل اسلامی، یعنی مسأله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد.

نخست به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای يك فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هر گونه رهبری باید از ذات پاك او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله).

در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، بنابراین اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات اوولی اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب الاطاعة بالغير و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد (و اطیعوا الرسول).

و مرحله سوم فرمان به اطاعت از ((اولوالامر)) می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

!اولوالامر چه کسانی هستند؟

درباره اینکه منظور از اولوالامر چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

1 - جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از اولوالامر زمامداران و حکام و مصادر در امورند، در هر - 1 زمان و در هر محیط، و هیچ گونه استثنایی برای آن قایل نشده اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.

2 - بعضی دیگر از مفسران مانند نویسندگان تفسیر المنار و تفسیر فی ظلال القرآن و بعضی دیگر معتقدند - 2 که منظور از اولوا الامر نمایندگان عموم طبقات، حکام و زمامداران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه بطور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات

اسلام نبوده باشد.

3 - به عقیده بعضی دیگر منظور از اولی الامر زمامداران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند، - 3
دانشمندی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند

4 - بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرآ خلفای چهارگانه نخستینند، و غیر آنها - 4
. را شامل نمی شود، و بنابر این در اعصار دیگر ولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت

بعضی دیگر از مفسران ، اولوالامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند - 5

احتمال دیگری که در تفسیر اولوالامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند - 6

7 - همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوا الامر، امامان معصوم میباشند که رهبری مادی - 7
و معنوی جامعه اسلامی ، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها
سپرده شده است ، و غیر آنها را شامل نمی شود، و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی
را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوالامرند، بلکه به
خاطر اینکه نمایندگان اولوالامر می باشند

: اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم

شك نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر
حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، و به همین دلیل علاوه بر
مفسران شیعه ، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند

و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست ، زیرا آیه اطاعت اولوالامر را بدون قید و شرط لازم و واجب
. شمرده است

تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوالامر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه
سازگار نیست ، زیرا پیروی از علما و دانشمندان ، شرائطی دارد از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و
سنت نباشد، بنابر این اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می کنند) و یا به هر علت دیگر از حق
منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست ، در صورتی که آیه اطاعت اولوالامر را به طور مطلق ، همانند اطاعت

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، لازم شمرده است، به علاوه اطاعت از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده اند بنا بر این چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود، و نیازی به ذکر ندارد.

تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومی است که امروز مصداقی برای اولوا الامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچگونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست.

تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچگونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند محمد عبده دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف فخر رازی خواسته اند، احتمال دوم (اولوالامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله اینکه مسلمان باشند (آنچنان که از کلمه ((منکم)) در آیه استفاده می شود) و حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار، و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند، و از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و در مسائلهای که حکم می کنند، نص خاصی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه اینها به طور اتفاق نظر بدهند.

و از آنجا که آنها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آنها گرفتار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط همانند اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن اجماع است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا

اولا - اتفاق نظر در مسائل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد، و بنابر این يك بلاتکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین بطور دائم وجود خواهد داشت، و اگر آنها نظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می آید. اکثریت هیچگاه معصوم نیست، و بنابر این اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمیشود.

ثانیا - در علم اصول ثابت شده، که هیچگونه دلیلی بر معصوم بودن مجموع امت، منهای وجود امام معصوم، در دست نیست.

ثالثا - یکی از شرائطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است، حتما با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است، و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولوا الامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز

. نباشد، بلکه اطاعت آنها بالاتر از اطاعت اولوا الامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست

درست است که آنها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الامر گرفته‌اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علما و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالیتر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده اند نه مرجعی در ردیف آنها، زیرا علما و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست

: بنابراین تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم میماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است ، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده میشود کاملا سازگار است ، چون مقام عصمت امام ، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ میکند، و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون هیچگونه قید و شرطی واجب الاطاعه است ، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار اطیعوا عطف بر رسول شود. جالب توجه اینکه بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه ، به این حقیقت اعتراف کرده ، میگوید

کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتما باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از ((خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی میشود خداوند اطاعت او را لازم شمرده ، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته ، و این خود يك نوع تضاد در حکم الهی ایجاد میکند، زیرا از يك طرف انجام آن عمل ممنوع است ، و از طرف دیگر پیروی از اولوا الامر لازم است ، و این موجب اجتماع امر و نهی میشود

بنابراین از يك طرف میبینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند چنین فرمانی صحیح نیست ، از این مقدمه چنین استفاده میکنیم که اولوا الامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتما باید معصوم بوده باشند

فخر رازی سپس چنین ادامه میدهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام ، احتمال دوم قابل قبول نیست ، زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترس داشته باشیم ، در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی میماند که معصوم مجموع این امت است ، و این خود دلیلی است بر اینکه اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است ، و از دلایل معتبر محسوب میشود

همانطور که می بینیم فخر رازی با اینکه معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر اینکه اولوا الامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است ، منتها از آنجا که آشنائی به مکتب اهل بیت (علیهما السلام) و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است ، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنی مجموع امت (یا نمایندگان عموم طبقات

مسلمانان (تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست ، زیرا همانطور که گفتیم اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام شود و میدانیم حکومت دستجمعی عموم و حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آراء عملاً امکانپذیر نیست ، زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آنها غالباً ممکن نیست ، و پیروی از اکثریت نیز پیروی از اولوا الامر محسوب نمیشود، بنا بر این لازمه سخن فخر رازی و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده اند این میشود که عملاً اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به - صورت يك موضوع بسیار نادر و استثنائی درآید. از مجموع بیانات فوق نتیجه میگیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل میدهند اثبات میکند . (دقت کنید)

پاسخ چند سؤ ال

در اینجا ایرادهائی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد

اگر منظور از اولوا الامر، امامان معصوم باشند با کلمه اولی که به معنی جمع است سازگار نیست ، زیرا امام - 1 معصوم در هر زمان يك نفر بیش نمی باشد

پاسخ این سؤ ال چنین است زیرا امام معصوم در هر زمان اگر چه يك نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل میدهند و میدانیم آیه تنها وظیفه مردم يك زمان را تعیین نمیکند

اولوا الامر مطابق این معنی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود نداشته ، و در این صورت - 2 چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است ؟

پاسخ این سؤ ال از گفته بالا نیز روشن میشود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن میسازد، و به عبارت دیگر میتوانیم چنین بگوئیم که اولوا الامر در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود زیرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دو منصب داشت یکی منصب رسالت که در آیه به عنوان اطیعوا الرسول از او یاد شده و دیگر منصب رهبری و زمامداری امت اسلامی که قرآن به عنوان اولوا الامر از آن یاد کرده ، بنابراین پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام ، این منصب را نیز به عهده داشت ، و شاید تکرار نشدن اطیعوا در بین رسول و اولوا الامر خالی از اشاره به این معنی نباشد، و به عبارت دیگر منصب رسالت و منصب اولوا الامر دو منصب مختلف است که در وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یکجا جمع شده ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد

اگر منظور از اولوا الامر امامان و رهبران معصوم است ، پس چرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف - 3 مسلمانان را بیان میکند میگوید: ((فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا: اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارجاع دهید - اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است

همانطور که میبینیم در اینجا سخنی از اولوا الامر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب . الله ، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است

در پاسخ این ایراد باید گفت : ((اولا)) این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه میشود و ثابا شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق ، اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین ، زیرا در این مسائل مسلما باید از اولوا الامر اطاعت کرد (همانطور که در جمله اول آیه تصریح شده) بنابراین منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریح آن با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است زیرا میدانیم امام فقط مجری احکام است ، نه قانونی وضع میکند، و نه نسخ میکند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، و لذا در احادیث اهل بیت (علیهمالسلام) میخوانیم که اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی بر خلاف کتاب الله و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگوئیم ، بنا بر این نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که بر او وحی میشود و اگر امامان معصوم بیان حکم میکنند، آن نیز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الامر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن میگردد.

گواهی احادیث

: در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر اولوا الامر را به امامان اهل بیت تأیید میکند از جمله

مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال 756) در تفسیر بحر المحيط مینویسد که این آیه در حق علی (علیهالسلام) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) نازل گردیده است

دانشمند اهل تسنن ابو بکر بن مؤ من الشیرازی در رساله اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن - 1 عباس نقل میکند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شد، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را (در غزوه تبوك) در مدینه بجای خود گذارد، علی (علیه السلام) عرض کرد: ای پیامبر ! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار میدهی ؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

((اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى حين قال اخلفنی فی قومی و اصلح فقال عزوجل و اولی الامر منکم :)) آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی (علیه السلام) بوده باشی ، آن زمانی که موسی به او گفت : در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن ، سپس خداوند عزوجل فرمود: و اولی الامر منکم .

شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع المودة از کتاب مناقب از ((سلیم بن قیس هلالی)) نقل می کند که روزی مردی به خدمت علی (علیه السلام) آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مومنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان میگردد کدام است؟

امام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی آید این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد،

آن مرد گفت: ((یا امیرالمؤمنین)) آنها را برای من معرفی کن،

علی (علیه السلام) فرمود: همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده و فرموده ((یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)).

آن مرد گفت فدایت شوم باز هم روشنتر بفرما

علی (علیه السلام) فرمود: همانهایی که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود: ((انی ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتُم بهما کتاب الله و عترتی اهلبیتی؛ من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم))

و نیز همان دانشمند در کتاب ((ینابیع المودة)) می نویسد که صاحب کتاب مناقب از تفسیر مجاهد نقل کرده - 2 - که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است

روایات متعددی در منابع شیعه مانند کتاب کافی و تفسیر عیاشی و کتب صدوق و غیر آن نقل شده که همگی گواهی - 3 - می دهند که منظور از ((اولوالامر)) ائمه معصومین می باشند و حتی در بعضی از آنها نام امامان يك يك صریحا ذکر شده است .

سوره نساء, آیه 59

=====

(1) آیه ایداء الرسول

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ نَبَّيْنَا وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ فَلِأَذُنٍ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

بعضی از ایشان پیامبر را می آزارند و می گویند که او به سخن هر کس گوش می دهد. بگو: او برای شما شنونده سخن خیر است. به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، و رحمتی است برای آنهایی که ایمان آورده اند. و آنان که رسول خدا را بیزارند به شکنجهای دردآور گرفتار خواهند شد.

! این حسن است نه عیب

برای آیه فوق شاعن نزولهای ذکر شده که بیشباهت به یکدیگر نیست ، از جمله اینکه گفته اند: این آیه درباره گروهی از منافقان نازل شده ، که دور هم نشستند بودند و سخنان ناهنجار، درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گفتند، یکی از آنان گفت : این کار را نکنید، زیرا، می ترسیم به گوش محمد برسد، و او به ما بد بگوید (و مردم را بر ضد ما بشورانند)

یکی از آنان که نامش ((جلاس)) بود گفت : مهم نیست ، ما هر چه بخواهیم میگوئیم ، و اگر به گوش او رسید نزد وی می رویم ، و انکار می کنیم ، و او از ما می پذیرد، زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آدم خوشباور و دهنبینی است ، و هر کس هر چه بگوید قبول می کند، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت

: تفسیر

در این آیه همانگونه که از مضمون آن استفاده می شود سخن از فرد یا افرادی در میان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با گفته های خود آزار می دادند و می گفتند او انسان خوشباور، و دهن بینی است (و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن)

((اذن)) در اصل به معنی گوش است ، ولی به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می دهند، و به اصطلاح ((گوشی)) هستند نیز این کلمه اطلاق می شود

آنها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که وجود آن در يك رهبر كاملا لازم است ، به عنوان نقطه ضعف نشان میدادند و از این واقعیت غافل بودند که يك رهبر محبوب ، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد، و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد، و در مورد عیوب آنها پردهداری نکند (مگر در آنجا که این کار موجب سوء استفاده شود)

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که : ((به آنها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد، و عذرتان را می پذیرد، و به گمان شما يك آدم گوشی است این به نفع شما است))! (قل اذن خیر لکم)

زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده ، و شخصیت تان را خرد نمی کند عواطف شما را جریحهدار نمی سازد، و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می کند، در حالی که اگر او فوراً پردهها را بالا میزد، و دروغگویان را رسوا می کرد، دردسر فراوانی برای شما فراهم می آمد، علاوه بر اینکه آبروی عدهای به سرعت از بین می رفت ، راه بازگشت و توبه بر آنها بسته می شد، و افراد آلوده‌ای که قابل هدایت بودند در صف بدکاران جای می گرفتند و از اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دور می شدند

يك رهبر مهربان و دلسوز، و در عین حال پخته و دانا، باید همه چیز را بفهمد، ولی باید بسیاری از آنها را به روی خود نیاورد، تا آنها که شایسته تربیتند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد

این احتمال نیز در معنی آیه وجود دارد که خداوند در پاسخ عیب جویان می گوید: چنان نیست که او گوش به همه سخنان فرا، دهد، بلکه او گوش به سخنانی می دهد که به سود و نفع شما است ، یعنی وحی الهی را می شنود، پیشنهاد مفید را استماع می کند و عذرخواهی افراد را در مواردی که به نفع آنها و جامعه است می پذیرد

سپس برای اینکه عیب جویان از این سخن سوء استفاده نکنند، و آنرا دستاویز قرار ندهند، چنین اضافه می کند: ((او به خدا و فرمانهای او ایمان دارد، و به سخنان مؤ منان راستین گوش فرا میدهد، و آنرا می پذیرد و به آن ترتیب اثر میدهد)) (یؤ من بالله و یؤ من للمؤ منین)

یعنی در واقع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو گونه برنامه دارد: یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده دری ، و دیگری در مرحله عمل ، در مرحله اول به سخنان همه گوش فرا میدهد، و ظاهراً انکار نمی کند، ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمانهای خدا و پیشنهادها و سخنان مؤ منان راستین است ، و يك رهبر واقعبین باید چنین باشد، و تأمین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست لذا بلافاصله می فرماید: ((او رحمت برای مؤ منان شما است)) (و رحمة للذین آمنوا منکم)

ممکن است در اینجا سؤال شود که در پارهای از آیات قرآن می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ((رحمة للعالمین)) است (انبیاء - 107)

!ولی آیه مورد بحث می گوید: رحمت برای مؤ منان است ، آیا آن عمومیت با این ((تخصیص)) سازگار است ؟

اما با توجه به يك نکته ، پاسخ اين سؤال روشن می شود، و آن اينکه : رحمت ، درجات و مراتب دارد که یکی از مراتب آن قابلیت و استعداد است ، و مرتبه ديگر ((فعلیت))

مثلا باران رحمت الهی است ، یعنی اين قابلیت و شایستگی ، در تمام قطرات آن وجود دارد که منشاء خير و برکت و نمو و حیات باشد، ولی مسلما ظهور و بروز آثار اين ((رحمت)) تنها در سرزمینهای آماده و مستعد است ، بنابراین هم می توانیم بگوئیم تمام قطرهای باران ، رحمت است و هم صحیح است گفته شود اين قطرات در سرزمینهای مستعد و آماده ، ((مايه)) رحمت است ، جمله اول اشاره به مرحله اقتضا و قابلیت است ، و جمله دوم اشاره به مرحله وجود و فعلیت .

در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او بالقوه برای همه جهانیان مايه رحمت است ، ولی بالفعل مخصوص مؤمنان می باشد

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند اين است که نباید آنها که پیامبر ع را با اين سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیب جوئی می نمایند، تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند، درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر آنها وظیفهای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود، و از رسوا ساختن شان خودداری کند، ولی مفهوم اين سخن چنین نیست که آنها در اين اعمال خود بدون کيفر خواهند ماند، لذا در پایان آيه می فرماید: ((آنها که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار می رسانند عذابی دردناک دارند)) (و الذین يؤذون رسول الله لهم عذاب الیم)

سوره توبه, آيه 61

=====

(2) آيه اِذْءالرسول

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَمَّا تَعْتَبُونَ لَمَّا نُهُوا عَنْهُ وَبَتَّنَا جَوْنَ بِيَالِئِمْ وَالْعُدُونَ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذْ جَاؤُوكَ حَيُّوكَ
يَمَا لَمْ يُحِيلِكَ اللهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللهُ يَمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيُدْسَنُ الْمَصِيرُ

آيا آنها را که از نجوا منع شده بودند نديدي که کاري را که از آن منع شده بودند از سر گرفتند و باز هم براي گناه و دشمني و نافرمانی از پیامبر با هم نجوا می کنند؟

: شان نزول

: در مورد نخستین آيه مورد بحث دو شاعن نزول نقل شده که هر کدام مربوط به يك قسمت از آيه است

نخست اینکه : جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان جدا از مؤمنان نجوی می کردند و سخنان در گوشی می گفتند و گاه با چشمه ای خود اشاره های ناراحت کننده ای به مؤمنان داشتند، مؤمنان هنگامی که این منظره را دیدند گفتند: ما فکر می کنیم خبر ناراحت کننده از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته اند به آنها رسیده و از آن سخن می گویند، و همین باعث غم و اندوه مؤمنان می شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤمنان شکایت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد که هیچکس در برابر مسلمانان با دیگری نجوی نکند، اما آنها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه فوق نازل شد (و آنها را سخت بر این کار تهدید کرد)

در صحیح ((بخاری)) و ((مسلم)) و بسیاری از کتب تفسیر نقل شده که گروهی از یهود خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و بجای ((السلام عليك)) گفتند: ((السام عليك)) یا ابالقاسم (که مفهومش مرگ بر تو یا ملالت و خستگی بر تو) بود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جواب آنها فرمود: و علیکم ! (همین بر شما باد!) عایشه می گوید! من متوجه این مطلب شدم و گفتم : علیکم السام و لعنکم الله و غضب علیکم : ((مرگ بر شما، خدا لعنت کند شما را، و غضب کند))

پیامبر به من فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگویی بپرهیز، گفتم : مگر نمی شنوی می گویند: ((مرگ بر تو)) فرمود: مگر تو هم نشنیدی که من در جواب ((علیکم)) گفتم ، اینجا بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد که هنگامی که این گروه نزد شما می آیند تحیتی می گویند که خدا چنان تحیتی به شما نگفته است

تفسیر:

نجوی از شیطان است ؟

بحث در این آیات همچنان ادامه بحثهای نجوی است که در آیات گذشته بود

نخست می فرماید: ((آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند سپس به کاری که از آن نهی شده اند باز می گردند، و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نجوی می پردازند)) (الم تر الی الذین نهوا عن النجوى ثم یعودون لما نهوا عنه و یتتاجون بالاثم و العدوان و معصية الرسول)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که قبلا به آنها هشدار داده شده بود

که از نجوی بپرهیزند، کاری که ذاتا تولید بدگمانی در دیگران و نگرانی می کند، ولی آنها نه تنها به این دستور گوش فرا ندادند، بلکه محتوای نجوای خود را انجام گناه و اموری برخلاف دستور خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) انتخاب کردند.

تفاوت میان ((اثم)) و ((عدوان)) و ((معصية الرسول)) از این نظر است که ((اثم)) شامل گناهیانی می شود که جنبه

فردی دارد (مانند شرب خمر) و ((عدوان)) ناظر به اموری است که موجب تعدی بر حقوق دیگران است، و اما ((معصية الرسول)) مربوط به فرمانهائی است که شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه مسلمین صادر می کند

بنابراین آنها در نخواستن خود هرگونه عمل خلاف را مطرح می کردند، اعم از اعمالی که در رابطه با خودشان بود یا دیگران و یا حکومت اسلامی و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله)

تعبیر به ((یعودون)) و ((یتناجون)) که به صورت فعل مضارع آمده است نشان می دهد که این کار را پیوسته تکرار می کردند، و قصدشان ایجاد ناراحتی در قلوب مؤمنان بود

به هر حال آیه فوق به عنوان يك اخبار غیبی پرده از روی اعمال خلاف آنها برداشت، و خط انحرافی آنان را فاش کرد

در ادامه این سخن به یکی دیگر از اعمال خلاف منافقان و یهود اشاره کرده، می افزاید: ((و هنگامی که نزد تو می آیند تحیتی می گویند که خداوند چنان تحیتی به تو نگفته است)) (و اذا جاؤك حیوک بما لم یحیک به الله)

. ((حیوک)) از ماده ((تحیت)) در اصل از حیات گرفته شده، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است

منظور از ((تحیت الهی)) در این آیه همان جمله السلام علیک (یا (سلام الله علیک)) می باشد که شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران و بهشتیان و غیر آنها کرارا آمده است: از جمله در آیه 181 سوره صافات می خوانیم: و سلام علی المرسلین ((سلام بر تمام رسولان پروردگار))

و اما تحیتی که خداوند نگفته بود و مجاز نبود جمله ((السلام علیک)) (مرگ بر تو، یا ملالت و خستگی بر تو) بوده است، این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تحیت عصر جاهلیت باشد که می گفتند: ((انعم صباحا)) (صبحت توام با راحتی باد) و ((انعم مساء)) ((عصرت توام با راحتی باد)) بی آنکه در کلام خود توجهی به خدا کنند و از او سلامت و خیر برای طرف مقابل بطلبند

. این امر گرچه در جاهلیت معمول بود اما تحریم آن ثابت نیست و تفسیر آیه فوق به آن بعید است

سپس می افزاید: آنها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می شوند، بلکه آنچنان از باده غرور سرمست هستند که ((در دل می گویند اگر اعمال ما بد است و خدا می داند پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد؟!)) (و یقولون فی انفسهم لو لا یعذبنا الله بما نقول)

به این ترتیب هم عدم ایمان خود را به نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ثابت کردند و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند

ولی قرآن در يك جمله کوتاه به آنها چنین پاسخ می گوید: ((جهنم برای آنها کافی است و نیازی به مجازات دیگر نیست ، همان جهنمی که به زودی وارد آن می شوند و چه بد جایگاهی است)) (حسبهم جهنم يصلونها فبئس المصیر)

البته این تعبیر نفی عذاب دنیوی را درباره آنها نمی کند، ولی این حقیقت را آشکارا می گوید که اگر هیچ کیفری جز عذاب جهنم نباشد برای آنها کفایت می کند و کیفر همه اعمال خود را یکجا در دوزخ خواهند دید

و از آنجا که مؤمنان نیز گهگاه به خاطر ضرورتها یا تمایلاتی به نجوی می پرداختند در آیه بعد روی سخن را به آنها کرده ، و برای اینکه در این کار آلوده به گناهان منافقان و یهود نشوند می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، محتوای نجوای شما باید پاک و الهی باشد، به کارهای نیک و تقوی نجوی کنید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم و العدوان و معصیت الرسول و تناجوا بالبر و التقوی)

و از مخالفت خدا بپرهیزید، همان خدائی که بازگشت و جمع همه شما به سوی او است (و اتقوا الله الذی الیه تحشرون)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که اصل نجوی اگر در میان مؤمنان باشد، سوء ظنی بر نیانگیزد، و تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکیها و خوبیها باشد مجاز است

ولی هرگاه از کسانی همچون یهود و منافقان سر زند که هدفشان آزار مؤمنان پاکدل است نفس این عمل زشت و حرام است تا چه رسد به اینکه محتوای آن نیز شیطانی باشد

لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است می افزاید: ((نجوی تنها از ناحیه شیطان می باشد)) (انما النجوی من الشیطان)

((تا مؤمنان ناراحت و غمگین شوند)) (لیحزن الذین آمنوا)

((ولی باید بدانند که شیطان جز به اذن پروردگار نمی تواند به مؤمنان زیان برساند)) (و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله)

چرا که هر مؤثری در عالم هستی است تاثیرش به فرمان خدا است ، حتی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر که اگر جلیل نهی کند حتی فرمان خلیل را نمی برند

((بنابر این مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند، و از هیچ چیز جز او نترسند و بر غیر او دل نهند)) (و علی الله فلیتوکل المؤمنون)

آنها با روح توکل و اعتماد بر خدا به خوبی می توانند بر تمام این مشکلات پیروز شوند و نقشه های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه های آنها را در هم بکوبند

نکته ها

انواع نجوی و سخنان در گوشه - 1

این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی برحسب اختلاف شرائط دارد، و به اصطلاح به احکام خمسہ تقسیم می شود، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همانگونه که در آیات فوق به آن اشاره شده بود) و چنین نجوای نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است

در مقابل گاه حکم وجوب به خود می گیرد، و این در صورتی است که مسأله سری لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک ، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است

و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جایی است که انسان برای انجام کارهای نیک و بر و تقوی به سراغ آن رود، و همچنین حکم کراهت و اباحه

ولی اصولاً هرگاه هدف مهمتری در کار نباشد نجوی کردن کار پسندیده ای نیست ، و بر خلاف آداب مجلس است زیرا نوعی بی اعتنائی یا بی اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می شود لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم : اذا كنتم ثلاثه فلا يتناج اثنان دون صاحبهما، فان ذلك یحزنه : ((هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم به نجوی نپردازد چرا که این امر نفر سوم را غمگین می کند

در حدیث دیگری از ابو سعید (خدای) می خوانیم که می گوید: ما برای اجرای دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شبها که گاهی مطلب لازمی پیش می آید به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت مراقب بودیم ، يك شب عده زیادی

گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می گفتیم ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیرون آمد و فرمود: ما هذه النجوى ؟ ا لم تنهوا
! عن النجوى ؟! این سخنان در گوشه چپست ؟ آیا شما از نجوی نهی نشده اید؟

از روایات متعددی نیز استفاده می شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان از هر وسیله ای استفاده می کند، نه فقط از نجوی بلکه گاه در عالم خواب صحنه هایی در برابر چشم او مجسم می کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤمنان در اینگونه موارد با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او اینگونه القائنات شیطانی را از خود دور کنند.

تحیت الهی کدام است ؟ - 2

معمولا هنگام ورود در مجالس مردم به یکدیگر سخنانی که حاکی از احترام و محبت است می گویند و آنرا تحیت می نامند، از آیات فوق استفاده می شود که تحیت نیز باید جنبه الهی داشته باشد، همانگونه که همه آداب و رسوم معاشرت باید چنین باشد، در تحیت علاوه بر احترام و اکرام طرف مقابل باید یادی از خدا نیز دیده شود، همانگونه که در سلام سلامتی طرف را از خداوند تقاضا می کنیم .

در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) ذیل آیات مورد بحث آمده است که جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که نزد او می آمدند ((انعم صباحا، و انعم مساء)) (صبحت تواعم با راحتی باد، یا عصرت توام با راحتی باد) می گفتند، و این تحیت عصر جاهلیت بود، قرآن از این کار نهی کرد و رسول خدا به آنها فرمود: خداوند به ما تحیتی بهتر از آن دستور داده که آن تحیت اهل بهشت است ((السلام علیکم)) که به معنی سلام الله علیکم می باشد

امتیاز سلام اسلامی در این است که از یکسو تواعم با ذکر خدا است ، و از سوی دیگر در آن سلامت همه چیز اعم از دین و ایمان و جسم و جان مطرح است ، نه تنها راحتی و رفاه و آسایش

سوره مجادله، آیه 8

=====

آیه تبلیغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای.

خدا تو را از مردم حفظ می کند، که خدا مردم کافر را هدایت نمی کند

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا از آیات قبل و بعد، مشخص میسازد، در این آیه روی سخن ، فقط به پیامبر است ، و تنها وظیفه او را بیان میکند، با خطاب ای پیامبر

(یا ایها الرسول)

شروع شده و با صراحت و تأکید دستور میدهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند

(. بلغ ما انزل الیک من ربک)

سپس برای تأکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا ! را تبلیغ نکرده ای

و ان لم تفعل فما بلغت رسالته

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته ، دلداری و تأمین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش ، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت

و الله یعصمک من الناس

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات ، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجابت کفر بورزند، میگوید: خداوند کافران لجوج را هدایت نمیکند

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تاکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا ایها الرسول که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده است، نشان میدهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین میدهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلمانان در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را با این تأکید مأمور ابلاغ آن میکند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بتشکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟

و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه میدانیم مسأله اهل کتاب بعد از ماجرای ((بنی النضیر)) و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمیشد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که میدانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مسأله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) مطرح بوده که آیه فوق این چنین ادرباره آن تأکید میکند؟

این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنیها و مخالفت های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیانهای به بار می آورد.

آیا مسأله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد.

اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز میگردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده میشود؟ سپس اشکالات و ایرادهائی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار میدهم

شان نزول :

گرچه متأسفانه پیشداوریهها و تعصبهای مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پردهپوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده که با صراحت می گوید: آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شده است

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابن مسعود نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید

. بعضی از احادیث فوق مانند حدیث زید بن ارقم به يك طریق

! و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق

! و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق

. و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم :

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص صفحه 29)

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه 150

و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف)

و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل در المنثور جلد 2 صفحه 298)

و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد 3 صفحه 636

. و ابو اسحاق حموی در فرائد المسطین

. و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة صفحه 27

. و جلال الدین سیوطی در در المنثور جلد 2 صفحه 298

. و قاضی شوکانی در فتح القدير جلد سوم صفحه 57

. و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد 6 صفحه 172

. و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع المودة صفحه 120

. و بدر الدین حنفی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری جلد 8 صفحه 584

. و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد 6 صفحه 463

. و حافظ ابن مردویه (متوفای 416) (بنا به نقل سیوطی در در المنثور)

. و جمع کثیری دیگر این شاعن نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند

اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را درباره علی (علیه السلام) پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوریهای نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث میگیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند، بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند، مثلا فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شان نزول آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و 9 احتمال دیگر که غالبا بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است .!

از فخر رازی زیاد تعجب نمیکنیم ، زیرا روش او در همه جا چنین است ، تعجب از نویسندگان روشنفکری همچون سید قطب در تفسیر فی ظلال و محمد رشید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلا سخنی از این شان نزول که انواع کتابها را پرکرده است به میان نیاورده اند، یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که بهیچوجه جلب توجه نکند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمیداده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پردهها را کنار زند؟! نمیدانیم

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السلام) مسلم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید

به هر حال همانطور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده ، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شان نزول سایر آیات

قرآن به يك يا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست ، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست ؟ و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی میتوان یافت ؟

موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شاعن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است ، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در الغدیر حدیث غدیر را از 110 نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و با اسناد و مدارک و از 84 نفر از تابعین و از 360 دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعیتترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شك و تردید کند

باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمیتواند بپذیرد

چون بحث درباره همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج میسازد بهمین اندازه قناعت کرده ، و کسانی را که میخواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای ((الدر المنثور)) سیوطی و ((الغدیر)) علامه امینی و ((احقاق الحق)) قاضی نور الله شوشتری و ((المراجعات)) شرف الدین و ((دلایل الصدق)) محمد حسن مظفر ارجاع میدهیم

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه يك حادثه را تعقیب میکند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است ، بعضی از روایات گوشه‌های از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرآن و شرائط و محیط : و محل چنین استفاده می شود که

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجة الوداع ، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسید، قلبها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت .

یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درك این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمیگنجیدند

نه تنها مردم به مدینه در این سفر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف

جزیره عربستان نیز برای کسب يك افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و درهها میپاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان میکرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان غدیرخم از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا میکند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش میرود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مومن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز میشدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بپفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت میکرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم میخورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه میکردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان میخزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش میکرد.

نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل میکردند پناهنده شوند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن يك پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و

:سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود

. من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده ، از میان شما میروم

.من مسئولم شما هم مسئولید

شما درباره من چگونه شهادت میدهید؟

:مردم صدا بلند کردند و گفتند

:نشهد انك قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاك الله خيرا

ما گواهی میدهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در ((
(.راه هدایت ما نمودی ، خداوند ترا جزای خیر دهد

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز
...! نمیدهید؟! همه گفتند: آری ، گواهی میدهیم فرمود: خداوندا گواه باش

بار دیگر فرمود: ای مردم ! آیا صدای مرا میشنوید?... گفتند: آری و به دنبال آن ، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و
...:جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمیشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود

اکنون بنگرید با این دو چیز گرانیامه و گرانقدر که در میان شما به یادگار میگذارم چه خواهید کرد؟

..یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانیامه یا رسول الله ؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بلافاصله گفت : اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که يك سوی آن به دست پروردگار و
سوی دیگرش در دست شما است ، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند
و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من ببیوندند، از این دو پیشی
نگیرید که هلاک میشوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد

ناگهان مردم دیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همینکه
چشمش به علی (علیه السلام) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و
همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است ، در اینجا صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله
و سلّم) رساتر و بلندتر شد و فرمود

: ايها الناس من اولى الناس بالمؤمنين من انفسهم

.!چه كسى از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است ؟

گفتند: خدا و پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) داناترند، پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) گفت : خدا، مولى و رهبر من است ، و من مولى و رهبر مومنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود:

: فمن كنت مولاة فعلى مولاة

هر كس من مولا و رهبر او هستم ، على ، مولا و رهبر او است - و اين سخن را سه بار و به گفته بعضى از روايان حديث ، چهار بار تكرر كرد و به دنبال آن سر به سوى آسمان برداشت و عرض كرد

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار

خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن كس كه او را محبوب دارد، و ميغوض بدار آن كس كه او را ميغوض دارد، يارانش را يارى كن ، و آنها را كه ترك ياريش كنند، از يارى خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مكن .

:سپس فرمود

: الا فليبلغ الشاهد الغائب

.آگاه باشيد، همه حاضران وظيفه دارند اين خبر را به غائبان برسانند

خطبه پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) بپايان رسيد، عرق از سر و روى پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و على (عليه السلام) و مردم فرو مى ريخت ، و هنوز صفوف جمعيت از هم متفرق نشده بود كه امين وحى خدا نازل شد و اين

آیه را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) خواند

... اليوم اكلت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي

امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود

: الله اكبر، الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضى الرب برسالتى و الولاية لعلى من بعدى

خداوند بزرگ است ، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت .

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابوبکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند

: بخ بخ لك يا بن ابى طالب اصبحت و امسيت مولای و مولا كل مؤ من و مؤ منه

. آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب ! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی

در این هنگام ابن عباس گفت : به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند

و حسان بن ثابت شاعر معروف ، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد

يناديهم يوم الغدير نبيهم

بخم و اسمع بالرسول مناديا

فقال فمن مولاكم و نبيكم ؟

:فقالوا و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و انت نبينا
و لم تلق منافى الولاية عاصيا
فقال له قم يا على فاننى
رضيتك من بعدى اماما و هاديا
فمن كنت مولاه فهذا وليه
فكونوا له اتباع صدق مواليا
هناك دعا اللهم وال وليه
و كن للذى عادا عليا معاديا

! یعنی: پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری
فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند
خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) گفت: برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب
کردم.

و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او
پیروی کنید.

در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد: بارالها دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن
...بدار

. این بود خلاصه‌های از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است

گفتگوها و ایرادها

شك نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود - همانطور که گفتیم - به کمتر از این مقدار از روایات
و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به يك دهم
مدارك موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متاسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از
. واقعیات شده است

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شاعن نزول آن و روایات مافوق توانتری که دربارہ اصل حادثہ غدیر وارد شدہ برافراشتہ اند، دو دستہ اند

آنہائی کہ از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با ہتک و توهین و بدگوئی و دشنام بہ شیعہ ، وارد این بحث شدہ اند و دستہ دیگری کہ روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کردہ و بہ صورت استدلالی مسألہ را تعقیب کردہ اند، و بہ ہمین دلیل بہ قسمتی از حقایق اعتراف کردہ ولی بہ دنبال ذکر پارہ ای از اشکالات کہ شاید نتیجہ شرائط خاص محیط فکریشان بودہ است ، از آیہ و روایات مربوط بہ آن گذشتہ اند

نمونہ بارز دستہ اول ابن تیمیہ در کتاب منہاج السنہ است کہ درست مانند کسی است کہ در روز روشن چشم خود را بر ہم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است ؟ نہ حاضر است گوشہ چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نہ انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دہد و ہتاک می کند، عذر این افراد جہل و بیخبری و تعصبهای آمیختہ با لجاجت و خشونت آنها است کہ تا انکار بدیہیات و مسائل واضحی کہ ہر کس آن را درک می کند پیش میرود، لذا ما ہرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنرا بہ خوانندگان نمیدہیم ، کسی کہ در برابر اینہمہ دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی کہ اکثریت آنها از علمای اہل تسنند و بہ نزول آیہ در شاعن علی (علیہ السلام) تصریح کردہ اند، با کمال وقاحت می گویند: ((احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده ! در مقابل او چہ میتوانیم بگوئیم و سخن او چہ ارزشی دارد کہ روی آن بحث کنیم .))

جالب اینکہ ابن تیمیہ برای تبرئہ خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی کہ بہ نزول آیہ دربارہ علی (علیہ السلام) تصریح میکند، با این جملہ مضحک کہ احدی از دانشمندان کہ میدانند چہ می گویند، این آیہ را در شاعن علی (علیہ السلام) . نمیدانند! اکتفا کردہ است

گویا تنها دانشمندان (می فہمند چہ می گویند)) کہ با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانہ ابن تیمیہ ہم صدا باشند و گر نہ ہر کس ہم صدا نشد، دانشمندی است کہ نمی فہمد چہ میگوید! این منطق کسی است کہ خودخواہی و لجاج بر فکر او ... سایہ شوم افکنندہ است

. از این دستہ بگذریم

: ولی از میان ایراداتی کہ دستہ دوم ذکر کردہ اند چند موضوع قابل بحث است کہ ذیلا از نظر میگذرانیم

آیا مولی بہ معنی اولی بہ تصرف است ؟ - 1

مہمترین ایرادی کہ در مورد روایت غدیر میشود، این است کہ مولی از جملہ بہ معنی دوست و یار و یاور آمدہ است ، و

معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

پاسخ این سخن ، پیچیده نیست ، زیرا هر ناظر بیطرفی میداند تذکر و یادآوری دوستی علی (علیه السلام) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت ، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است .

وآنگهی این مطلبی نبود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تاءمین دهد.

مسألهای نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکردهای با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی میدهد، مسأله مافوق يك دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است .

به علاوه اگر منظور بیان يك دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) قبلا از مردم اقرار می گیرد الست اولی بکم من انفسکم : آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم ؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان يك دوستی ساده دارد؟

و نیز يك دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی (علیه السلام) با این جمله اصبحث مولای و مولا کل مؤ من و مؤ منه : ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا يك موفقیت تازه بشمرند.

مگر علی (علیه السلام) تا آن روز به عنوان يك مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه‌ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) (

به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) با مسأله دوستی علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با مؤ منان ایجاب نمیکند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) او را در ردیف قرآن قرار دهد

آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمیفهمد که در اینجا مسأله رهبری مطرح است ، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهمالسلام) دومین رهبر بوده اند

ارتباط آیات - 2

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلفای آنها است ، مخصوصا نویسنده تفسیر المنار در جلد 6 صفحه 466 روی این مسأله ، با فشاری زیادی کرده است

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد، زیرا

اولا : لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملا نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه ، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانيا همانطور که بارها گفته ایم ، قرآن يك كتاب كلاسيك نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دستهبندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است ، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل يك حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن میگوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند (برای توضیح بیشتر مجددا به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید)

عجیب اینکه بعضی از متعصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است ، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و اگر بگویند: این يك آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده میگوئیم : این درست ضد آن است که شما آن را میجوئید و میطلبید، زیرا میدانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری ، بنابر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید)

اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست ، هر يك میکوشد با بهانه و یا دستاویز بیاساسی آن را از مسیرش !منحرف سازد

آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده ؟ - 3

بعضی میگویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم ، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح

بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته ، ثانیاً مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است ، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث ، اعتراف کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است ، صریحاً در کتاب خود بیاورند

!چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟ - 4

بعضی میگویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت ، چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندان در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟

این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی ، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است ، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند

از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین میگفت : دلیل محکمی برای شما اقامه میکنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او گفته باشد. من کنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و انصر من نصره ليلبغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه

این روایت را حموی در فرائد السمطين در باب 58 و همچنین ابن حاتم در دار النظيم و دارقطنی و ابن عقده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند

و نیز می خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطين در باب 58 در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافضل او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار صریحاً به این روایت استدلال کرد

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه ، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند

و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه 371 در برابر طلحه با آن استدلال فرمود

و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را! از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند

بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مأمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه‌ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مسأله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه 124 آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند میتوانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات 159 تا 213 مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از 22 تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است.)

جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟ - 5

می گویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: ان الله لا یهدی القوم الکافرین : خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند چه ارتباطی با این مسأله میتواند داشته باشد؟

برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است ، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه 97 در مورد حج می خوانیم : و من کفر فان الله غنی عن العالمین : کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زبانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است و در سوره بقره آیه 102 درباره ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنه فلا تکفر) و نیز در آیه 22 سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت او امر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (انی کفرت بما اشركتمونی من قبل) بنابر این اطلاق کفر بر مخالفان . مسأله ولایت و رهبری جای تعجب نیست

آیا دو ولی در يك زمان ممکن است ؟ - 6

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمهاش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود

ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرآنی که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابراین روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح میکنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟

راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام میافتند و بعضی از آن طرف، و تعصبا مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟

بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکالتراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمیشد، همانطور که در موارد دیگر نشده است

سوره مانده، آیه 67

آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

ای اهل بیت، خدا می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.

جمله برید اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، و گرنه اراده تشریحی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد، و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود اراده تکوینی موجب یکنوع جبر است، ولی با توجه به بحثهایی که در مساله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته ایم پاسخ این سخن روشن می شود و در اینجا بطور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای یکنوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند، و یکنوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تاییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی روند درست همانگونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهیها و مبادی فطری و طبیعی می جوشد، بی آنکه جبر و اجباری در کار باشد.

واژه رجس به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها.

و اینکه: در بعضی از کلمات رجس به معنی گناه یا شرك یا بخل و حسد و یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداقهایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه مفهومی عام و فراگیر است، و همه انواع پلیدیها را به حکم اینکه الف و لام در اینجا به اصطلاح الف و لام جنس است شامل می شود تطهیر به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مساله اذهاب رجس و نفی پلیدیها، و ذکر آن به صورت مفعول مطلق در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می شود.

و اما تعبیر اهل البیت به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهلبیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود، چرا که بیت گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

اما اینکه مقصود از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اینجا چه اشخاصی می باشد؟ در میان مفسران گفتگو است بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند، و آیات قبل و بعد را که در باره ازواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می گوید، قرینه این معنی شمرده اند.

ولی با توجه به يك مطلب، این عقیده نفی می شود و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت

ضمیر جمع مؤنث است ، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم . تطهیرا) همه به صورت جمع مذکر است ، و این نشان می دهد معنی دیگری در نظر بوده است

لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنی دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را نیز نفی می کند و می گوید: مخاطب در آیه فوق منحصرآ پنج نفرند: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ، علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام)

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنی سوم . یعنی اختصاص به خمه طیبه است

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نمی شود

پاسخ این سؤالی را مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان چنین می گوید: این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیهاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه . بحثها، همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است

مفسر بزرگ نویسنده المیزان پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است : ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ... همراه این آیات نازل شده است ، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده امام به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است

پاسخ سومی که می توان از سؤالی داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بگوید: شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤلیتهای سنگینی برای او ایجاد می کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحا سخن خواهیم

گفت .

در آخرین آیه مورد بحث ، هفتمین و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده است ، و هشدار است به همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته ، می فرماید: آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود، یاد کنید و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (و اذکرن ما ینلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة)

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته اید و در مرکز و کانون نور قرآن ، حتی اگر در خانه نشسته اید می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) طنینافکن است به طور شایسته از تعلیمات اسلام و ! سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بهره مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه ای

در اینکه میان آیات الله و حکمت چه فرقی است ؟ بعضی از مفسران گفته اند، هر دو اشاره به قرآن است منتهی تعبیر به آیات جنبه اعجاز آن را بیان می کند و تعبیر به حکمت محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می گوید

بعضی دیگر گفته اند: آیات الله اشاره به آیات قرآن است و حکمت اشاره به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و اندرزهای حکیمانه او

گر چه هر دو تفسیر، مناسب مقام و الفاظ آیه است ، اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد، چرا که تعبیر به تلاوت با آیات الهی مناسبتر است ، بعلاوه در آیات متعددی از قرآن ، تعبیر نزول در مورد آیات و حکمت ، هر دو آمده است ، . مانند آیه 231 بقره و ما انزل علیکم من الكتاب و الحکمة شبیه همین تعبیر در آیه 113 سوره نساء نیز آمده است

سرانجام در پایان آیه می فرماید: خداوند لطیف و خبیر است (ان الله کان لطیفاً خبیراً)

اشاره به اینکه او از دقیقترین و باریکترین مسائل با خبر و آگاه است ، و نیات شما را به خوبی می داند، و از اسرار درون . سینه های شما با خبر است

این در صورتی است که لطیف را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم ، و اگر به معنی صاحب لطف تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد، و هم از اعمالتان خبیر و آگاه است .

این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان لطیف به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر خبیر به خاطر محتوای حکمت

آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمعند

سوره احزاب، آیه 33

آیه خمس

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالسَّالِكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز فرقان که دو گروه به هم رسیدند نازل کرده ایم ایمان آورده اید، بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. و خدا به هر چیز تواناست.

خمس يك دستور مهم اسلامی

در آغاز این سوره دیدیم که پاره ای از مسلمانان بعد از جنگ بدر بر سر تقسیم غنائم جنگی مشاجره کردند و خداوند برای ریشه کن ساختن ماده اختلاف غنائم را در بست در اختیار پیامبر گذاشت تا هر گونه صلاح می داند آن را مصرف کند و پیامبر آنها را در میان جنگجویان به طور مساوی تقسیم کرد.

این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسئله غنائم است به تناسب آیاتی که درباره جهاد، قبل از این گفته شد، زیرا در چند آیه قبل اشارات مختلفی به موضوع جهاد گردید و از آنجا که جهاد غالباً با مسئله غنائم آمیخته است تناسب با ذکر حکم غنائم دارد (بلکه چنانکه خواهیم گفت قرآن در اینجا حکم را از مسأله غنائم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است.)

در آغاز آیه می فرماید: بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود يك پنجم آن ، از آن خدا و پیامبر و ذی القربى (امامان اهل بیت) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر) می باشد (و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسسه و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل)

و برای تأکید اضافه می کند: ((که اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (روز جنگ بدر) روز جدائی حق از باطل ، روزی که دو گروه مؤمن و کافر در مقابل هم قرار گرفتند، نازل کردیم ایمان آورده اید باید به این دستور عمل کنید و در

(. برابر آن تسلیم باشید (ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان

در اینجا توجه به این نکته لازم است : با اینکه روی سخن در این آیه به مؤ منان است ، زیرا پیرامون غنائم جهاد اسلامی بحث می کند و معلوم است مجاهد اسلامی مؤ من است ، ولی با این حال می گوید: اگر ایمان به خدا و پیامبر آورده اید اشاره به اینکه نه تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست بلکه شرکت در میدان جهاد نیز ممکن است نشانه ایمان کامل نباشد و این عمل به خاطر اهداف دیگری انجام گیرد، مؤ من کامل کسی است که در برابر همه دستورات مخصوصا دستورات مالی تسلیم باشد و تبعیضی در میان برنامه های الهی قائل نگردد

و در پایان آیه اشاره به قدرت نامحدود الهی کرده می گوید و خدا بر همه چیز قادر است (و الله علی کل شیء قدير)

یعنی با اینکه در میدان بدر از هر نظر شما در اقلیت قرار داشتید و دشمن ظاهرا از هر نظر برتری چشمگیری داشت خداوند قادر توانا آنها را شکست داد و شما را یاری کرد تا پیروز شدید

: نکته ها

. در اینجا به چند نکته باید توجه داشت

روز جدائی حق از باطل - 1

نام روز جنگ ((بدر)) در این آیه روز جدائی حق از باطل (یوم الفرقان) و روز درگیری گروه طرفداران کفر با گروه طرفداران ایمان ذکر شده ، اشاره به اینکه اولاً روز تاریخی بدر روزی بود که نشانه های حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ظاهر گشت ، زیرا قبلاً وعده پیروزی به مسلمانان داده بود در حالی که ظاهراً هیچ نشانه ای از آن وجود نداشت ، و چنان عوامل مختلف غیر منتظره برای پیروزی دست به دست هم داد که آن را نمی شد بر تصادف حمل کرد، بنابراین صدق آیاتی که بر این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در چنین روزی نازل شده دلیل آن در خودش نهفته است .

((ثانیاً)) درگیری بدر (یوم التقی الجمعان) در واقع يك نعمت بزرگ الهی برای مسلمانان بود که گروهی در آغاز از آن پرهیز داشتند اما همین درگیری و پیروزی سالها آنها را جلو برد، و اسم و آوازه آنها در پرتو آن در سراسر جزیره عرب پیچید، و همه را به اندیشه در آئین جدید و قدرت حیرت انگیزی که در پرتو آن در جزیره عرب تولد یافته بود وادار نمود، و ضمناً در آن روز که روز وا نفسا برای امت کوچک اسلام بود مؤ منان راستین اسلام از مدعیان کاذب شناخته شدند، پس این روز از هر نظر روز جدائی حق از باطل بود

در آغاز سوره گفتیم میان آیه انفال و این آیه تضادی وجود ندارد و لزومی ندارد که یکی را ناسخ دیگری بدانیم ، - 2

. زیرا به مقتضای آیه انفال غنائم جنگی نیز متعلق به پیامبر است

ولی پیامبر چهار پنجم آن را به جنگجویان می بخشد و يك پنجم آن را برای مصارفی که در آیه تعیین شده نگاه می دارد (برای توضیح بیشتر به بحث ما در ذیل آیه نخست همین سوره مراجعه کنید)

منظور از ذی القربی چیست ؟ - 3

خویشاوندان نیست و نه همه خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بلکه امامان اهل بیت هستند دلیل بر این موضوع روایات متواتری است که از طرق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است . و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد

بنابراین آنها که يك سهم از خمس را متعلق به همه خویشاوندان پیامبر می دانند در برابر این سؤال قرار می گیرند که این چه امتیازی است که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) قائل شده است ، در حالی که می دانیم اسلام ما فوق نژاد و قوم و قبیله است

ولی اگر آن را مخصوص امامان اهل بیت بدانیم با توجه به اینکه آنها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند علت دادن این يك سهم از خمس به آنها روشن می گردد، به تعبیر دیگر ((سهم خدا)) و ((سهم پیامبر)) و ((سهم ذی القربی)) هر سه سهم متعلق به ((رهبر حکومت اسلامی)) است ، او زندگی ساده خود را از آن اداره می کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است مصرف خواهد نمود، یعنی در حقیقت در نیازهای جامعه و مردم

بعضی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده ((المنار)) چون ((ذی القربی)) را همه خویشاوندان دانسته است ، برای پاسخ اشکال فوق به دست و پا افتاده و برای حکومت اسلامی پیامبر تشریفات قائل شده و او را موظف دانسته که قوم و قبیله خویش را بوسیله اموال گرد خود نگاه دارد!، روشن است که چنین منطقی به هیچ وجه با منطق حکومت جهانی و انسانی و حذف امتیازات قبیله‌گی سازگار نیست (در این زمینه توضیح دیگری داریم که در بحثهای آینده خواهد آمد)

منظور از ((بنی‌مان)) و ((مسکینان)) و ((واماندگان در راه)) تنها یتام و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم و سادات - 4 می باشند، اگر چه ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی شود، دلیل ما بر این تقیید روایات زیادی است که در تفسیر آیه از طرق اهل بیت وارد شده و می دانیم بسیاری از احکام در متن قرآن به طور مطلق آمده ولی شرائط و قیود آن بوسیله سنت بیان شده است و این منحصر به آیه مورد بحث نیست تا جای تعجب باشد

به علاوه با توجه به آنکه زکوة بر نیازمندان بنی هاشم به طور مسلم حرام است باید احتیاجات آنها از طریق دیگری تأمین گردد و این خود قرینه می شود بر اینکه منظور از آیه فوق خصوص نیازمندان بنی هاشم است لذا، در احادیث می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) می فرموده خداوند هنگامی که زکوة را بر ما حرام کرد خمس را برای ما قرار داد بنابراین

آیا غنائم منحصر به غنائم جنگی است ؟ - 5

موضوع مهم دیگری که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و در حقیقت قسمت عمده بحث در آن متمرکز می گردد، این است که لفظ ((غنیمت)) که در آیه آمده است تنها شامل غنائم جنگی می شود یا هر گونه در آمدی را در بر می گیرد؟

در صورت اول آیه تنها خمس غنائم جنگی را بیان می کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنت و اخبار و روایات صحیح و معتبر استفاده کرد و هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم خمس و به تناسب مسائل جهاد اشاره کند و قسمتهای دیگری در سنت بیان شود.

مثلا در قرآن مجید نمازهای پنجگانه روزانه صریحا آمده است ، و همچنین به نمازهای طواف که از نمازهای واجبه است اشاره شده ، ولی از نماز آیات که مورد اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است ذکری به میان نیامده است ، و هیچکس را نمی یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده نباید به آن عمل کرد، و یا اینکه چون در قرآن به بعضی از غسلها اشاره شده و سخن از دیگر غسلها به میان نیامده است باید از آن صرف نظر کرد، این منطقی است که هیچ مسلمانی آن را نمی پذیرد

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد و بقیه را موقوف به سنت نماید و نظیر . این مسئله در فقه اسلام بسیار زیاد است

اولی با این حال باید ببینیم که غنیمت در لغت و در نظر عرف چه معنی می دهد؟

آیا راستی منحصر به غنائم جنگی است و یا هر گونه در آمدی را شامل می شود؟

آنچه از کتب لغت استفاده می شود، این است که در ریشه معنی لغوی این کلمه عنوان جنگ و آنچه از دشمن به دست می آید، نیفتاده است ، بلکه هر در آمدی را شامل می شود، به عنوان شاهد به چند قسمت از کتب معروف و مشهور لغت که مورد استناد دانشمندان و ادبای عرب است اشاره می کنیم

در کتاب ((لسان العرب)) جلد دوازدهم می خوانیم ((والغنم الفوز بالشیء من غیر مشقة... و الغنم ، الغنیمه و المغنم الفیء... و فی الحدیث الرهن لمن رهنه له غنمه و علیه غرمه ، غنمه زیادته و نمائه و فاضل قیمته ... و غنم الشیء ء فاز

.... به

غنم یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت ، و غنم و غنیمت و مغنم به معنی فیء است (فیء را نیز در لغت به معنی چیزهائی که بدون زحمت به انسان می رسد ذکر کرده اند...) و در حدیث وارد شده که گروهگان در اختیار کسی است که آن را به گرو گرفته ، غنیمت و منافعتش برای اوست و غرامت و زیانش نیز متوجه اوست و نیز غنم به معنی زیادی و (نمو و اضافه قیمت است ، و فلان چیز را به غنیمت گرفت یعنی به او دسترسی پیدا کرد

و در کتاب ((تاج العروس)) جلد نهم می خوانیم ((و الغنم الفوز بالشیء بلا مشقة)): ((غنیمت آن است که انسان بدون زحمت به چیزی دست یابد))

. در کتاب ((قاموس)) نیز غنیمت بهمان معنی فوق ذکر شده است

و در کتاب ((مفردات راغب)) می خوانیم غنیمت از ریشه ((غنم)) به معنی ((گوسفند)) گرفته شده و سپس می گوید ((ثم استعملوا فی کل مظفور به من جهة العدی و غیره)) یعنی : ((سپس در هر چیزی که انسان از دشمن و یا غیر دشمن به دست می آورد به کار رفته است)) حتی کسانی که یکی از معانی غنیمت را غنائم جنگی ذکر کرده اند انکار نمی کنند که معنی اصلی آن معنی وسیعی است که به هر گونه خیری که انسان بدون مشقت به آن دست یابد گفته می شود

در استعمالات معمولی نیز غنیمت در برابر غرامت ذکر می شود، همان طور که معنی غرامت معنی وسیعی است و هرگونه غرامت را شامل می شود غنیمت نیز معنی وسیعی دارد و به هرگونه در آمد قابل ملاحظه ای گفته می شود این کلمه در ((نهج البلاغه)) در موارد زیادی به همین معنی آمده است ، در خطبه 76 می خوانیم ((اغتنم المهل)): ((فرصتها و مهلتها را غنیمت بشمارید))

و در خطبه 120 می فرماید ((من اخذها لحق و غنم)): ((کسی که به آئین خدا عمل کند به سر منزل مقصود می رسد و بهره می برد))

در نامه 53 به مالك اشتر می فرماید: ((و لا تكونن علیهم سبعا ضاريا تعنتم اكلهم)): در برابر مردم مصر همچون حیوان ((درنده ای مباش که خوردن آنها را غنیمت و درآمادی برای خود فرض کنی

و در نامه 45 به عثمان بن حنیف می فرماید: ((فو الله ما کنزت من دنیاکم تبرا و لادخرت من غنائمها وفرا)): ((به خدا سوگند از دنیای شما طلائی نیاندوختم و از غنائم و درآمدهای آن اندوخته ای فراهم نکردم))

و در کلمات قصار، در جمله 331 می فرماید ان الله جعل الطاعة غنیمة الاکیاس : ((خداوند اطاعت را غنیمت و بهره هوشمندان قرار داده است))

و در نامه 41 می خوانیم ((و اغتتم من استقرضك فی حال غناك)): ((هر کس در حال بی نیازیت از تو قرضی بخواهد غنیمت بشمار.))

. و نظیر این تعبیرات بسیار فراوان است که همگی نشان می دهد ((غنیمت)) منحصر به غنائم جنگی نیست

: و اما مفسران

بسیاری از مفسران که در زمینه این آیه به بحث پرداخته اند صریحا اعتراف کرده اند که غنیمت در اصل معنی وسیعی دارد و شامل غنائم جنگی و غیر آن و به طور کلی هر چیزی را که انسان به دون مشقت فراوانی به آن دست یابد می شود حتی آنها که آیه را به خاطر فتوای فقهای اهل تسنن مخصوص غنائم جنگی دانسته اند باز معترفند که در معنی اصلی آن این قید وجود ندارد بلکه به خاطر قیام دلیل دیگری این قید را به آن زده اند

((قرطبی)) مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر خود، ذیل آیه چنین می نویسد ((غنیمت در لغت خیری است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می آورند))... و بدانکه اتفاق (علمای تسنن) بر این است که مراد از غنیمت در آیه (و اعلموا انما غنمتم) اموالی است که با قهر و غلبه در جنگ به مردم می رسد، ولی باید توجه داشت که این قید همانطور که گفتیم در معنی لغوی آن وجود ندارد، ولی در عرف شرع، این قید وارد شده است

فخر رازی در تفسیر خود تصریح می کند که : ((الغنم الفوز بالشیء)) ((غنیمت این است که انسان به چیزی دست یابد)) و پس از ذکر این معنی وسیع از نظر لغت می گوید: ((معنی شرعی غنیمت (به عقیده فقهای اهل تسنن) همان غنائم جنگی است))

و نیز در تفسیر المنار غنیمت را به معنی وسیع ذکر کرده و اختصاص به غنائم جنگی نداده اگر چه معتقد است باید معنی وسیع آیه فوق را به خاطر قید شرعی مقید به غنائم جنگی کرد

در تفسیر ((روح المعانی)) نوشته آلوسی مفسر معروف سنی نیز چنین آمده است که : ((غنم در اصل به معنی هر گونه سود و منفعت است))

در تفسیر ((مجمع البیان)) نخست غنیمت را به معنی غنائم جنگ تفسیر کرده، ولی به هنگام تشریح معنی آیه چنین می

گوید: ((قال اصحابنا ان الخمس واجب في كل فائدة تحصل للانسان من المكاسب و ارباح التجارات ، و في الكنوز و المعادن و الغوص و غير ذلك مما هو مذكور في الكتب و يمكن ان يستدل على ذلك بهذه الاية فان في عرف اللغة يطلق على جميع ذلك اسم الغنم و الغنيمه)) علمای شیعه معتقدند که خمس در هر گونه فایده ای که برای انسان فراهم می گردد واجب است اعم از اینکه از طریق کسب و تجارت باشد، یا از طریق گنج و معدن ، و یا آنکه با غوص از دریا خارج کنند، و سایر اموری که در کتب فقهی آمده است ، و می توان از آیه بر این مدعی استدلال کرد، زیرا در عرف لغت به تمام اینها ((غنیمت)) گفته می شود

شگفت آور این که بعضی از مغرضان که گویا برای سمپاشی در افکار عمومی مأموریت خاصی دارند در کتابی که در زمینه خمس نوشته اند دست به تحریف رسوائی در عبارت تفسیر مجمع البیان زده ، قسمت اول گفتار او را که متضمن تفسیر غنیمت به غنائم جنگی است ذکر کرده ولی توضیحی را که درباره عمومیت معنی لغوی و معنی آیه در آخر بیان کرده است ، به کلی نادیده گرفته و يك مطلب دروغین به این مفسر بزرگ اسلامی نسبت داده اند، مثل اینکه فکر می کرده اند تفسیر مجمع البیان تنها در دست خود آنها است و دیگری آن را مطالعه نخواهد کرد، و عجیب این است که این خیانت را تنها در این مورد مرتکب نشده ، بلکه در موارد دیگر نیز آنچه به سود بوده گرفته ، و آنچه به زیان بوده است نادیده گرفته اند

در تفسیر المیزان نیز با استناد به سخنان علمای لغت تصریح شده که غنیمت هر گونه فایده ای است که از طریق تجارت یا کسب و کار و یا جنگ به دست انسان می افتد و مورد نزول آیه گرچه غنائم جنگی است ولی می دانیم که هیچ گاه مورد عمومیت مفهوم آیه را تخصیص نمی زند

: از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته می شود که

آیه غنیمت معنی وسیعی دارد و هرگونه درآمد و سود و منفعتی را شامل می شود زیرا معنی لغوی این لفظ عمومیت دارد . و دلیل روشنی بر تخصیص آن در دست نیست

تنها چیزی که جمعی از مفسران اهل تسنن روی آن تکیه کرده اند این است که آیات قبل و بعد در زمینه جهاد وارد شده است و همین موضوع قرینه می شود که آیه غنیمت نیز اشاره به غنائم جنگی باشد

در حالی که می دانیم شاءن نزولها و سیاق عمومیت آیه را تخصیص نمی زنند

و به عبارت روشنتر هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه يك معنی کلی و عمومی باشد و در عین حال مورد نزول آیه غنائم جنگی که یکی از موارد این حکم کلی است بوده باشد و اینگونه احکام در قرآن و سنت فراوان است که حکم کلی است و مصداق جزئی است :

مثلا در آیه 7 سوره حشر می خوانیم ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا: ((هر چه پیامبر برای شما می آورد بگیریید و هر چه از آن نهی می کند خودداری کنید))

این آیه يك حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمانهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بیان می کند در حالی که مورد نزول آن اموالی است که از دشمنان بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد (و اصطلاحا به آن ((فبیء)) گفته می شود)

و نیز در آیه 233 سوره بقره يك قانون کلی به صورت ((لا تکلف نفس الا وسعها)): ((هیچ کس بیش از آنچه قدرت دارد تکلیف نمی شود)) بیان شده در حالی که مورد آیه درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد دستور داده شده است به اندازه توانائی خود به آنها اجرت بدهد، ولی آیا ورود آیه در چنین مورد خاصی می تواند جلو عمومیت این قانون (عدم تکلیف به ما لا یطاق) را بگیرد؟

خلاصه اینکه: آیه در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می گوید: هر درآمدی از هر موردی عاید شما شود که یکی از آنها غنائم جنگی است خمس آن را بپردازید مخصوصا ((ما)) موصوله و ((شبی)) که دو کلمه عام و بدون هیچ گونه قید و شرطند این موضوع را تاءبید می کنند

آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟ - 6

بعضی چنین تصور می کنند، که این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می شود و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) دارد، يك نوع امتیاز نژادی محسوب می شود و ملاحظاتی جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می خورد، و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن، سازگار نیست

پاسخ

کسانی که چنین فکر می کنند شرائط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملا بررسی نکرده اند زیرا جواب این اشکال به طور کامل در این شرائط نهفته شده است

توضیح اینکه ((اولا)) نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی هاشم است منحصرآ باید به نیازمندان آنان داده شود، آن هم به اندازه احتیاجات يك سال، و نه بیشتر، بنابراین تنها کسانی از آن می توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده اند، و بیمارند، و یا کودک یتیم و یا کسان دیگری که به علّی در بن بست از نظر هزینه زندگی قرار دارند

بنابراین کسانی که قادر به کار کردن هستند، (بالفعل و یا بالقوة) می توانند درآمدی که زندگی آنها را بگرداند داشته باشند هرگز نمی توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و جمله ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می گویند سادات می توانند خمس بگیرند، هر چند ناودان خانه آنها طلا باشد، گفتار عوامانه ای بیش نیست، و هیچ گونه پایه ای ندارد.

ثانیا: مستمندان و نیازمندان سادات و بنی هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند، و بجای آن می توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند.

ثالثا: اگر سهم سادات که نیمی از خمس است، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد باید آن را به بیت المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود.

همانطور که اگر سهم سادات کفایت آنها را ندهد باید از بیت المال و یا سهم زکات به آنها داد.

با توجه به جهات سه گانه فوق روشن می شود که در حقیقت هیچگونه تفاوت از نظر مادی میان سادات و غیر سادات گذارده نشده است.

نیازمندان غیر سادات می توانند مخارج سال خود را از محل زکات بگیرند ولی از خمس محرومند، و نیازمندان سادات تنها می توانند از محل خمس استفاده کنند، اما حق استفاده از زکات را ندارند.

در حقیقت دو صندوق در اینجا وجود دارد، صندوق خمس و صندوق زکات و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این دو صندوق استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی یعنی به اندازه نیازمندی يك سال . (دقت کنید)

ولی کسانی که دقت در این شرائط و خصوصیات نکرده اند چنین می پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت المال قرار داده شده است و یا از امتیاز ویژه ای برخوردارند.

تنها سئوالی که پیش می آید این است که اگر هیچگونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نبوده باشد این برنامه چه ثمره ای دارد؟

پاسخ این سئوال را نیز با توجه به يك مطلب می توان دریافت، و آن اینکه میان خمس و زکات تفاوت مهمی وجود دارد و آن این است که زکات از مالیاتهای است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می شود لذا مصارف آن عموماً در همین قسمت می باشد، ولی خمس از مالیاتهای است که مربوط به حکومت اسلامی است، یعنی مخارج

دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این دستگاه از آن تاعمین می شود

بنابراین محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات) در حقیقت برای دور نگهداشتن خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از این قسمت است تا بهانه ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط ساخته است.

ولی از سوی دیگر نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تاعمین شوند، این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش بینی شده که آنها از بودجه حکومت اسلامی بهره مند گردند، نه از بودجه عمومی، در حقیقت خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست بلکه یک نوع کنار زدن آنها، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر اینکه هیچ گونه سوءظنی تولید نشود می باشد.

جالب اینکه به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: ((جمعی از بنی هاشم به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و تقاضا کردند که آنها را مأمور جمع آوری زکات چهار پایان کنند و گفتند این سهمی را که خداوند برای جمع آوری کنندگان زکات تعیین کرده است، ما به آن سزاوارتریم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای ((بنی عبدالمطلب)) زکات نه برای من حلال است، و نه برای شما ولی من به جای این محرومیت به شما وعده شفاعت می دهم... شما به آنچه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده راضی باشید (و کار به امر زکات نداشته باشید) آنها گفتند راضی شدیم))

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که بنی هاشم این را یک نوع محرومیت برای خود می دیدند، و پیامبر در مقابل آن اِبه آنها وعده شفاعت داد.

در ((صحیح مسلم)) که از معروف ترین کتب اهل تسنن است حدیثی می خوانیم که خلاصه اش این است: عباس و ربیعه ابن حارث خدمت پیامبر رسیدند، و تقاضا کردند که فرزندان آنها یعنی ((عبدالمطلب ابن ربیعه)) و ((فضل بن عباس)) که دو جوان بودند مأمور جمع آوری زکات شوند، و همانند دیگران سهمی بگیرند تا بتوانند هزینه ازدواج خود را از این راه فراهم کنند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از این موضوع امتناع ورزید و دستور داد از راه دیگر، وسائل ازدواج آنها فراهم گردد، و از محل خمس مهریه همسران آنها پرداخته شود.

از این حدیث که شرح آن طولانی است نیز استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اصرار داشت خویشاوندان خود را از دست یافتن به زکات (اموال عمومی مردم) دور نگهدارد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن شد که خمس نه تنها امتیازی برای سادات محسوب نمی شود بلکه یک نوع محرومیت برای حفظ مصالح عمومی بوده است.

ذکر سهمی برای خدا به عنوان ((الله)) به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسئله خمس و تاعکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است ، یعنی همانگونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است پیامبر و امام را نیز بهمان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده ، وگرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می داند صرف می گردد، و خداوند نیاز به سهمی ندارد.

سوره انفال, آیه 4

آیه خیر البریه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته می کنند بهترین آفریدگانند.

! بهترین و بدترین مخلوقات

در آیات گذشته آمده بود که کفار اهل کتاب و مشرکان در انتظار این بودند که دلیل روشنی از سوی خداوند سراغ آنها بیاید، ولی بعد از آمدن ((بینه)) متفرق و پراکنده شدند و هر کدام راهی را پیش گرفتند

در آیات مورد بحث به دو گروه کافران و مؤمنان در برابر این دعوت الهی ، و سرانجام کار هر يك از آنها اشاره می کند.

نخست می فرماید: کسانی که از اهل کتاب و مشرکان به این آئین جدید کافر شدند در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، آنها بدترین مخلوقاتند! (ان الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين في نار جهنم خالدین فیها اولئك هم شر البرية)

. تعبیر به ((کفروا)) اشاره به کفرشان در مقابل آئین اسلام است ، و گر نه کفر و شرك قبلی آنها مطلب تازه ای نیست

تعبیر اولئك هم شر البرية (آنها بدترین مخلوقاتند) تعبیر تكان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبنندگان و غیر جنبنندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می نهند یافت نمی شود، و این در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه 22 سوره انفال آمده است: ان شر الدواب عند الله الصم !البکم الذین لا یعقلون : بدترین جنبنندگان نزد خداوند افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند و نه زبان گویا و نه اندیشه بیدار

و یا آنچه در سوره اعراف آیه 179 آمده که بعد از ذکر گروه دوزخیان با همین اوصاف می فرماید: اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون

((آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر، آنها غافلاند))

آیه مورد بحث مطلبی فراتر از اینها نیز دارد چرا که آنها را بدترین مخلوقات معرفی کرده ، و این در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای خلود آنها در آتش دوزخ

چرا آنها بدترین مخلوقات نباشند در حالی که تمام درهای سعادت به رویشان گشوده شده و از روی کبر و غرور و عناد و لجاج آگاهانه به مخالفت برخاستند. مقدم داشتن اهل کتاب بر مشرکان در این آیه نیز ممکن است به خاطر این باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علما و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام در کتب آنها صریحا آمده بود، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود

در آیه بعد به گروه دوم که نقطه مقابل آنها هستند و در قوس صعودی قرار دارند اشاره کرده می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند آنها بهترین مخلوقات خدا هستند (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البرية)

سپس پاداش آنها را در چند جمله کوتاه چنین بیان می کند: جزای آنها نزد پروردگارش باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش پیوسته جاری است ، در حالی که همیشه در آن می مانند (جزاؤ هم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا)

((هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود)) (رضی الله عنهم و رضوا عنه)

و این مقام والا و پادشاهی مهم و بی نظیر از آن کسی است که از پروردگارش بترسد (ذلك لمن خشی ربه)

قابل توجه اینکه در مورد مؤمنان سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده که در حقیقت میوه درخت ایمان است ،

اشاره به اینکه ادعای ایمان به تنهایی کافی نیست ، بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد، ولی کفر به تنهایی هر چند تواعم با عمل ناصالحی نیز نباشد مایه سقوط و بدبختی است ، گذشته از این کفر معمولاً مبداء انواع گناهان و جنایات و اعمال خلاف نیز می شود

تعبیر ((اولئك هم خير البرية)) به خوبی نشان می دهد که انسانهای مؤمن و صالح العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند، چرا که آیه مطلق است ، و هیچ استثنائی در آن نیست ، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این معنی می باشد ، مانند آیات سجود فرشتگان بر آدم ، و آیه و لقد کرما بنی آدم (اسراء - 70)

به هر حال در این آیه نخست از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغهای پر نعمت بهشتی است سخن به میان آمده ، و بعد از پاداش معنوی و روحانی آنان که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی

آنها از خدا راضی اند چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده ، و خدا از آنها راضی است چرا که هر چه او خواسته انجام داده اند، و اگر هم لغزشی بوده به لطفش صرف نظر کرده ، چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده ، و به لقای او واصل گردیده است

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی

! مقصود ما ز دنیوی و عقبی لقای تو است

. آری بهشت جسم انسان ، باغهای جاویدان آن جهان است ، ولی بهشت جانش رضای خدا و لقای محبوب است

جمله ((ذلك لمن خشى ربه)) نشان می دهد که تمام این برکات از ((خوف و خشیت و ترس از خدا)) سرچشمه می گیرد، چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هر گونه اطاعت و تقوی و اعمال صالح است

بعضی از مفسران با ضمیمه کردن این آیه به آیه 28 سوره فاطر انما یخشی الله من عباده العلماء تنها دانشمندان از خدا می ترسند چنین نتیجه گرفته اند که بهشت در واقع حق مسلم دانشمندان و آگاهان است

البته با توجه به اینکه خشیت مراتب و مراحل دارد و علم و دانش و آگاهی نیز دارای سلسله مراتب است مفهوم این سخن روشن می شود

ضمناً بعضی عقیده دارند که مقام ((خشیت)) مقامی برتر از مقام ((خوف)) است ، زیرا خوف به هر گونه ترس گفته می شود ولی خشیت ترسی است تواعم با تعظیم و احترام

: نکته ها

علی (علیه السلام) و شیعیانش خیر البریه اند - 1

در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها، و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه ((اولئك هم خير البرية)) (آنها بهترین مخلوقات خدا هستند) به علی (علیه السلام) و پیروان او تفسیر شده است

((حاکم حسکانی)) نیشابوری که از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این روایات را در کتاب معروفش ((شواهدالتنزیل)) با اسناد مختلف نقل می کند، و تعداد آن بیش از بیست روایت است که به عنوان نمونه چند روایت را از نظر می گذاریم

((ابن عباس)) می گوید: هنگامی که آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية نازل شد پیغمبر اکرم - 1 (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود

: هو انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک يوم القيامة راضيين مرضيين ، و یاتی عدوک غضبانا مقحمين

منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می شوید در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنان خشمگین وارد محشر می شود و به زور به جهنم می رود (در بعضی از نسخه های حدیث مقحمین آمده است که به معنی بالا نگاه داشتن سر به وسیله غل و زنجیر می باشد)

در حدیث دیگری از ((ابوبرزه)) آمده است که وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه را قرائت - 2 کرد، فرمود: هم انت و شیعتک یا علی ، و میعاد ما بینی و بینک الحوض : آنها تو و شیعیانت هستید، ای علی ! و وعده من !. و شما کنار حوض کوثر است

در حدیث دیگری از ((جابر بن عبدالله انصاری)) آمده است که ما خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) - 3 کنار خانه خدا نشسته بودیم علی (علیه السلام) به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او افتاد فرمود: قد اتاکم اخی : برادرم به سراغ شما می آید سپس رو به کعبه کرد: فقال و رب هذه البنية ! ان هذا و شیعتہ هم الفائزون يوم القيامة : به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند سپس رو به سوی ما کرد و افزود:

اما و الله انه اولکم ایمانا بالله ، و اقومکم بامر الله ، و اوفاکم بعهد الله و اقساکم بحکم الله و اقسکم بالسوية ، و اعدکم فی الرعية ، و اعظمکم عند الله مزية

قال ((جابر)): فانزل الله : ((ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية)) فكان على اذا اقبل قال اصحاب محمد (صلى الله عليه و آله و سلام) قد اتاكم خير البرية بعد رسول الله .

به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است ، و فایش به عهد الهی از همه بیشتر، و قضاوتش به حکم الله افزونتر، و مساوتش در تقسیم (بیت المال) از همه زیادت، عدالتش درباره رعیت . از همه فزون تر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است .

جابر می گوید: در اینجا خداوند آیه ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية را نازل فرمود و از آن به بعد هنگامی که علی (علیه السلام) می آمد یاران محمد (صلى الله عليه و آله و سلام) می گفتند: بهترین مخلوق خدا بعد از !رسول الله آمد .

نزول این آیه در کنار خانه کعبه منافات با مدنی بودن سوره ندارد، زیرا ممکن است از قبیل نزول مجدد، و یا تطبیق بوده باشد، بعلاوه بعید نیست که نزول این آیات در سفرهایی که پیغمبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلام) از مدینه به مکه آمده است واقع شده باشد، به خصوص اینکه راوی روایت جابر بن عبد الله انصاری است که در مدینه به حضرت ملحق شد، و اطلاق مدنی بر اینگونه آیات بعید نیست .

بعضی از این احادیث را ((ابن حجر)) در کتاب ((صواعق)) آورده و بعضی را محمد ((شبلنجی)) در ((نور الابصار))

((جلال الدین سیوطی)) در ((در المنثور)) نیز قسمت عمده روایت اخیر را از ((ابن عساکر)) از ((جابر بن عبدالله)) نقل کرده است .

در ((در المنثور)) از ((ابن عباس)) آمده است که وقتی آیه ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية - 4 نازل شد پیغمبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلام) به علی فرمود: هو انت و شيعتك يوم القيامة راضيين مرضيين : آن تو !و شیعیان تو در قیامت می باشید که هم شما از خدا خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود

نامبرده در حدیث دیگری از ابن مردویه از علی (علیه السلام) نقل می کند که پیغمبر اکرم (صلى الله عليه و آله و - 5 سلام) به من فرمود: ا لم تسمع قول الله : ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية ؟ انت و شيعتك و موعدي و موعدم الحوض ، اذا جئت الامم للحساب ، تدعون غرا محجلين : آیا این سخن خدا نشنیده ای که می فرماید: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند بهترین مخلوقاتند؟ این تو و شیعیان تو هستید، و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است ، هنگامی که من برای حساب امتهای می آیم و شما دعوت می شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده اید .

بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز همین مضمون را در کتب خود نقل کرده اند از جمله خطیب خوارزمی در ((مناقب)) و ((ابو نعیم اصفهانی)) در ((کفایة الخصام)) و ((علامه طبری)) در ((تفسیر معروفش)) و ابن صباغ مالکی در ((فصول المهمه)) و ((علامه شوکانی)) در ((فتح الغدیر)) و ((شیخ سلیمان قندوزی)) در ((ینابیع المودة)) و آلوسی در ((روح المعانی)) ذیل آیات مورد بحث و جمعی دیگر

کوتاه سخن اینکه حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده ، و این فضیلتی است بزرگ و بی نظیر برای علی (علیه السلام) و پیروانش

ضمناً از این روایات به خوبی این حقیقت آشکار می شود که واژه ((شیعه)) از همان عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلام) به وسیله آن حضرت در میان مسلمین نشر شد، و اشاره به پیروان خاص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است ، و آنها که گمان می کنند تعبیر شیعه از تعبیراتی است که قرن‌ها بعد به وجود آمده سخت در اشتباهند

لزوم اخلاص نیت در عبادت - 2

بعضی از علمای اصول فقه به آیه و ما امروا الا لیعبودوا الله مخلصین له الدین برای لزوم قصد قربت در عبادات ، و اینکه اصل در اوامر تعبدی بودن است نه توصلی استدلال کرده اند، و این منوط به آن است که دین در اینجا به معنی عبادت بوده باشد، تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و امر را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم تا مفهومش لزوم قصد قربت در همه اوامر باشد (مگر مواردی که به دلیلی خارج شده) در حالی که مفهوم آیه ظاهراً هیچ يك از اینها نیست ، بلکه مقصود اثبات توحید در مقابل شرک است ، یعنی آنها جز به توحید دعوت نشده اند و با این حال ارتباطی با احکام فرعی ندارد

قوس عجیب صعودی و نزولی انسان - 3

از آیات این سوره به خوبی استفاده می شود که هیچ مخلوقی در عالم فاصله قوس صعودی و نزولیش به اندازه انسان نیست ، اگر دارای ایمان و اعمال صالح باشد (توجه داشته باشید که عملوا الصالحات همه اعمال صالح را شامل می شود نه بعضی را) برترین خلق خدا است ، و اگر راه کفر و ضلالت و لجاج و عناد را بپوید چنان سقوط می کند که بدترین اخلق خدا می شود

این فاصله عظیم میان قوس صعودی و نزولی انسان گر چه مسأله حساس و خطرناکی است ، ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد، و طبیعی است که در کنار چنین قابلیت و استعداد فوق العاده‌ای امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد. خداوندا! برای رسیدن به مقام شامخ خیر البریه از لطف تو استمداد می طلبیم . پروردگارا! ما را از شیعیان و پیروان آن بزرگ مردی قرار ده که برای این عنوان از همه شایسته تر است . بارالها! چنان اخلاصی مرحمت کن که جز تو را نپرستیم و به غیر تو عشق نورزیم

آیه راسخون

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا اللَّيِّنَاتُ فَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ رِيبٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ يَبْتِغَاءُ تَأْوِيلَهُ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَدًا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه ها محکمانند, این آیه ها ام کتابند, و بعضی آیه ها متشابهاتند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است, به سبب فتنه جوئی و میل به تاویل از متشابهات پیروی می کنند, در حالی که تاویل آن را جز خدای نمیداند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند میگویند: ما بدان ایمان آوردیم, همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی گیرند

منه آيات محكمات هنّ أم الكتاب و آخر متشابهات

این آیه ، قرآن را به دو بخش « محکمت » و « متشابهات » تقسیم می کند و آیات محکم را به عنوان مرجعی برای تفسیر آیات متشابه معرفی می نماید و یاد آور می شود که پیروی از متشابهات ، بدون ارجاع آنها به محکمت ، باعث گمراهی است ، و تاویل قرآن براساس متشابهات کاری ناروا به شمار می رود . در این جا لازم است اولاً مقصود از محکمت و متشابهات و این که محکمت « ام کتاب » هستند بیان گردد و ثانیاً معنای تاویل توضیح داده شود

محکمت

آیاتی را که شنونده در درک معنای آنها دچار تردید نمی شود و مفهومی که از آن آیات به ذهن او تبادر می کند استوار و متقن است ، محکمت می گویند

متشابهات

متشابهات آیاتی هستند که مقصود از آنها روشن نیست و مفاهیمی که از آنها دریافت می شود همراه با تردید است و " اصولاً نخستین معنایی که از آنها به ذهن شنونده خطور می کند با محکمت قرآن ناسازگار است . باید دانست که خفا و تردید در معنای آیات متشابه برخاسته از الفاظ و ترکیب جملات نیست ، زیرا این گونه خفاها و تردیدها ، با مراجعه به

لغت و ادبیات عرب و قواعد متعارف اهل زبان ، نظیر ارجاع عام به خاص و مطلق به مقید ، روشن می گردد و مقصود آیه به دست می آید ، بلکه خفا و تردید معلول ناسازگاری معنای ظاهری آنها با محکّمات است که البته راه دستیابی به مقصود ، ارجاع آنها به محکّمات است . به عنوان مثال ، خداوند فرموده است : « الرحمن علی العرش استوی خدای رحمان بر تخت فرمانروایی استیلا یافت » (طه ، 5) ، هر خواننده ای از این آیه برداشت می کند که خداوند مانند پادشاهان بر تختی تکیه می زند و بر هستی فرمانروایی می کند ، ولی هنگامی که به آیه « لیس کمثله شیء » (شوری ، 11) رجوع می کند و در می یابد که تکیه زدن و مستقر شدن از ویژگی های اجسام است و جسم بودن خدا محال است ، به این نتیجه می رسد که مقصود از استقرار خدا بر عرش ، تسلّط و احاطه او بر جهان هستی است . و یا هنگامی که این آیه خوانده شود : « وجوه یومئذ ناضرة ، الی ربّها ناظرة آن روز که چنین شود ، چهره هایی شادابند و تنها به پروردگارشان می نگرند » (قیامت ، 22 و 23) ، ممکن است تصور شود که خدا را می توان با چشم دید ، ولی وقتی به آیه « لاتدرکه الأبصار » (انعام ، 103) برمی خوریم ، درمی یابیم که مقصود از نظر ، نگاه حسّی نیست ، بلکه مقصود دریافت درونی و مشاهده قلبی است

تأویل

مقصود از تأویل - بر خلاف تصور بسیاری از مفسران گذشته - تفسیر و بیان مراد نیست چنان که مقصود از آن - بر خلاف تصور بسیاری از مفسران معاصر - معنای خلاف ظاهر آیه نیز نیست . تأویل از قبیل معنای الفاظ و عبارات و جملات نیست ، بلکه امری واقعی است که معنی و مفهوم کلام بر آن استوار است ، و به تعبیر دیگر ، تأویل هر کلامی خاستگاه و منشأ پیدایش آن کلام است . به عنوان مثال ، هرگاه کسی از خدمتکار خود آب یا غذا بطلبد ، سخنش مظهر این واقعیت است که وی براساس اقتضای انسانی خود طالب کمال است و مقتضای آن بقای وجود اوست ، و بقای او وابسته به آب و خوراک است . این واقعیت ها خاستگاه و تأویل درخواست او به شمار می رود . تأویل آیات قرآن نیز به همین معناست یعنی حقیقتی وجود دارد که سبب می شود کاری واجب یا حرام گردد و معارف الهی برای انسان ها بیان شود یا حقیقتی هست که اقتضا می کند حادثه ای رخ دهد و آن حقیقت تأویل داستان هایی است که در قرآن آمده است

- فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ

این بخش از آیه شریفه ، پیروی از متشابهات قرآن را مایه گمراهی ، و پی بردن به تأویل آنها یعنی دریافت خاستگاه احکام و معارف الهی را از طریق آنها کار منحرفان می داند . اگر بدعت ها و مذاهب فاسد برخی فرقه های اسلامی را که پس از رسول خدا (ص) از حق منحرف شدند بررسی کنیم ، به خوبی آشکار می شود که بیشترشان بر اثر پیروی از متشابهات و تأویل آیات متشابه دچار انحراف شدند گروهی به جبر گراییدند و گروهی به تقویض روی آوردند و عده ای خدا را جسم پنداشتند و گروهی صفات را از خدا نفی کردند . گروهی به تأویل آیات پرداختند و گفتند : احکام دین برای آن وضع شده است که آدمی به حدّ کمال برسد ، و اگر راه دیگری برای تکامل یافت شود که انسان را سریع تر به کمال برساند باید آن راه را پیمود . گروهی دیگر گفتند : تکلیف های دینی برای رسیدن به قرب خداست و هرگاه انسان به تقرب دست یافت دیگر تکلیفی ندارد و نماز و روزه و سایر احکام بر او واجب نیست . گروه دیگر گفتند : احکام و مقرّرات دینی برای اصلاح جامعه بشری وضع شده است و چون بشر در عصر حاضر به قوانینی دست یافته که برای اصلاح امور مردم سودمندتر است ، باید به جای احکام الهی به آنها عمل کند . گروهی نیز گفتند : دین برای اصلاح دنیاست و دنیای امروز سیاست های دینی را نمی پسندد و تمدّن کنونی به احکام دین رضایت نمی دهد از این رو قابلیت عمل را ندارد و باید مقرّرات دیگری جستجو کرد

- و ما يعلم تأويله إلاّ الله و الرّاسخون فی العلم

ظاهر این است که نباید « الرَّاسخون » را بر « الله » عطف نمود ، زیرا در قرآن هرگاه خصلت پسندیده ای برای گروهی از امت بیان شده است که پیامبر خدا (ص) نیز در میان آن گروه باشد ، از آن حضرت به خصوص نام برده شده است ، مانند « آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه والمؤمنون » (بقره ، 285) و مانند آیات 26 و 88 سوره توبه و آیه 68 سوره آل عمران و موارد دیگر . بنابراین اگر « الرَّاسخون » بر « الله » عطف می شد و دلالت می کرد بر این که راسخان در علم ، تأویل آیات متشابه را می دانند ، می بایست به پیامبر نیز که از زمره راسخان در علم ، بلکه افضل آنان . « است در آیه تصریح شود و جمله بدین صورت بیان گردد : « و ما يعلم تأويله إلا الله و رسوله و الراسخون في العلم » .

باید دانست که آنچه گفته شد با ادله ای دیگر که دانش تأویل متشابهات را برای راسخان در علم اثبات می کند منافات ندارد .

سوره آل عمران، آیه 7

آیه فیء

مَا أَقَاءَ اللَّهُ عَالِي رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا تَلَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

آن غنیمتی که خدا از مردم قریه ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده، تا میان توانگرانتان دست به دست نشود. هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید. و از خدا بترسید که خدا سخت عقوبت است.

: شان نزول

از آنجا که این آیات تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود بنی نضیر را بازگو می کرد شاعن نزول آن نیز ادامه همان شاعن نزول است .

توضیح اینکه بعد از بیرون رفتن یهود ((بنی نضیر)) از مدینه ، باغها و زمینهای کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: برگزیده های این غنیمت ، و یک چهارم آنرا برگیر و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم ! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت : چون برای این غنائم ، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنانکه بعدا خواهیم دید پیامبر (صلی الله علیه و آله) این اموال را در میان مهاجرین که دسته ای آنها در سرزمین مدینه از

مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد.

:تفسیر

حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید

این آیات چنانکه گفتیم حکم غنائم بنی نضیر را بیان می کند، و در عین حال روشنگر يك قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردرس و زحمت و رنج عائد جامعه اسلامی می شود که در فقه اسلامی به عنوان ((فیی ء)) یاد شده است

می فرماید: ((آنچه را خداوند به رسولش از آنها باز گرداند، چیزی است که شما برای تحصیل آن نه اسبی تاختید، و نه شتری)) (و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب)

((افاء)) از ماده ((فیی ء)) در اصل به معنی ((رجوع و بازگشت)) است ، و اینکه بر این دسته از غنائم ((فیی ء)) (بر وزن شی ء) اطلاق شده شاید به خاطر آن است که خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤمنان ، و قبل از همه برای پیغمبر گرامیش که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است آفریده ، و افراد غیر مؤمن و گنهکار در حقیقت غاصبان این اموالند (هر چند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک محسوب شوند) هنگامی که این اموال به حاصبان حقیقی باز می گردد شایسته عنوان ((فیی ء)) است

((اوجفتم)) از ماده ((ایجاف)) به معنی راندن سریع است که معمولاً در جنگها اتفاق می افتد

((خیل)) به معنی اسبها است (جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد)

((رکاب)) از ماده ((رکوب)) معمولاً به معنی ستران سواری می آید

هدف از مجموع جمله این است که در تمام مواردی که برای به دست آوردن غنیمت هیچ جنگی رخ ندهد غنائم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد، و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمین قرار می گیرد، او هم با صلاحدید خود در مصارفی که در آیه بعد می آید مصرف می کند

سپس می افزاید: چنان نیست که پیروزیها همیشه نتیجه جنگهای شما باشد، ((ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست)) (و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شی ء قدیر)

آری پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود بنی نضیر با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت ، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است ، و می تواند در يك چشم بر همزدن قومی نیرومند را زیون سازد، و گروهی اندك را بر آنها مسلط کند، و تمام امکانات را از گروه اول به گروه دوم منتقل نماید.

اینجاست که مسلمانان می توانند در چنین میدانهایی هم درس معرفه الله بیاموزند، و هم نشانه های حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.

در اینجا سؤال مطرح می شود و آن اینکه غنائم یهود بنی نضیر بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار نگرفت بلکه لشکرکشی کردند و قلعه های یهود را در حلقه محاصره قرار دادند، و حتی گفته می شود درگیری مسلحانه محدودی نیز رخ داد.

در پاسخ می گوئیم قلعه های بنی نضیر چنانکه گفته اند فاصله چندانی از مدینه نداشت (بعضی از مفسران فاصله را دو میل ، کمتر از 4 کیلومتر، ذکر کرده اند) و مسلمانان پیاده به سوی قلعه ها آمدند، بنابراین زحمتی متحمل نشدند.

اما وقوع درگیری مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نیست ، محاصره نیز چندان به طول نیانجامید، بنابراین می توان گفت در حقیقت چیزی که بتوان نام آن را نبرد گذاشت رخ نداد و خونی بر زمین ریخته نشد.

آیه بعد مصرف ((فیی ء)) را که در آیه قبل آمده است به وضوح بیان می کند و به صورت يك قاعده کلی می فرماید: ((آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگردانده است از آن خدا، و رسول ، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است)) (و ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربى و الیتامی و المساکین و ابن السبیل)

یعنی این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها يك پنجم آن در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد.

و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خدا است مفهومی این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی ، و مخصوصا مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است قسمت عمده را در مورد آنها صرف می کند.

: در این آیه به طور کلی شش مصرف برای ((فیی ء)) ذکر شده

سهم خداوند، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است ، و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست ، و این یکنوع نسبت - 1 تشریفی است تا گروه های دیگر که بعد از آن ذکر شده اند هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را همدریف سهم خدا محسوب دارند، و ذره ای از شخصیت آنها در افکار عمومی کاسته شود

سهم پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که طبعا نیازمندیهای شخصی او و سپس نیازمندیهای مقامی او و انتظاراتی - 2 را که مردم از او دارند تاعمین می کند

سهم ذوی القربی است که بدون شك در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بنی هاشم است که - 3 از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محرومند

و اصولا معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند

در اینکه آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرآنی که در پایان این آیه . و آیه بعد است شرط بودن آن صحیحتر به نظر می رسد

و 5 و 6 - سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است ، در اینکه این سه گروه تنها از بنی هاشم باید باشند، یا عموم 4 . یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها را شامل می شود؟ در میان مفسران گفتگو است

عموم فقهای اهل سنت و مفسران آنها معتقدند که این مسأله تعمیم دارد در حالی که روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است در این زمینه مختلف می باشد، از بعضی استفاده می شود که این سه سهم نیز مخصوص یتیمان و مستمندان و ابن السبیل بنی هاشم است ، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که این حکم عمومیت دارد از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: کان ابی یقول لنا سهم رسول الله و سهم ذی القربی ، و نحن شركاء الناس فیما بقی : ((سهم رسول خدا و ذی القربی از آن ما است ، و ما در باقیمانده این سهام با مردم شریکیم))

آیه 8 و 9 همین سوره که توضیحی است برای این آیه نیز گواهی می دهد که این سهم مخصوص بنی هاشم نیست ، زیرا . در آن سخن از عموم فقرا مهاجرین و انصار است

علاوه بر این مفسران نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از ماجرای ((بنی نضیر)) اموالی را که از آنها باقی مانده بود در میان ((مهاجران)) که عموما در شرایط سختی در مدینه زندگی می کردند و سه نفر از طایفه انصار که سخت نیازمند بودند تقسیم کرد، و این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است ، و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد باید ظاهر قرآن را ترجیح داد

سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته ، می افزاید: ((این به خاطر آن است که این اموال عظیم دست به دست میان ثروتمندان شما نگردهد، و نیازمندان از آن محروم نشوند))! (لکیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم)

جمعی از مفسران برای این جمله مخصوصا شاعن نزولی ذکر کرده اند که قبلا نیز اجمالا به آن اشاره شد، و آن اینکه بعد از ماجرای بنی نضیر جمعی از رؤسای مسلمین خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرض کردند: برگزیده خود، و یک چهارم از این غنائم را برگیر، و بقیه را در اختیار ما بگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم ، آنگونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام بود! آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد: نباید این اموال دست به دست میان اغنیا بگردد

این آیه يك اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن اینکه جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به مالکیت خصوصی برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد

البته این به آن معنی نیست که ما پیش خود قوانین وضع کنیم و ثروتها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم ، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیاتهای همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاشهای فردی مصالح جمع تاءمین خواهد شد، و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می کند.

و در پایان آیه می فرماید: ((آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید، و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده از آن خودداری نمائید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدیدالعقاب است)) (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب)

این جمله هر چند در ماجرای غنائم بنی نضیر نازل شده ، ولی محتوای آن يك حکم عمومی در تمام زمینه ها و برنامه های زندگی مسلمانها است ، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد، یا مسائل اقتصادی ، و یا عبادی ، و غیر آن ، به خصوص . اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است

: نکته

مصرف (فیء) (غنائم بدون جنگ) - 1

اموالی که تحت عنوان ((فیی ء)) در اختیار رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می شد، این اموال می توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که برخلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی شد، بلکه مستقیماً در اختیار رهبر مسلمانان بود، و او نیز با توجه به اولویتها آنرا تقسیم می کرد.

و چنانکه در بحث انفال گفته ایم ((فیی ء)) بخشی از انفال است بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد که شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می شود، و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی، و سپس در اختیار نیازمندان قرار می گیرد.

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که در میان آیه اول و دوم که در بالا ذکر کردیم تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهراً ((فی ء)) را در اختیار شخص پیامبر می گذارد و در آیه دوم مصارف ششگانه ای برای آن ذکر می کند، زیرا این مصارف ششگانه ذکر اولویتهائی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اینهمه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرایط می رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند و قسمتی از پایه های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همینها است.

پاسخ به يك سؤال - 2

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه خداوند دستور می دهد که همه مردم بدون استثنا آنچه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید بی قید و شرط بپذیرند؟

ولی با توجه به اینکه ما پیامبر را معصوم می دانیم، و این حق فقط برای او و جانشینان معصوم او است پاسخ سؤال روشن می شود.

جالب توجه اینکه در روایات زیادی به این مسأله اشاره شده است که اگر خداوند چنین اختیاراتی را به پیامبرش داده به خاطر آن است که او را کاملاً آزموده و خلق عظیم و اخلاق فوق العاده دارد که چنین حقی را به او تفویض فرموده است.

((فدک)) یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه در حدود 140 کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آمدند و نیمی از زمین و باغهای خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می بردند.

با توجه به آیه ((فییء)) در این سوره، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) بود و می توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه 7 همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر آن را به دخترش فاطمه ((علیها سلام الله)) بخشید، و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده اند، از جمله در ((تفسیر در المنثور)) از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه ((وأت ذا القربی حقه)) (روم 38) نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به فاطمه بخشید (اقطع رسول الله فاطمة فدکا).

و در کتاب ((کنز العمال)) که در حاشیه مسند احمد آمده در مسأله صلح رحم از ((ابو سعید خدری)) نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیه السلام) را خواست و فرمود: یا فاطمه لك فدک: ((ای فاطمه! فدک از آن تو است))

. حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده و همچنین کتب فراوان دیگر

ولی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم داشتند یاران علی (علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه حدیث مجعول ((نحن معاشر الانبیاء لا نورث)) آن را مصادره کردند، و با اینکه فاطمه (علیه السلام) رسماً متصرف آن بود و کسی از ((ذوالبید)) مطالبه شاهد و بینه نمی کند از او شاهد خواستند، حضرت (علیه السلام) نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شخصا فدک را به او بخشیده، اما با اینهمه اعتنا نکردند، در دورانهای بعد هر يك از خلفا که می خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند فدک را به آنها باز می گرداندند، اما چیزی نمی گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای ((بنی امیه)) و ((بنی عباس)) تکرار شد

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهای بعد روی داد از دردناکترین و غم انگیزترین و در عین حال عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلاً باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد

قابل توجه اینکه محدث اهل سنت مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش ((صحیح مسلم)) داستان مطالبه فاطمه (علیه السلام) فدک را از خلیفه اول مشروحاً آورده و از عایشه نقل می کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک فاطمه (علیه السلام) از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت (صحیح مسلم جلد 3 صفحه 1380 حدیث 52 از کتاب الجهاد)

سوره حشر، آیه 7

آیه لكل قوم هاد

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

کافران میگویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌های بر او نازل نمی شود؟ جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است.

! باز هم بهانه جوئی

پس از آنکه در آیات گذشته اشاراتی به مسأله ((توحید))، و اشاره ای به مسأله ((معاد)) شد، در آیه مورد بحث به یکی از ایرادات مشرکان لجوج در زمینه ((نبوت)) می پردازد، و می گوید: ((کافران می گویند: چرا معجزه و نشانه ای از پروردگارش بر او نازل نشده است)) (و يقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه من ربه)

واضح است که یکی از وظائف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ارائه معجزات به عنوان سند حقانیت و پیوندش با وحی الهی است، و مردم حقیقتجو به هنگام شك و تردید در دعوت نبوت این حق را دارند که مطالبه اعجاز کنند، مگر اینکه دلایل نبوت از طریق دیگر آشکار باشد.

ولی باید به يك نکته دقیقاً توجه داشت که مخالفان انبیاء، همواره دارای حسن نیت نبودند، یعنی معجزات را برای یافتن حق نمی خواستند، بلکه به عنوان لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق هر زمان پیشنهاد معجزه و خارق عادت عجیب و غریبی می کردند.

این گونه معجزات که معجزات اقتراحی نامیده می شود هرگز برای کشف حقیقت نبوده، و به همین دلیل پیامبران هرگز در برابر آن تسلیم نمیشدند، در حقیقت این دسته از کافران لجوج فکر می کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعا می کند من قادر بر انجام همه چیزم و خارقالعاده گر میباشم! و در اینجا نشسته ام که هر کس پیشنهاد هر امر خارق

! العادهای کند برای او انجام دهم

ولی پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات بدست خدا است و به فرمان او انجام می گیرد و ما وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم ، دست رد بر سینه این گونه افراد میزدند

لذا در آیه مورد بحث می خوانیم که به دنبال این سخن می فرماید: ای پیامبر ((تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمایی است)) (انما انت منذر و لكل قوم هاد)

: در اینجا دو سؤال پیش می آید

جمله ((انما انت منذر و لكل قوم هاد)) چگونه می تواند پاسخ کافران نسبت به تقاضای معجزه بوده باشد - 1

جواب این سؤال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است زیرا پیامبر، يك خارقالعاده گر نیست که به درخواست هر کس و برای هر مقصد و هر منظور دست به اعجاز بزند، وظیفه او در درجه اول انذار یعنی بیم دادن به آنها که در بیراهه میروند و دعوت به صراط مستقیم است البته هر گاه برای تکمیل این انذار و آوردن گمراهان به صراط مستقیم نیاز به اعجازی باشد، مسلماً پیامبر کوتاهی نخواهد کرد، ولی در برابر لجوجانی که در این مسیر نیستند هرگز چنین وظیفه ای ندارد

در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مساله انذار و دعوت به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجازگری است

منظور از جمله لكل قوم هاد چیست ؟ - 2

جمعی از مفسران گفته اند که این هر دو صفت ((منذر)) و ((هادی)) به پیامبر بر می گردد و در واقع جمله چنین بوده است انما انت منذر و هاد لكل قوم : ((تو بیم دهنده و هدایت کننده برای هر جمعیتی هستی))

ولی این تفسیر خلاف ظاهر آیه فوق است ، چرا که ((واو)) جمله ((لکل قوم هاد)) را از ((انما انت منذر)) جدا کرده است ، آری اگر کلمه ((هاد))، قبل از ((لکل قوم)) بود این معنی کاملاً قابل قبول بود ولی چنین نیست

دیگر اینکه هدف این بوده است که دو قسم دعوت کننده به سوی حق را بیان کند: اول دعوت کننده ای که کارش انذار

. است ، و دیگر دعوت کننده ای که کارش هدایت است

حتماً سؤال خواهید کرد که میان ((انذار)) و ((هدایت)) چه تفاوت است ؟

در پاسخ میگوئیم که انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد

در حقیقت ((منذر)) همچون ((علت محدثه)) و ایجاد کننده است ، و هادی به منزله ((علت مبقیه)) و نگهدارنده و پیش برنده ، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به ((رسول)) و امام می کنیم ، رسول ، تاسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهدارنده شریعت است (شک نیست که هدایت کننده بر شخص پیامبر در موارد دیگر اطلاق شده اما به قرینه ذکر منذر در آیه فوق می فهمیم که منظور از هدایت کننده کسی است که راه پیامبر را ادامه می دهد و حافظ و نگهدارنده شریعت او است)

روایات متعددی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: ((من منذر و علی هادی است)) این تفسیر را کاملاً تایید می کند به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می کنیم

((فخر رازی)) در ذیل همین آیه در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می کند - 1

وضع رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر، ثم اوما الی منكب علی (علیهالسلام) و قال انت الهادی بك یهتدی المهتدون من بعدی : ((پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: من منذر! سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود توئی هادی! و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می شوند))

این روایت را دانشمند معروف اهل تسنن علامه ابن کثیر در تفسیر خود، و همچنین علامه ابن صباغ مالکی در ((فصول المهمه)) و گنجی شافعی در ((کفایة الطالب)) و طبری در تفسیر خود و ابو حیان اندلسی در کتاب تفسیرش به نام ((بحر المحیط)) و همچنین علامه نیشابوری در تفسیر خویش و گروه دیگری نقل کرده اند

حموینی که از علمای معروف اهل تسنن است در کتاب ((فرائد السمطین)) از ابو هریره اسلمی چنین نقل می کند: ان - 2
المراد بالهادی علی (علیهالسلام)

میرغیاث الدین نویسنده کتاب ((حبیب السیر)) در جلد دوم کتاب خود صفحه 12 چنین مینویسد، قد ثبت بطرق متعدده - 3
انه لما نزل قوله تعالی انما انت منذر و لكل قوم هاد قال لعلی انا المنذر و انت الهادی بك یا علی یهتدی المهتدون من بعدی

((به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه ((انما انت منذر و لكل قوم هاد)) نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود من منذر من منذر و تو هادی ای علی! بوسیله تو هدایت یافته گان هدایت می شوند))

الوسی در ((روح المعانی)) و شبلنجی در ((نور الابصار)) و شیخ سلیمان قندوزی در ((پنایع الموده)) نیز این حدیث را به همان عبارت یا نزدیک به آن نقل کرده اند

گر چه راوی این حدیث در غالب طرق آن ابن عباس است ، ولی منحصر به ابن عباس نیست ، بلکه از ابو هریره (طبق نقل حموی) و از خود علی (علیه السلام) (طبق نقل ثعلبی) نیز روایت شده است ، آنجا که فرمود المنذر النبی و الهادی رجل من بنی هاشم یعنی نفسه : ((منذر پیامبر است و هدایت کننده مردی از بنی هاشم است که منظور حضرت خود او بود))

گر چه در این احادیث تصریح به مساله ولایت و خلافت بلافصل نشده است ولی با توجه به اینکه هدایت به معنی وسیع کلمه منحصر به علی (علیه السلام) نبود بلکه همه علمای راستین و یاران خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این برنامه را انجام می دادند، معلوم می شود معرفی علی (علیه السلام) به عنوان هادی به خاطر امتیاز و خصوصیتی است که او داشته است ، او برترین مصداق هادی بوده و چنین مطلبی جدا از ولایت و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود

سوره رعد، آیه 7

آیه لیله المبیت

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَسْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ

کسانی هستند که از جان خود در راه رضای خدا میگذرند و خدا بر این بندگان مهربان است

این آیه در مقابل آیه اول از آیات مورد بحث است، که آنجا هم می فرمود : (و من الناس)، و از این مقابله فهمیده می شود که وصف در این جمله نیز در مقابل وصف آن جمله است یعنی همانطور که مراد از جمله : و من الناس من يعجبك بیان این معنا است که در آن عصر و آن ایام مردی وجود داشته که به گناهان خود افتخار میکرد، و عزت میفروخته، و از خودش خوشش می آمده، و به ظاهر دم از صلح میزد، در حالی که در دل نقشه دشمنی می کشیده، مردی بوده که از رفتارش چیزی جز فساد و هلاک عاید دین و انسانیت نمی شده

همچنین از جمله : و من الناس من يشري نفسه... , نیز فهمیده می شود در آن روز مردی وجود داشته که جز به پروردگار خود نمی بالیده, و جز به دست آوردن رضای خدای تعالی هیچ هدفی را دنبال نمی کرده, مردی بوده که رفتارش امر دین و دنیا را اصلاح می کرده, و به وسیله او حق احقاق می شده , و عیش انسانها پاکیزه می شده, و بشر از برکات اسلام برخوردار می شد.

با این بیان ارتباط ذیل آیه با صدر آن به خوبی روشن می گردد, و معلوم می شود که چرا در ذیل آیه فرموده : و الله روف بالعباد, خدا نسبت به بندگان روف است ؟ چون وجود چنین فردی در میان انسانها خود رافتی است از خدای سبحان به بندگانش آری اگر مردانی دارای این صفات بین مردم و در مقابل آن دسته دیگر از مردان منافق و مفسده جو وجود نداشتند, ارکان دین منهدم می شد, و در بنای صلح رشاد سنگی روی سنگ قرار نمی گرفت.

اما خدای تعالی همواره آن باطلها را به وسیله این حقها از بین برده, و افساد دشمنان دین را به وسیله اصلاح اولیاءش تلافی و تدارک می کند, همچنانکه خودش فرموده : و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و (2). مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا (1) و نیز فرموده : فان یکفر بها هولاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین

پس فسادی که در دین و دنیا راه پیدا می کند, از ناحیه عده ای از افراد است که جز خودپرستی هوای دیگری بر سر ندارند, و این فساد و شکافی که اینان در دین ایجاد می کنند جز باصلاح و اصلاح آن دسته دیگر که خود را به خدای سبحان فروخته و در دل جز به پروردگار خود نمی اندیشند پر نمی شود, و زمین و زمینیان به صلح نمی گریند, و خدای تعالی این معامله سودمند خود را در آیه شریفه : ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة, یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون, و عدا علیه حقا فی التوریه و النجیل و القرآن, و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به (3) و این موضوع در آیات دیگری نیز خاطر نشان گردیده است.

بحث روایتی

در الدر المنثور از سدی روایت آورده در تفسیر آیه و من الناس من یعجبک قوله... گفته است : این آیه در باره اخنس بن شریق ثقفی, هم پیمان بنی زهره نازل شد, که وی در مدینه به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید, و عرضه داشت : آمده ام تا اسلام بیاورم, و خدا میداند که من در دعویم راستگویم, رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشش آمد , و بهمین جهت خدای تعالی فرمود : و یشهد الله علی ما فی قلبه

اخنس از حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون شد و به زراعتی از مسلمانان و شترانی از ایشان برخورد (4)...زراعت را آتش زد, و شتران را پی کرد, و بدین جهت خدای سبحان فرمود : و اذا تولی سعی فی الرض

و در مجمع از ابن عباس نقل کرده که گفت : این آیات سه گانه در باره همه ریاکاران نازل شده, که در ظاهر چیزهایی را اظهار می کنند که خلف باطنشان است و صاحب مجمع اضافه کرده که این معنا از امام صادق (علیه السلام) روایت شده

(5)

مؤلف : و لیکن این روایت با ظاهر آیات منطبق نیست. و در بعضی از روایات ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده : که آیات نازل در باره دشمنان ایشان نازل شده است

و در مجمع از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در ذیل جمله : و یهلك الحرث و النسل فرموده : مراد از حرث (6) در اینجا دین، و مراد از نسل انسان است

مؤلف : بیان این روایت گذشت و این نیز روایت شده که مراد از حرث ذریه و زراعت هر دو است، و به هر حال مساله (7) تطبیق آیه بر مصداق امری است آسان

و در امالی شیخ از علی بن الحسین (علیه السلام) روایت آمده که در ذیل جمله : و من الناس من یشری نفسه... , فرموده : این جمله در باره علی (علیه السلام) نازل شده، که در شب هجرت در بستر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خوابید (8)

مؤلف : روایات از طرق شیعه و سنی بسیار آمده که آیه نامبرده در باره شب فراش نازل شده، که تفسیر برهان به پنج (9) طریق آن را از ثعلبی و دیگران نقل کرده است

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از صهیب روایت کرده که گفت : وقتی می خواستم از مکه به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هجرت کنم قریش به من گفتند ای صهیب تو آن روز که به شهر ما آمدی دست خالی بودی، و حال که میخواهی کوچ کنی اموالت را هم میبری و این به خدا سوگند ممکن نیست، و هرگز نمی گذاریم آنها را با خود ببری، من به ایشان گفتم : آیا اگر اموال را به شما واگذار کنم دست از من بر می دارید ؟ گفتند : بله به ناچار اموال را به طرفشان پرتاب کردم و آزاد شدم، و از مکه بیرون آمده به مدینه رسیدم، این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، دو بار، فرمود : صهیب در معاملهاش سود برد (10)

مؤلف : در المنثور این قصه را به چند طریق دیگر روایت کرده، که در بعضی از آنها آمده : آیه و من الناس من یشری... نیز در این قصه نازل شده، و در بعضی دیگر آمده آیه نامبرده در باره ابی ذر و صهیب نازل شده که هر دو جان خود را با مال خود خریدند، ولی ما در سابق هم گفتیم که آیه شریفه با این احتمال که شراء به معنای خریدن باشد نمی سازد، (بلکه شراء که در لغت هم به معنای خریدن است و هم فروختن. در آیه شریفه به معنای فروختن است، و تنها با معامله علی (علیه السلام) در ليله الميبت قابل انطباق است)

و در مجمع روایتی از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود : مراد از این آیه کسی است که به خاطر امر به معروف و

(11). نهی از منکر کشته شود

مولف : این بیان عموم آیه شریفه است پس منافات ندارد که شان نزول خاصی داشته باشد

پاورقی

و اگر نبود که خدای تعالی شر بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع میکرد، هر آینه نه صومعهایی به جای - 1
"میمانند و نه کلیسا و نه مساجدی که نام خدا در آنها زیاده برده میشود. "سوره حج آیه 04

اگر اینان به اسلام کفر بورزند باکی نیست چون ما مردمی را برانگیخته ایم، که هرگز به آن کفر نمیروند، "سوره انعام - 2
"آیه 98

خداوند از مومنین جان و مالشان را خریده در مقابل اینکه بهشت از آن آنان باشد، و این مومنین در راه خدا جهاد می - 3
کنند می کشند و کشته می شوند، و این وعدهای است که وفای به آن حق است، و وعدهای است که هم در تورات آمده، و هم
در انجیل، و هم در قرآن و چه کسی با وفاتر به عهد است از خدا، پس شما مومنین را بشارت باد به این فروشی که
"خریدارتان در آن خداست. "سوره توبه آیه 211

الدر المنثور ج 1 ص 238 - 4

مجمع البیان ج 1 ص 300 - 5

مجمع البیان ج 2 ص 300 - 6

مجمع البیان ج 2 ص 300 - 7

امالی شیخ طوسی ص 185 طبع قدیم - 8

تفسیر برهان ج 1 ص 206 تا 207 - 9

الدر المنثور ج 1 ص 239 - 10

مجمع البیان ج 2 ص 301 - 11

سوره بقره، آیه 207

=====

آیه مباحله

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ نَبِيهُنَّ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

از آن پس که به آگاهی رسیده ای، هرکس که درباره او با تو مجادله کند، بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما برادران خود را و شما برادران خود را. آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا بر دروغگویان بفرستیم.

=====

فقل تعالوا ندع أبنائنا و أبنائكم و نساننا و نسانكم

پس از آن که خداوند با تشبیه آفرینش عیسی (ع) به آفرینش آدم (ع)، حجت مسیحیان را مبنی بر فرزند خدا بودن مسیح [مرود شمرد، به پیامبر (ص) فرمان می دهد که اگر آنان بر سخن خود اصرار ورزیدند با آنان مباحله کند، یعنی در مکانی گرد بیایند و هر گروهی به گروه دیگر نفرین کند تا خدا آن گروهی را که بر باطل است نابود سازد].

داستان مباحله

امام صادق (ع) فرمود: مسیحیان نجران [نجران شهری است در شبه جزیره عربستان میان حجاز و یمن از بلاد یمن. فرهنگ فارسی از دکتر محمد معین] با بزرگانشان، آهتّم و عاقب و سیّد، بر پیامبر خدا (ص) وارد شدند. هنگام دعایشان فرا رسید، ناقوس را به صدا در آوردند و به دعا پرداختند. اصحاب پیامبر (ص) گفتند: ای رسول خدا، آیا این در مسجد تو؟! فرمود: آنها را به حال خود واگذارید. پس چون دعای خود را به پایان بردند، به پیامبر خدا (ص) نزدیک شدند و گفتند: به چه چیز دعوت می کنی؟ فرمود: به این که شهادت دهید که معبودی جز خدا نیست و من رسول خدا هستم و عیسی (ع) بنده ای مخلوق بود که می خورد و می آشامید و قضای حاجت داشت گفتند: پدر او که بود؟ در این هنگام بر پیامبر (ص) وحی شد که به آنان بگو: درباره آدم (ع) چه می گوئید؟ آیا او بنده ای مخلوق نبود که می خورد و می آشامید و قضای حاجت داشت و ازدواج کرد؟ پیامبر از آنان همین را پرسید. گفتند: چرا. فرمود: پدر او که بود؟ آنان درمانده شدند. پس خدا این آیات را نازل کرد: «انّ مثل عیسی ...» تا «فنجعل لعنت الله علی الکاذبین». آن گاه رسول خدا (ص) فرمود: با من مباحله کنید، اگر راستگو باشم لعنت بر شما فرود می آید، و اگر دروغگو باشم لعنت بر من فرود می آید. گفتند: از در انصاف درآمدی، و برای مباحله قرار گذاشتند... فردای آن روز وقتی نزد پیامبر آمدند و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین (ع) با حضرت بودند، مسیحیان پرسیدند: اینان چه کسانی اند؟ به آنان گفته شد: آن پسرعمو و وصی و دامادش علی بن ابی طالب (ع) است و آن دخترش فاطمه (س) و آن دو، پسران او، حسن و حسین (ع) هستند. مسیحیان پراکنده شدند و به پیامبر خدا (ص) گفتند: ما رضایت تو را فراهم می کنیم، ما را از مباحله معاف دار. پیامبر (ص) با آنها بر دادن جزیه مصالحه فرمود و آنان بازگشتند. تفسیر قُمی، [ج 1، ص 104]. در تفسیر ثعالی [ج 1، ص 274] آمده است که پیامبر (ص) چون آنان را به مباحله دعوت کرد، گفتند: تا این که [به اقامتگاهمان] بازگردیم و در آن بیندیشیم. چون با یکدیگر خلوت کردند، به عاقب که صاحب نظرشان بود گفتند: ای بنده مسیح، چه نظر داری؟ گفت: ای گروه نصارا، دانستید که محمد (ص) پیامبری مرسل است و حقیقت را درباره مولای شما (مسیح) بیان کرد... پس به حضور پیامبر رسیدند، در حالی که پیامبر حسین (ع) را در بغل داشت و دست حسن (ع) را گرفته و فاطمه (س) پشت سر او و علی (ع) پشت سر فاطمه بود و رسول خدا (ص) [به آنان] می فرمود: چون من دعا کردم شما آمین بگوئید. اسقف نجران گفت: ای گروه نصارا، من صورت هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از

جایش برگند ، آن را به خاطر ایشان بر می کند . مبادا مباحله کنید که هلاک خواهید شد ... رسول خدا (ص) فرمود : سوگند به آن کسی که جانم به دست اوست هلاکت به مردم نجران نزدیک شده بود اگر مباحله می کردند به میمون و خوک . تبدیل می شدند .

مفسران اتفاق دارند که رسول خدا (ص) برای مباحله حاضر شد و جز علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) کسی همراه او نبود . روایات نیز در این معنی متفق اند ، و تاریخ هم آن را تأیید می کند .

- ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين

جمله « نجعل لعنة الله .. » به منزله تفسیر برای « نبتهل » است یعنی مباحله ما این است که لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم .

برخی گفته اند : آمدن فعل « نجعل » به جای « نسأل » برای اشاره به این معنی است که در مباحله میان پیامبر (ص) و مسیحیان اجابت دعا حتمی بوده است . به عبارت دیگر ، به صرف درخواست لعنت برای دروغگویان ، لعنت بر آنان قرار می گرفته است .

نکته دیگر این که : الف و لام در « الکاذبین » برای عهد ، و اشاره به دروغگویان در قضیه مباحله است نه برای استغراق و شمول ، و جمع بودن آن حکایت از این دارد که در هر دو طرف گروهی بودند که هر کدام ادعا می کردند سخنان حق است گروهی حضرت مسیح (ع) را خدا یا فرزند خدا یا یکی از آقانیم سه گانه می پنداشتند ، و گروهی مدعی توحید بودند و الوهیت مسیح (ع) را نفی می کردند . از آن جا که محدثان و مفسران اتفاق نظر دارند بر این که حاضران در صحنه مباحله در طرف رسول خدا ، علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بودند ، معلوم می شود که آنان در ادعای مذکور با رسول خدا (ص) شریک بودند ، و این از بزرگ ترین فضایل آنان به شمار می رود .

اگر کسی بگوید : پیامبر خدا (ص) آن بزرگواران را تنها به عنوان نمونه ای از « أبناءنا » و « نساءنا » و « أنفسنا » برای مباحله حاضر کرد و آنان از خصوصیتی برخوردار نبودند ، بلکه پیامبر (ص) افرادی را از نزدیک ترین خویشاوندان خود برگزید تا به همگان اعلام کند که به حقانیت خویش سخت معتقد است ، در پاسخ می گوئیم : اگر آنها خصوصیتی جز آنچه گفته شد نداشتند و در ادعای توحید و ابلاغ آیین اسلام ، با رسول خدا شریک نبودند ، بر پیامبر لازم بود که حداقل غیر از علی (ع) مردی دیگر ، و غیر از فاطمه (س) دو زن دیگر ، و غیر از حسن و حسین پسری دیگر نیز از میان مسلمانان برگزیند و برای مباحله همراه خود بیاورد ، زیرا عناوین مذکور در آیه شریفه به صورت جمع آمده است ، ولی پیامبر (ص) فقط به نامبردگان بسنده کرد ، و این خود به روشنی می رساند که آن حضرت افراد دیگری را که مصداق « أبناءنا » و « نساءنا » و « أنفسنا » باشند نیافته بوده است در صورتی که اگر مقصود از آیه صرف اعتقاد به توحید و نفی الوهیت حضرت مسیح بود ، قطعاً در میان مسلمانان افراد بسیاری یافت می شدند که مصداق عناوین یاد شده باشند .

سوره آل عمران، آیه 61

=====

آیه مسئولون

وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

و نگه داریدشان, باید بازخواست شوند

=====

گفتگوی رهبران و پیروان گمراه در دوزخ

بطوری که در آیات گذشته دانستیم فرشتگان مجازات ظالمان و همفکران آنها را به ضمیمه بتها و معبودان دروغین یکجا کوچ می دهند و به سوی جاده جهنم هدایت می کنند

در ادامه این سخن قرآن می گوید: در این هنگام خطاب صادر می شود آنها را متوقف سازید چون باید مورد بازپرسی قرار گیرند (و قفوهم انهم مسئولون)

آری آنها باید متوقف گردند و به سوالات مختلف پاسخ گویند

اما از آنها پیرامون چه چیز سؤال می شود؟

بعضی گفته اند از بدعتهایی که گذارده اند

بعضی دیگر گفته اند: از اعمال زشت و خطاهایشان

بعضی افزوده اند: از توحید و لا اله الا الله

بعضی گفته اند از نعمتها: از جوانی ، تندرستی ، عمر، مال و مانند اینها

و در روایت معروفی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده آمده است که از ولایت علی (علیه السلام) سؤال می شود

البته این تفاسیر با هم منافاتی ندارد، چرا که در آن روز از همه چیز سؤال می شود، از عقائد، از توحید، و ولایت ، از گفتار و کردار، و از نعمتها و مواهبی که خدا در اختیار انسان گذارده است

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه نخست آنها را به سوی راه دوزخ می برند و سپس آنها را برای بازپرسی متوقف می سازند؟

آیا نباید بازپرسی و دادرسی مقدم بر این کار صورت گیرد؟

: این سؤال را از دو طریق می توان پاسخ گفت

نخست اینکه جهنمی بودن این گروه بر همه واضح است ، حتی بر خودشان ، و بازپرسی و سؤال برای این است که حد و حدود و میزان جرمشان را برای آنها روشن سازد

دیگر اینکه این سؤالها برای داوری نیست ، بلکه یکنوع سرزنش و مجازات روانی می باشد

البته اینها همه در صورتی است که سؤالالات مربوط به آنچه در بالا آوردیم بوده باشد اما اگر مربوط به آیه بعد باشد که از آنها سؤال می شود چرا به یاری هم بر نمی خیزند در اینصورت هیچ مشکلی در آیه باقی نمی ماند، ولی این تفسیر با روایات متعددی که در این زمینه وارد شده سازگار نیست مگر اینکه این سؤال نیز جزئی از سؤالالات مختلفی می باشد که از آنها صورت می گیرد (دقت کنید)

به هر حال این دوزخیان بینوا هنگامی که به مسیر جهنم هدایت می شوند دستشان از همه جا بریده و کوتاه می گردد، به آنها گفته می شود شما که در دنیا در مشکلات به هم پناه می بردید، و از یکدیگر کمک می گرفتید چرا در اینجا از هم یاری نمی طلبید؟! (ما لکم لا تناصرون)

آری تمام تکیه گاههایی که در دنیا برای خود می پنداشتید همه در اینجا ویران گشته است ، نه از یکدیگر می توانید کمک

بگیرید، و نه معبودهایتان به یاری شما می شتابند، که آنها خود نیز بیچاره و گرفتارند

می گویند ابوجهل روز بدر صدا زد نحن جميع منتصر: ما همگی به یاری هم بر مسلمانان پیروز خواهیم شد که قرآن مجید سخن او را در آیه 44 سوره قمر بازگو کرده است ام یقولون نحن جميع منتصر ولی در قیامت از ابوجهل ها و ابوجهل صفتان سو ال می شود چرا به یاری هم قیام نمی کنید؟ اما آنها پاسخی برای این سو ال ندارند و جز سکوت ذلت بار کاری انجام نمی دهند

از ولایت علی (علیه السلام) نیز سو ال می شود

به طوری که قبلا هم اشاره کردیم روایات متعددی در منابع شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه و قفوه هم انهم مسئولون وارد شده که نشان می دهد از جمله مسائلی که آن روز از مجرمان می شود ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است

شیخ طوسی در امالی از انس بن مالک از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل می کند: اذا کان یوم القیامة و نصب الصراط علی جهنم لم یجز علیه الا من معه جواز فیه ولایة علی بن ابیطالب ، و ذلك قوله تعالی : و قفوه هم انهم مسئولون یعنی عن ولایة علی بن ابیطالب (علیه السلام): هنگامی که روز قیامت می شود و صراط بر روی جهنم نصب می گردد هیچکس نمی تواند از روی آن عبور کند مگر اینکه جوازی در دست داشته باشد که در آن ولایت علی (علیه السلام) باشد و این همان است که خداوند می گوید: و قفوه هم انهم مسئولون

در بسیاری از کتب اهل سنت نیز تفسیر این آیه به سو ال شدن از ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، از ابن عباس و ابو سعید خدری، از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است، از جمله کسانی که این حدیث را نقل کرده اند این دانشمندان هستند

ابن حجر هیثمی در صواعق المحرقة (صفحه 147)

عبد الرزاق حنبلی (طبق نقل کشف الغمه صفحه 92)

علامه سبط ابن جوزی در تذکره (صفحه 21)

آلوسی در روح المعانی ذیل آیه مورد بحث

ابو نعیم اصفهانی (طبق نقل کفایة الخصال صفحه 360)

و گروهی دیگر

البته همانگونه که بارها گفته ایم این گونه روایات مفهوم گسترده آیات را محدود نمی سازد، بلکه در حقیقت مصداقهای روشن آیات را منعکس می کند، بنابراین هیچ مانعی ندارد که سو ال از همه عقائد شود، ولی از آنجا که مسأله ولایت موقعیت خاصی در بحث عقائد دارد بالخصوص روی آن تکیه شده است

این نکته نیز شایان توجه است که ولایت به معنی يك دوستی ساده و یا اعتقاد خشك نیست ، بلکه هدف قبول رهبری علی (علیه السلام) در مسائل اعتقادی و عملی و اخلاقی و اجتماعی بعد از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، مسائلی که نمونه هائی از آن در خطبه های غرای نهج البلاغه و کلمات منقول از آن حضرت (علیه السلام) منعکس است ،

مسائلی که ایمان به آن و هماهنگ ساختن اعمال با آنها وسیله مؤثری برای خروج از صف دوزخیان و قرار گرفتن در صراط مستقیم پروردگار است .

پیشوایان و پیروان گمراه ! در آیات فوق و آیات دیگر قرآن مجید اشاراتی پر معنی به مخاصمه رهبران و پیروان - 2 - گمراه در روز قیامت یا در جهنم آمده است .

این هشدار است آموزنده به همه کسانی که عقل و دین خود را در اختیار رهبران گمراه می گذارند

در آن روز گر چه هر کدام سعی می کنند از دیگری برائت جویند، و حتی گناه خود را به گردن او بیندازند، ولی با این حال هیچ کدام قادر به اثبات بی گناهی خویش نیستند

در آیات بالا دیدیم که پیشوایان اغواگر به تابعین خود صریحا می گویند: عامل نفوذ ما در شما همان روح طغیانگری شما بود بل کنتم قوما غاوین .

این طغیانگری زمینه های تآثر پذیری شما را در برابر اغواگری ما فراهم ساخت ، و ما توانستیم انحرافات را که داشتیم از این طریق به شما منتقل کنیم فاغویناکم انا کنا غاوین .

توجه به معنی دقیق اغوا که از ماده غی است مطلب را روشنتر می سازد زیرا غی به گفته راغب در مفردات به معنی جهلی است که از اعتقاد فاسد سرچشمه می گیرد، این پیشوایان گمراه از حقایق هستی و زندگی بیخبر ماندند، و این جهل و اعتقاد فاسد را به پیروان خود که روح طغیان در برابر فرمان خدا داشتند منتقل نمودند

و به همین دلیل در آنجا اعتراف می کنند که هم خودشان مستحق عذابند و هم پیروانشان فحق علینا قول ربنا انا لذائقون مخصوصا تکیه روی کلمه رب پر معنی است یعنی کار انسان بجائی می رسد که خداوندی که مالک و مربی او است و جز خیر و سعادت او را نمی خواهد او را مشمول مجازات دردناک خویش قرار می دهد، و البته این نیز از شؤون ربوبیت او است .

به هر حال آن روز به راستی یوم الحسرة است ، روزی است که هم پیشوایان گمراه کننده ، و هم پیروان گمراهشان از برنامه های خود نادم می شوند اما چه فایده که راهی برای بازگشت نیست

سوره صافات, آیه 24

=====

آیه مع الصادقین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و با راستگویان باشید

با صادقان باشید

در آیات گذشته ، سخن درباره گروهی از متخلفان در میان بود، متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکسته ، و عملاً اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه خود از آنها تنبیهشان کردند

اما در آیه مورد بحث اشاره به نقطه مقابل آنها کرده ، دستور می دهد که رابطه خود را با راستگویان و آنها که بر سر پیمان خود ایستاده اند محکم بدارند

نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید)) (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله)

و برای اینکه بتوانند راه پر پیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف ببیمایند اضافه می کند: ((با صادقان باشید)) (و کونوا مع الصادقین)

در اینکه منظور از ((صادقین)) چه کسانی است ، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند

ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم ، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی ((صادقین)) را تفسیر کرده است .

در سوره بقره می خوانیم : لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الكتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابریین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون (بقره - 177)

در این آیه می بینیم پس از آنکه مسلمانان را از گفتگوهای اضافی درباره مسأله تغییر قیله نهی می کند حقیقت نیکوکاری را برای آنها چنین تفسیر می کند: ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ، سپس اتفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان ، و بر پا داشتن نماز ، و پرداختن زکات ، و وفای به عهد ، و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد ، و پس از ذکر همه اینها می گوید: کسانی که این صفات را دارا باشند ، صادقان و پرهیزکارانند .

و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و بدنبال آن عمل در تمام زمینه ها باشد

و در آیه 15 سوره حجرات می خوانیم : انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون .

مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده ، سپس شك و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه بر ((این) با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند ، اینها صادقان هستند

این آیه نیز ((صدق)) را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچگونه تردید و تخلفی نباشد معرفی می کند

و در آیه 8 سوره حشر می خوانیم : للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبعون فضلا من الله و رضوانا . و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات ، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند ، و جز رضای خدا و یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هدفی نداشتند ، به عنوان صادقان معرفی شده اند

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که ((صادقین)) آنهایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به

خوبی انجام می دهند، نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند، نه از انبوه مشکلات می هراسند بلکه با انواع فداکاریها، صدق ایمان خود را ثابت می کنند.

شك نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آنها را معصومان می گذاریم ، و بعضی در مراحل پائینتر

آیا منظور از صادقین تنها معصومان است ؟

گر چه مفهوم صادقین همانگونه که در بالا ذکر کردیم ، مفهوم وسیعی است ، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در اینجا تنها معصومین هستند

سلیم بن قیس هلالی چنین نقل می کند: که روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که خدا ((یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین)) را نازل کرد سلمان گفت : ای رسول خدا آیا منظور از آن عام است یا خاص ؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: مأمورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادران علی (علیه السلام) و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است .

هنگامی که علی (علیه السلام) این سؤال را کرد، حاضران گفتند آری این سخن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) شنیدیم

((نافع)) از ((عبد الله بن عمر)) در تفسیر آیه چنین نقل می کند که خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند، سپس فرمود: کونوا مع الصادقین یعنی مع محمد و اهلبیته (با پیامبر اسلام و خاندانش)

گر چه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسندگان المنار ذیل روایت فوق را به این صورت نقل کرده اند مع محمد و اصحابه .

ولی با توجه به اینکه مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می شود و می دانیم صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در زمان محدودی بودند، عبارتی که در کتب شیعه از عبد الله بن عمر نقل شده صحیحتر به نظر می رسد

نویسنده تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید: ((موفق بن احمد)) به اسناد خود از ((ابن عباس)) در ذیل آیه فوق چنین

نقل کرده: هو علی بن ابی طالب (او علی بن ابی طالب است)

. سپس می گوید: همین مطلب را ((عبدالرزاق)) در کتاب ((رموزالکنوز)) نیز آورده است

اما مسأله مهمتر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین ، اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه مؤمنان راستین و با استقامت را شامل گردد باید گفته شود و کونوا من الصادقین از صادقین باشید، نه با صادقین باشید (دقت کنید)

. این خود قرینه روشنی است که ((صادقین)) در آیه به معنی گروه خاصی است

از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آنها باشد بلکه بدون شك منظور آن است که همگام آنها باشد

آیا اگر کسی معصوم نباشد ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومانند؟

بنابراین آنچه را از روایات استفاده کردیم ، با دقت و تاامل از خود آیه نیز می توان استفاده کرد

جالب توجه اینکه مفسر معروف ((فخررازی)) که به تعصب و شك آوری معروف است ، این حقیقت را پذیرفته (هر چند غالب مفسران اهل تسنن ، با سکوت ، از این مسأله گذشته اند!) و می گوید: ((خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده ، بنابراین آیه دلالت بر این دارد که : آنها که جائز الخطا هستند باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است ، تا در پرتو او از خطا مصون بمانند، و این معنی در هر زمانی خواهد بود، و هیچ دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نداریم))

ولی بعدا اضافه می کند: ((قبول داریم که مفهوم آیه این است و در هر زمانی باید معصومی باشد، اما ما این معصوم را مجموع امت می دانیم نه يك فرد!، و به تعبیر دیگر این آیه دلیل بر حجیت اجماع مؤمنین و عدم خطای مجموع امت : است))

به این ترتیب فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیموده ، اما در نیمه دوم گرفتار اشتباه شده است ، اگر او به يك نکته که در متن آیه است توجه می کرد نیمه دوم راه را نیز بطور صحیح می پیمود، و آن اینکه اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود این ((پیرو)) نیز جزء آن مجموع است ، و در واقع پیرو جزئی از پیشوا می شود، و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد، در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان ، و تابعان از متبوعان جدا هستند (دقت کنید)

نتیجه اینکه آیه فوق از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می کند

تنها سو الی که باقی می ماند این است که ((صادقین)) جمع است و باید در هر عصری معصومان ، متعدد باشند

پاسخ این سو ال نیز روشن است و آن اینکه مخاطب تنها اهل يك عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار با جمعی از صادقین خواهند بود، و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از يك فرد

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) جز او کسی که واجب الاطاعة باشد وجود نداشت ، و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤ منان زمان او می شود، بنابراین می فهمیم منظور جمع در يك زمان نیست بلکه جمع در مجموعه زمانهاست

سوره توبه, آیه 119

=====

آیه من عنده علم

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

کافران می گویند که تو پیامبر نیستی. بگو: خدا و هرکس که از کتاب آگاهی داشته باشد، به شهادت میان من و شما کافی است.

انسانها و جامعه ها از میان می روند و خدا می ماند

از آنجا که در آیات گذشته روی سخن با منکران رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود در این آیات نیز همان بحث تعقیب شده است: و هدف این است که با هشدار و استدلال و خلاصه از طرق مختلف آنها را بر سر عقل آورده و به تفکر و سپس اصلاح وضع خویش وا دارد

نخست می گوید: این مغروران لجوج آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف و جوانب زمین کم می کنیم؟ (اولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها)

روشن است که منظور از زمین در اینجا اهل زمین است، یعنی آیا آنها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدنها و حکومتها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکشتر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند، و حتی دانشمندان و بزرگان و علمائی که قوام زمین به آنها بود آنها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند

آیا این قانون عمومی حیات که در باره افراد، و کل جامعه های بشری و کوچک و بزرگ جاری و ساری است، برای ابدیدار شدن آنها کافی نیست، که این چند روز زندگی را ابدی نشمرند و به غفلت برگزار نکنند؟

سپس اضافه می کند: حکومت و فرمان از آن خداست و هیچکس را یارای رد احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست (و الله حکم لا معقب لحکمه)

((و او سریع الحساب است)) (و هو سریع الحساب)

بنابراین از يك طرف قانون فنا را در پیشانی همه افراد و ملتها نوشته و از سوی دیگر کسی را توانائی این نیست که این فرمان یا سایر فرمانهای او را تغییری دهد، و از سوی سوم با سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند و به این ترتیب پاداش کیفر او قطعی است

در روایات متعددی که در تفسیر برهان و نور الثقلین و سایر تفاسیر: و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده است چرا که فقدان آنها مایه نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است

مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این آیه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: ننقصها بذهاب علمائها، و فقهایها و خیارها: ما از زمین می کاهیم با از میان رفتن علما و فقها و خیار و نیکان

و در حدیث دیگری می خوانیم که عبد الله بن عمر هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شهید شد این آیه را تلاوت کرد انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها، سپس گفت یا امیر المؤمنین لقد كنت الطرف الاکبر فی العلم ، الیوم نقص علم الاسلام و مضی رکن الایمان : یعنی ای امیر مؤمنان تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادتت امروز علم اسلام . بکاستی گرانید و ستون ایمان از میان رفت

البته همانگونه که گفتیم آیه معنی وسیعی دارد که هر گونه نقصان و کمبود و از میان رفتن افراد و جامعه ها و بطور کلی اهل زمین را شامل می شود و هشدار می است به همه مردم اعم از بد و نیک حتی علما و دانشمندان که ارکان جوامع بشری هستند و با از میان رفتن يك تن آنها گاهی دنیائی به نقصان می گراید، هشدار می است گویا و تکان دهنده

و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از نقصان ارض کم شدن از سرزمینهای کفار و افزوده شدن به بلاد مسلمین است ، با توجه به اینکه سوره در مکه نازل شده است ، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا در آن روز فتوحاتی نبود که کفار با چشم خود ببینند و قرآن به آن اشاره کند

و اینکه بعضی از مفسران که در علوم طبیعی غرقند، آیه فوق را اشاره به کم شدن زمین از ناحیه قطبین و برآمدگی بیشتر از ناحیه استوائی دانسته اند آنهم بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا قرآن در آیه فوق هرگز در مقام بیان چنین چیزی نیست .

در آیه بعد همین بحث را ادامه می دهد و می گوید: تنها این گروه نیستند

که با توطئه ها و مکرها به مبارزه با تو برخاسته اند بلکه آنها که پیش از این گروه بودند نیز چنین توطئه ها و مکرها داشتند (و قد مکر الذین من قبلهم)

اما نقشه هایشان نقش بر آب و توطئه هایشان به فرمان خدا خنثی شد، چرا که او از همه کس به این مسائل آگاهتر است ، بلکه تمام طرحها و نقشه ها از آن خدا است (فله المکر جمیعا)

او است که از کار و بار هر کس آگاه است و می داند هر کسی چه کاری می کند (یعلم ما تکسب کل نفس)

و سپس با لحنی تهدید گونه آنها را از پایان کارشان بر حذر می دارد و می گوید: کافران بزودی خواهند دانست که پایان کار و سرانجام نیک و بد در سرای دیگر از آن کیست ؟ (و سيعلم الکفار لمن عقبی الدار)

در آخرین آیه مورد بحث (همانگونه که این سوره در آغاز از نام قرآن و کتاب الله شروع شده) با تاکید بیشتری روی معجزه بودن قرآن، سوره رعد را پایان می دهد، و می گوید: ((این کافران می گویند تو پیامبر نیستی)) (و يقول الذین کفروا لست مرسلًا)

! هر روز بهانه ای می تراشند، هر زمان تقاضای معجزهای دارند و آخر کار هم باز می گویند تو پیامبر نیستی

در پاسخ آنها بگو همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد یکی الله و دیگری کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنها است! (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب)

هم خدا می داند که من فرستاده اویم، و هم آنها که از این کتاب آسمانی من یعنی قرآن آگاهی کافی دارند، آنها نیز به خوبی می دانند که این کتاب ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و جز از سوی خدای بزرگ امکان ندارد نازل شده باشد، و این تاکید است مجدد بر اعجاز قرآن از جنبه های مختلف که ما شرح آنرا در جاهای دیگر مخصوصا در کتاب قرآن و آخرین پیامبر داده ایم

. بنابر آنچه در بالا گفتیم منظور از من عنده علم الکتاب، آگاهان از محتوای قرآن مجید است

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که اشاره به دانشمندان اهل کتاب باشد، همانها که نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در کتب آسمانی خویش خوانده بودند، و از روی علاقه و آگاهی به او ایمان آوردند

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب (علیهالسلام) و ائمه هدی است، که در تفسیر نور الثقلین و برهان این روایات جمع آوری شده

این روایات دلیل بر انحصار نیست و همانگونه که بارها گفته ایم اشاره به مصداق یا مصداقهای تام و کامل است و در هر حال تفسیر اول را که ما انتخاب کردیم تایید می کند

. سزاوار است در اینجا سخن را با روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده پایان دهیم

ابو سعید خدری می گوید از پیامبر در باره قال الذی عنده علم من الکتاب (که در داستان سلیمان وارد شده است) سؤ ال

کردم فرمود: ذاك وصی اخی سلیمان بن داود: او وصی و جانشین برادرم سلیمان بود عرض کردم قل كفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب از چه کسی سخن می گوید و اشاره به کیست فرمود: ذاك اخی علی بن ابی طالب : او ! برادرم علی بن ابی طالب است

پروردگارا درهای رحمتت را بر ما بگشا و از علم کتابت به ما ارزانی دار

بار الها! آنچنان در پرتو آگاهی به قرآن قلب ما را روشن و فکر ما را توانا کن که از تو، به غیر تو نپردازیم و هیچ چیز را به خواست تو مقدم نشمریم و در تنگنای اغراض شخصی و تنگ نظریها و خودبینیها گرفتار نشویم و در میان بندگان تفرقه نیندازیم و انقلاب اسلامی خود را به پرتگاه خطر نکشانیم و مصالح اسلام و قرآن و ملت مسلمان را بر همه چیز . مقدم بشمریم

خداوندا! آنها که این جنگ خانمانسوز و ویرانگر را که حکام ظالم عراق به تحریک دشمنان اسلام بر ما تحمیل کرده اند از خواب غفلت بیدار کن و اگر بیدار شدنی نیستند نابودشان فرما و به ما آن آگاهی در پرتو کتابت معرفی کن که برای . پیروزی بر دشمنان حق و عدالت از همه وسائل مشروع و ممکن استفاده کنیم - آمین یا رب العالمین

سوره رعد, آیه 43

=====

آیه مودت

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...

بگو بر این رسالت مزدی از شما, جز دوست داشتن خویشاوندان, نمیخواهم

: شان نزول

در تفسیر مجمع البیان شاعن نزولی برای آیات 23 تا 26 این سوره از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که حاصلش چنین است

هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید، انصار گفتند ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می

رسیم و عرض می کنیم : اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد، هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى : ((بگو من مزدی از شما در برابر رسالت جز محبت نزدیکانم نمی طلبم)) نازل شد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آنها تلاوت کرد سپس فرمود نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید، آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند، اما منافقان گفتند این سخنی است که او بر خدا افترا بسته ، و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش دلیل کند آیه بعد نازل شد ام یقولون افتری علی الله کذبا، و به آنها پاسخ گفت ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد، گروهی پشیمان شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند آیه سوم نازل گردید: و هو الذی یقبل . التوبة عن عباده .

. پیامبر به سراغ آنها فرستاد و آنها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خدا است

و از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گاه این توهم را ایجاد می کرد که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می طلبد به دنبال این سخن به پیامبر دستور می دهد: ((بگو: من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع از شما درخواست نمی کنم ، جز اینکه ذوی القربای مرا دوست دارید)) (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى)

دوستی ذوی القربی چنانکه مشروحا بیان خواهد شد بازگشت به مساعله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین (علیه السلام) از دودمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ادامه مساعله ولایت الهیه است ، و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سبب سعادت خود انسانها است و نتیجه اش به خود آنها بازگشت می کند

: توضیح اینکه

مفسران در تفسیر این جمله بحثهای فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی ، که هرگاه با ذهن خالی از پیشداوریها به آنها نگاه کنیم می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی از مفهوم اصلی آیه دور شده اند، و احتمالاتی را برگزیده اند که نه با محتوای آیه سازگار است و نه با شاعن نزول و سایر قرائن تاریخی و روایی

. رویهمرفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد

همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و محبت آنها - 1 وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین (علیه السلام) از دودمان آنحضرت ، و پشتوانه ای بر ادای رسالت .

جمعی از مفسران نخستین ، و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت

در این زمینه نقل شده که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به ((قرب الهی)) دعوت می کند - 2

این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست ، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می شود که از شما می خواهم که اطاعت الهی را دوست بدارید، و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می خواهم (نه مودت اطاعت الهی)

بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولاً عبادت بتها را وسیله ای برای این کار می پنداشتند

منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دارید و صلّه رحم بجا آورید - 3

با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد، زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می تواند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده باشد؟ و چگونه ممکن است اجر رسالت قرارداد داده شود؟

منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید، و بخاطر اینکه با اکثر قبایل - 4 شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (ازدواج) با بسیاری از قبایل دیگر، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیل بنی النجار، و از طرف مادر رضاعی به قبیل بنی سعد)

این تعبیر بدترین معنایی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده اند، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست ، آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را به عنوان فرستاده الهی احترام می گذارند، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت ما فوق همه اینها است ، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است .

: در اینجا برای اینکه به حقیقت محتوای آیه آشنا تر شویم بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم

در بسیاری از آیات قرآن مجید می خوانیم : پیامبران می گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم ، و . پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است ((ما استلکم علیه من اجر ان اجرى الا على رب العالمين))

و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود: در یکجا می گوید قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله: ((بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است)) (سبا - 47).

و در جای دیگر می خوانیم: قل ما اسئلكم علیه من اجر الا من شاء ان يتخذ الی ربه سبیلا: بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم ، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند. و بالاخره در مورد دیگری می گوید: قل ما اسئلكم علیه من اجر و ما انا من المتكلفین : ((من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم)) (ص - 86)

هرگاه این آیات سهگانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است: در یکجا به کلی نفی اجر و مزد می کند. در جای دیگر می گوید: من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید

. و در مورد سوم می گوید پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است

: و بالاخره در آیه مورد بحث می افزاید: مودت در قریب پاداش رسالت من است ، یعنی

من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد: مطلقا چیزی نیست که نفعش عائد من شود، صددرصد به سود خود شما است ، و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد

به این ترتیب آیا جز مساله ادامه خط مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند باشد؟ منتها چون مساله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است

جالب اینکه غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه ((القربی)) به کار رفته که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با اینحال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که ((قریبی)) منحصر در اینجا به معنی ((تقرب الی الله)) بوده باشد، و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن در آن به کار رفته است کنار بگذارند؟

این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می افزاید: ((آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزاییم ، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می دهد)) (و من یقترب

حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور)

چه حسنه ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد، حب آنها را در دل گیرد، و خط آنها را ادامه دهد، در فهم کلام الهی آنجا که مسائل برای او ابهام پیدا کند از آنها توضیح بخواند، عمل آنها را معیار قرار دهد، و آنها را الگو و اسوه خود سازد

روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است

شاهد گویای دیگر برای تفسیر فوق اینکه روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که نشان می دهد منظور از ((قربی)) اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند، به عنوان نمونه

احمد در فضائل الصحابه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می کند: لما نزلت قل لا اسئلكم عليه اجرا - 1
الا المودة فی القربی قالوا: یا رسول الله من قرابتك؟ من هو لاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السلام) و قالها ثلاثا: ((هنگامی که آیه ((قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی)) نازل شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، ! این سخن را سه بار تکرار فرمود))

در ((مستدرک الصحیحین)) از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده که وقتی امیر مؤمنان علی (علیه - 2
السلام) به شهادت رسید، حسن بن علی (علیه السلام) در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود: انا من اهل
البیت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه (صلی الله علیه و آله و سلم) قل لا اسئلكم علیه اجرا
الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فيها حسنا فاقترب الحسنة مودتنا اهل البیت: ((من از خاندانی هستم که
خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است، و به پیامبرش فرموده: قل لا اسئلكم ... منظور خداوند از
. اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است))

((سیوطی)) در ((الدر المنثور)) در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه ((قل لا - 3
اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی)) گفت: ان تحفظونی فی اهل بیتی و تودهم بی

. ((منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید، و آنها را به سبب من دوست دارید))

و از اینجا روشن می شود آنچه از ابن عباس بطریق دیگر نقل شده که منظور عدم آزار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر قرابتش با قبائل مختلف عرب بوده مسلم نیست، زیرا چنانکه دیدیم مخالف آن نیز از ابن عباس نقل شده است.

((ابن جریر طبری)) در تفسیرش با سند خود از ((سعید بن جبیر)) و با سند دیگری از ((عمر بن شعیب)) نقل - 4 - می کند که منظور از این آیه ، هی قربی رسول الله (نزدیکان رسول خدا می باشد)

مرحوم طبرسی مفسر معروف از ((شواهد التنزیل)) حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است - 5 - از ابی امامه باهلی چنین نقل می کند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی ، و انا و علی (علیه السلام) من شجرة واحدة ، فانا اصلها ، و علی (علیه السلام) فرعها ، و فاطمة (علیه السلام) لقاحها ، و الحسن و الحسین ثمارها ، و اشیاعنا اوراقها - تا آنجا که فرمود - لو ان عبدا عبد الله بین الصفا و المروة الف عام ، ثم الف عام ، ثم الف عام ، حتی بصیر کالشن البالی ، ثم لم یدرک محبتنا کبه الله علی منخریه فی النار ، ثم تلا: قل لا اسئلكم علیه اجرا

خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی (علیه السلام) را از درخت واحدی ، من اصل آنم ، و علی ((شاخه آن ، فاطمه موجب باروری آن است ، و حسن حسین میوه های آن ، و شیعیان ما برگهای آنند... سپس افزود: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال ، و سپس هزار سال ، و از آن پس هزار سال ، عبادت کند، تا همچون مشک کهنه شود، اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می افکند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: قل لا .)) اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی

جالب این که این حدیث آن چنان اشتهاار یافته بود که شاعر معروف کمیت در اشعارش به آن اشاره کرده ، می گوید

وجدنا لكم فی آل حامیم آیه

تاولها منا تقی و معرب

. ما برای شما (خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در سوره های حامیم آیه ای یافتیم

که گروه تقیه کننده آن را تاویل کرده ، و گروه آشکار کننده آن را آشکارا بیان کرده اند

و نیز سیوطی در ((الدر المنثور)) از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می کند: هنگامی که علی بن الحسین - 6 - (علیهما السلام) را به اسارت آوردند، و بر در دروازه دمشق نگهداشتند، مردی از اهل شام گفت : الحمد لله الذی قتلکم و ! استاصلکم !: ((خدا را شکر که شما را کشت ، و ریشه کن ساخت

علی بن الحسین (علیهما السلام) فرمود: آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت آری، فرمود: سوره های حامیم را خوانده ای، عرض کرد نه، فرمود آیا این آیه را نخوانده ای قل لاسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی؟

گفت: آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده؟ فرمود: آری

((زمخشری)) در ((کشاف)) حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند: - 7 حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) و اهمیت حب آنها را بیان می دارد، می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلام) فرمود

من مات علی حب آل محمد مات شهیدا

. الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) مغفورا له

. الا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً

. الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکماً الايمان

. الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نکیر

. الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة كما تزف العروس الی بیت زوجها

. الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة

. الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة

. الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة

. الا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آیس من رحمة الله

. الا و من مات علی بغض آل محمد مات كافراً

: الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة

. ((هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته))

. ((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) از دنیا رود بخشوده است))

. ((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) از دنیا رود با توبه از دنیا رفته))

. ((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) از دنیا رود مؤمن کامل الايمان از دنیا رفته))

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد. (دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می برند ((آنچنانکه عروس به خانه داماد

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا رود در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده ((می شود

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا رود قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت ((قرار می دهد

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا ((رفته

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه ((محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده : مایوس از رحمت خدا

! ((آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا برود کافر از دنیا رفته ((

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد ((کرد

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر این حدیث شریف که صاحب کشف آن را به صورت ارسال مسلم ذکر کرده است می افزاید:

آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است ، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد آل محسوب می شوند، و شك نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است ، بنابراین لازم است که آنها را آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بدانیم .

سپس می افزاید: گروهی در مفهوم آل اختلاف کرده اند، بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می دانند، و بعضی گفته اند آنها امت پیامبرند، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند، و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) آل او محسوب می شوند، بنابراین به هر تقدیر آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ ((آل)) داخلند یا نه ؟ محل اختلاف است

سپس فخر رازی از صاحب کشف چنین نقل می کند: ((وقتی این آیه نازل شد عرض کردند ((ای رسول خدا! ((خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است)) ؟ فرمود: ((علی و فاطمه و دو فرزندشان

بنابراین ثابت می شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده ای برخوردار باشند.

فخر رازی می افزاید: دلایل مختلفی بر این مسأله دلالت می کند

جمله ((الا المودة فی القربی)) که طرز استدلال به آن بیان شد - 1

شك نیست که پیامبر فاطمه را دوست می داشت و درباره او فرمود: ((فاطمة بضعة منی یؤ ذینی ما یؤ ذیها)) - 2
(فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است) ! و با احادیث متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می داشت ، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده : و اتبعوه لعلکم تهتدون : ((از او پیروی کنید تا هدایت شوید)) و نیز فرموده : فلیحذر الذین یخالفون عن امره : ((کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند از عذاب الهی بترسند)) و نیز فرموده : قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله : ((بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و)) (نیز فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة : ((برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود

دعای برای ((آل)) افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده : اللهم صل علی محمد و - 3
علی آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد، و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است ، بنابراین همه این دلایل نشان می دهد که محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب است

سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این مسأله با اشعار معروف شافعی پایان می دهد

یا راکبا قف بالمحصب من منی
و اهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیح الی منی
. فیضا کما نظم الفرائض
:ان کان رفضا حب آل محمد
!! فلیشهد الثقلان انی رافضی

ای سواری که عازم حج هستی ! در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می کنند و مرکز بزرگ ((

اجتماع زائران خانه خداست بایست ، و فریاد بزین به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند

فریاد بزین به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می شوند

آری فریاد بزین و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) رفض و ترك است ، همه جن و انس شهادت ! (دهند که من رافضیم

آری این است مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) که ما به دامانشان چنگ زده ایم و آنها را رهبر خویش و راهنمای دین و دنیا پذیرفته ایم ، الگو و اسوه خویش می دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می بینیم

البته غیر از احادیث فوق روایات فراوان دیگری در منابع اسلامی نقل شده که از نظر رعایت اختصار و قناعت به جنبه های تفسیری به هفت روایت فوق اکتفا کردیم ، ولی ذکر این نکته را مناسب می دانیم که در بعضی از منابع کلامی مانند ((احقاق الحق)) و شرح مبسوط آن ، حدیث معروف فوق در مورد تفسیر آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القرى از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می دهد تا چه اندازه نقل این روایت گسترده و مشهور بوده است قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت این حدیث را نقل می کند

سوره شوری, آیه 23

=====

آیه نجوی الرسول

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَلَّيْتُمْ الرِّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْكُمْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْرُقُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِئْتَنَ اللَّهِ عَفْوَرٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید, چون خواهید که با پیامبر نجوا کنید, پیش از نجوا کردنتان صدقه بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر برای صدقه چیزی نیافتید, خدا آمرزنده و مهربان است

: شان نزول

مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و جمعی دیگر از مفسران معروف در شأن نزول این آیات چنین نقل کرده اند: جمعی از اغنیاء خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمدند و با او نجوی می کردند (این کار علاوه بر این که وقت

گرايبه‌اي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را مي گرفت مايه نگراني مستضعفين و موجب امتيازى براى اغنياء بود) در اينجا خداوند نخستين آيات فوق را نازل كرد و به آنها دستور داد كه قبل از نجوى كردن با پيامبر (صلي الله عليه و آله) صدقه‌هاي به مستمندان بپردازند، اغنياء وقتي چنينديدند از نجوى خوددارى كردند، آيه دوم نازل شد (و آنها را ملامت كرد و حكم آيه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوى به همگان داد (ولى نجوى در مورد كار خير و اطاعت پروردگار)

بعضى از مفسران نيز تصريح كرده اند كه هدف گروهى از نجوى كنندگان اين بود كه از اين راه برترى بر ديگران كسب كنند پيامبر (صلي الله عليه و آله) هم روى بزرگواري خاص خود در عين اين كه ناراحت بود از آنها ممانعت نمى كرد تا اين كه قرآن آنها را از اين كار نهى نمود

: تفسير

يك آزمون جالب

. در بخشى از آيات گذشته سخن از مسأله نجوى بود آيات مورد بحث ادامه و تكميلي است براى همان مطلب

نخست مى فرمايد: ((اى كسانى كه ايمان آورده ايد هنگامى كه مى خواهيد با رسول خدا نجوى كنيد پيش از آن صدقه اى در راه خدا بدهيد)) (يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة)

چنانكه در شاعن نزول گفتيم اين دستور به خاطر آن بود كه گروهى از مردم مخصوصا از اغنيا مرتبا مزاحم پيامبر (صلى الله عليه و آله) مى شدند و با او نجوى مى كردند، كارى كه مايه اندوه ديگران ، و يا كسب امتياز بى دليلى براى اينان بود، بعلاوه موجب تضييع اوقات گرايبه‌اي پيامبر (صلى الله عليه و آله) مى شد، حكم فوق نازل گشت و آزمونى بود براى آنها و نيز كمكى به مستمندان و وسيله مؤثرى براى كم شدن اين مزاحمتها

سپس مى افزايد: اين براى شما بهتر و پاكيژه تر است (ذلك خير لكم و اطهر)

اما ((خير)) بودن اين صدقه هم براى متمكنان بود ، زيرا موجب ثوابى مى شد، و هم براى نيازمندان ، چرا كه وسيله . كمكى به آنها محسوب مى گشت

و اما ((اطهر)) بودنش از اين نظر بود كه قلوب اغنيا را از حب مال مى شست ، و قلوب نيازمندان را از كينه و ناراحتى ، زيرا هنگامى كه نجوى از صورت مجانى در مى آيد و نياز به دادن صدقه اى داشت طبعاً كمتر مى شد همان گونه اى كه شد و اين يكنوع پاكيژه گى براى محيط فكري و اجتماعى مسلمانان بود

ولى از آنجا كه اگر وجوب صدقه قبل از نجوى عموميت مى داشت فقرا از طرح مسائل مهم يا نيازهاى خود در برابر

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صورت نجوی محروم می شدند، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته می فرماید: ((اگر توانائی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است)) (فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم)

و به این ترتیب آنها که تمکن مالی داشتند دادن صدقه قبل از نجوی برای آنان واجب بود، و آنها که نداشتند بدون آن می توانستند با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نجوی کنند

جالب اینکه دستور فوق تاثیر عجیبی گذاشت و آزمون جالبی شد و همگی جز يك نفر از دادن صدقه و نجوی خودداری کردند، و او امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود اینجا بود که آنچه لازم بود روشن شود شد و آنچه باید مسلمانان از این دستور بفهمند و درس گیرند گرفتند، لذا آیه بعد نازل گردید و این حکم را نسخ کرد و فرمود: ((ایا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقه قبل از نجوی خودداری کردید))؟! (الشفقتم ان تقدموا بین یدی نجاکم صدقات)

معلوم می شود حب مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیشتر است، و نیز معلوم می شود در این نجواها غالباً مسائل حیاتی مطرح نمی شد، و گر نه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوی صدقه های می دادند و نجوی می کردند، به خصوص اینکه مقدار خاصی برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند

سپس می افزاید: ((اکنون که این کار را نکردید، و خود به تقصیر خویشتن پی بردید و خداوند شما را بخشید، و توبه شما را پذیرفت، نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید، و بدانید خداوند از آنچه انجام می دهید با خیر است)) (فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلاة و اتوا الزکاة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون)

تعبیر به ((توبه)) نشان می دهد که آنها در نجوای قبلی مرتکب گناهی شده بودند، خواه به خاطر تظاهر و ریا، و یا آزار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا ایذاء مؤمنان فقیر

گرچه در این آیه سخنی صریحا درباره جواز نجوی بعد از این ماجرا نیامده، ولی تعبیر آیه نشان می دهد که حکم سابق برداشته شد

اما دعوت به اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر اهمیت آن است و نیز اشارهای است به اینکه اگر بعد از این نجوا می کنید باید در مسیر اهداف بزرگ اسلامی و در طریق اطاعت از خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) باشد

: نکته ها

غالب مفسران شیعه و اهل سنت نوشته اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود چنانکه طبرسی در روایتی از خود حضرت نقل می کند که فرمود: آیه من کتاب الله لم يعمل بها احد قبلی ، و لا يعمل بها احد بعدی : کان لی دینار فصرفته بعشرة دراهم فکننت اذا جئت الی النبی (صلی الله علیه و آله) تصدقت بدرهم

آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، من یک دینار داشتم آنرا به ده ((درهم تبدیل کردم و هر زمان می خواستم با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نجوا کنم درهمی را صدقه می دادم

همین مضمون را ((شوکانی)) از ((عبد الرزاق)) و ((ابن المنذر)) و ((ابن ابی حاتم)) و ((ابن مردویه)) نقل کرده است .

((فخر رازی)) نیز این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد

. علی (علیه السلام) بود از جمعی از محدثان از ابن عباس نقل کرده است

. در ((در المنثور)) نیز روایات متعددی در ذیل آیات فوق در همین معنی آمده است

در تفسیر ((روح البیان)) از ((عبدالله فرزند عمر بن خطاب)) نقل می کند که می گفت : کان لعلی (علیه السلام) ثلاث ، لو کانت لی واحدة منهن کانت احب الی من حمر النعم : تزویجه فاطمه (علیه السلام) ، و اعطائه الراية یوم خیبر ، و آیه النجوی !: علی (علیه السلام) سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من حاصل می شد بهتر بود از شتران سرخ موی (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانبهارترین اموال به کار برده می شد، و آن را به صورت ضرب المثل به هنگام بیان بسیار نفیس بودن چیزی ذکر می کردند) نخست تزویج پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (سلام الله علیها) را به او بود، و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوی . ثبوت این فضیلت بزرگ برای علی (علیه السلام) در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده و چنان مشهور و معروف است که نیازی به شرح بیشتر نیست

فلسفه تشریح و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی - 2

چرا وجوب صدقه قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشریح شد و بعد از مدت کوتاهی نسخ گردید؟

پاسخ این سؤال را به خوبی می توان از قرائن موجود در آیه فوق و شاعن نزول آن به دست آورد، هدف آزمایشی بود، برای افراد پر ادعائی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کردند، معلوم شد این اظهار علاقه ها تنها در صورتی است که نجوی مجانی باشد، اما هنگامی که نیاز به بذل مقداری مال داشت خاموش

شدند.

از این گذشته ، این حکم برای همیشه در مسلمانان اثر گذارد، و نشان داد تا ضرورتی نباشد نباید وقت گرانبهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را با نجوی گرفت ، و وسیله ناخشنودی مردم را فراهم ساخت ، و در حقیقت کنترلی بود برای نجواها در آینده

بنابراین حکم مزبور از آغاز جنبه موقتی داشته ، و پس از آنکه هدف آن تامین گردید نسخ شد، زیرا ادامه آن نیز مشکلی ایجاد می کرد، چرا که گاه مسائل ضروری پیش می آمد که لازم بود به طور خصوصی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان گذارده شود، چنانچه حکم صدقه باقی می ماند ای بسا این ضرورتها از دست میرفت ، و افراد یا جامعه اسلامی زیان می دیدند

به طور کلی در موارد نسخ ، حکم همیشه از اول جنبه محدود و موقت داشته ، هر چند مردم از این معنی احیانا آگاه نبوده و آنرا همیشگی تصور می کردند

آیا این فضیلت بود؟ - 3

بدون شك علی (علیه السلام) در زمره ثروتمندان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود، زندگی ساده و زاهدانه ای داشت ، با این حال برای احترام به این حکم الهی در همان مدت کوتاه چند بار صدقه داد و مسائل ضروری را از طریق نجوی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان نهاد، و چنانکه گفتیم این مسأله در میان مفسران و ارباب حدیث مسلم است .

ولی بعضی با قبول این موضوع ، اصرار دارند فضیلت بودن آنرا انکار کنند

از جمله اینکه می گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند، و یا وقت کافی نداشتند، یا فکر می کردند مبدا باعث ناراحتی فقرا و وحشت اغنیا گردد! بنابراین فضیلتی برای علی (علیه السلام) محسوب یا موجب سلب فضیلتی از دیگران نمی گردد

ولی گویا آنها در متن آیه دوم دقت نکرده اند که خداوند به عنوان سرزنش می فرماید: اءءشققتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات ((آیا از فقر ترسیدید و بخل کردید که قبل از نجوی صدقه ای ندادید)) و حتی در ذیل آیه تعبیر به توبه می کند که ظاهرا ناظر به همین معنی است ، از این تعبیر روشن می شود که اقدام بر صدقه و نجوی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) کار مطلوبی بوده است و گرنه سرزنش و توبه نداشت

بدون شك جمعی از اصحاب سرشناس پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از این ماجرا با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نجوی داشتند (چون افراد عادی و دور افتاده کمتر اقدام به چنین کاری میکردند) ولی همین صحابه معروف بعد از دستور صدقه از این کار خودداری نمودند، تنها کسی که به این دستور احترام گذارد و جامه عمل به آن پوشانید علی (علیه السلام) بود چه می شود که ما ظاهر آیات و روایاتی که در این زمینه است و در کتب مختلف اسلامی نقل شده بپذیریم و با احتمالات ضعیف و بی اساس يك واقعت را نادیده نگیریم، و با عبد الله بن عمر که این فضیلت را همدیف با تزویج افاطمه (علیه السلام) و پرچمداری روز فتح خیبر و برتر از ((حمر النعم)) قرار داده همصدا شویم؟

مدت حکم و مقدار صدقه - 4

در اینکه حکم بالا یعنی وجوب صدقه قبل از نجوی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چقدر به طول انجامید و نسخ شد؟ نقلهای مختلفی است: بعضی آنرا یکساعت، و بعضی یکشب، و بعضی ده روز ذکر کرده اند، و ظاهر همان قول سوم است چرا که یکساعت و یکشب برای يك چنین امتحانی هرگز کافی نبود، چرا که می توانستند متعذر شوند که در این مدت کوتاه موجبی برای نجوی پیش نیامد، ولی مدت ده روز می تواند حقایق را روشن سازد، و زمینه ای برای ملامت و سرزنش متخلفان فراهم کند.

و اما در مورد مقدار صدقه نه در آیه مقداری برای آن ذکر شده و نه در روایات اسلامی، هر چند از عمل علی (علیه السلام) بر می آید که حتی یکدرهم نیز کافی بوده است.

سوره مجادله، آیه 12

=====

آیه نور

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغ باشد، آن چراغ درون آبنگینهای و آن آبنگینه چون ستاره‌های درخشانده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هرکس را که بخواهد بدان نور راه می نماید

و برای مردم مثلها می آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.

در تفسیر آیات فوق سخن بسیار گفته شده است، و مفسران و فلاسفه و عرفای اسلامی هر کدام بحثهای فراوانی دارند، پیوند ارتباط این آیات با آیات گذشته از این نظر است که در آیات پیشین سخن از مسأله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائل گوناگون بود، و از آنجا که ضامن اجرای همه احکام الهی، مخصوصاً کنترل کردن غرائز سرکش، خصوصاً غریزه جنسی که نیرومندترین آنها است بدون استفاده از پشتوانه ایمان ممکن نیست، سر انجام بحث را به ایمان و اثر نیرومند آن کشانیده و از آن سخن می گوید.

نخست می فرماید: ((خداوند نور آسمانها و زمین است)) (الله نور السموات و الارض)

چه جمله زیبا و جالب و پر ارزشی؟ آری خدا نور آسمانها و زمین است، روشنی و روشنی بخش همه آنها

گروهی از مفسران کلمه ((نور)) را در اینجا به معنی ((هدایت کننده))

و بعضی به معنی ((روشن کننده))

و بعضی به معنی زینت بخش تفسیر کرده اند

همه این معانی صحیح است ولی مفهوم آیه باز هم از این گسترده تر می باشد

: توضیح اینکه: در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان ((نور)) یاد شده است

قرآن مجید - چنانکه در آیه 15 سوره مائده می خوانیم: قد جائکم من الله نور و کتاب مبین: ((از سوی خداوند نور و - 1 کتاب آشکاری برای شما آمد)) و در آیه 157 سوره اعراف نیز می خوانیم: و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون: ((کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است آنها رستگار اند))

2 - ((ایمان)) - چنانکه در آیه 257 بقره آمده است: الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور: ((خداوند ولی - 2 کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتهای (شک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می کند))

3 - ((هدایت الهی)) و روشن بینی - چنانکه در آیه 122 سوره انعام آمده: او من کان میتا فاحیینا و جعلنا له نورا یمشی - 3 به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها: ((آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن (خارج نگردد))؟

4 - ((آئین اسلام)) - چنانکه در آیه 32 سوره توبه می خوانیم: و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون: ((خداوند - 4 ابا دارد جز از اینکه نور (اسلام) را کامل کند هر چند کافران نخواهند))

شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - در آیه 46 سوره احزاب درباره پیامبر می خوانیم : و داعیا الی الله - 5
بازنده و سراجا منیرا: ((ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش))

امامان و پیشوایان معصوم - چنانکه در زیارت جامعه آمده : خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرضه محققین : ((خداوند شما - 6
را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید و نیز در همان زیارتنامه آمده است : و انتم نور الاخیار و هداة الابرار:
))))(شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید

و بالاخره از ((علم و دانش)) نیز به عنوان نور یاد شده چنانکه در حدیث مشهور است : العلم نور یقذفه الله فی قلب - 7
من یشاء: ((علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می افکند))... اینها همه از یکسو

و از سوی دیگر: باید در اینجا خواص و ویژگیهای نور را دقیقاً بررسی کنیم ، با مطالعه اجمالی روشن می شود که نور
دارای خواص و ویژگیهای زیر است

! نور زیباترین و لطیفترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیباییها و لطافتها است - 1

نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد نور با سرعت سیصد هزار - 2
کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل
مسافتهای فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می سنجند و واحد سنجش در آنها سال نوری
است ، یعنی مسافتی را که نور در یکسال با آن سرعت سرسام آورش می پیماید

نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است ، و بدون آن چیزی را نمی توان دید، بنابراین هم - 3
((ظاهر)) است و هم ((مظهر)) (ظاهر کننده غیر)

نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گلها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و - 4
ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) زنده بماند

امروز ثابت شده که تمام رنگهایی را که ما می بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گر نه - 5
!موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند

تمام انرژیهای موجود در محیط ما (بجز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرید، حرکت بادهای، ریزش - 6

باران و حرکت نهرها و سیلها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود. سر چشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می دارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید نیز از گرمی آفتاب است چرا که همه اینها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند، بنابراین حرکت . موتورها نیز از برکت آن است

نور آفتاب نابود کننده انواع میکروبها و موجودات موزی است و اگر تابش اشعه این نور پر برکت نبود کره زمین ، - 7
!تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند

خلاصه هر چه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور) بیشتر می نگریم و دقیقتر می شویم آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه نور می توان استفاده کرد؟! همان خدائی که پدید آورنده تمام جهان هستی است ، روشنی بخش عالم آفرینش است ، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده اند، و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آنها باز گیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند

:و جالب اینکه هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنائی کسب می کند

. قرآن نور است چون کلام اوست

. آئین اسلام نور است چون آئین او است

. پیامبران نورند چون فرستادگان اویند

. امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند

. ((ایمان)) نور است چون رمز پیوند با او است

. علم نور است چون سبب آشنائی با او است

. بنابراین الله نور السموات و الارض

بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی ((هر چیزی که دانش ظاهر و آشکار باشد و ظاهر کننده غیر)) در اینصورت به کار بردن کلمه ((نور)) در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت ، چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست ، و تمام آنچه غیر او است از برکت وجود او آشکار است

: در کتاب ((توحید)) از ((امام علی بن موسی الرضا)) (علیهما السلام) چنین آمده

از آنحضرت تفسیر آیه الله نور السموات و الارض را خواستند فرمود: هاد لاهل السموات و هاد لاهل الارض : ((او هدایت کننده اهل آسمانها و هدایت کننده اهل زمین است))

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است ، اما مسلماً منحصر به آن نمی باشد، و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته اند می توان در آنچه ذکر کردیم جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنائی بی مانند است .

جالب اینکه در فراز چهل و هفتم از دعای ((جوشن کبیر)) که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است می خوانیم : یا نور النور، یا منور النور، یا خالق النور، یا مدبر النور، یا مقدر النور، یا نور کل نور، نور قبل کل نور، یا نور بعد کل نور، یا نور فوق کل نور، یا نور لیس کمثله نور

ای نور نورها، و ای روشنی بخش روشنائیها، ای آفریننده نور، ای تدبیر کننده نور، ای تقدیر کننده نور، ای نور همه ((نورها، ای نور قبل از هر نور، ای نور بعد از هر نور، ای نوری که برتر از هر نوری ، و ای نوری که همانندش نوری)) نیست!

و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرید، و به نور ذات پاک او منتهی می شود

قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر يك مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می کند و می فرماید: ((مثل نور خداوند همانند چراغدان است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی شفاف و درخشنده همچون يك ستاره فروزان)) (مثل نوره كمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانه کوكب دری)

و ((این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی)) (یوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية)

((آنچنان روغنش صاف و خالص است که گوئی بدون تماس با آتش می خواهد شعله ور شود))! (یکاد زیتها یضی ء و لو لم تمسسه نار)

((نوری است بر فراز نور)) (نور علی نور)

و ((خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند)) (بهدی الله لنوره من پشاه)

و برای مردم مثلها می زند (و یضرب الله الامثال للناس)

و خداوند به هر چیزی آگاه است (و الله بكل شیء عليم)

: برای تشریح این مثال توجه به چند امر ضروری است

مشکاة در اصل به معنی روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می کردند و چراغهای معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند، و گاه از داخل اطاق طاقچه کوچکی درست می کردند و طرفی را که در بیرون اطاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه ای می پوشانند، تا هم داخل اطاق روشن شود و هم صحن حیاط، و در ضمن از باد و طوفان نیز مصون بماند، و نیز به محفظه های شیشه ای که به صورت مکعب مستطیلی می ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه ای برای خروج هوا، و چراغ را در آن می نهادند گفته شده است

کوتاه سخن اینکه : مشکاة محفظه ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود، و از آنجا که غالباً در دیوار ایجاد می شد نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می نمود

((زجاجه)) یعنی شیشه ، و در اصل به سنگهای شفاف می گویند، و از آنجا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است به آن ((زجاجه)) گفته شده

و در اینجا به معنی حبابی است که روی چراغ می گذاشتند تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را، از طرف پائین به بالا، تنظیم کرده ، بر نور و روشنائی شعله بیفزاید

. ((مصباح)) به معنی خود ((چراغ)) است که معمولاً با فتیله و يك ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است

جمله من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية اشاره به ماده انرژی از فوق العاده مستعد برای این چراغ است ، چرا که ((روغن زیتون)) که از درخت پر بار و پر برکتی گرفته شود یکی از بهترین روغنها برای اشتعال است آنهم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها يك سمت آن آفتاب ببیند، و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد

و با این توضیح به اینجا می رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم :

چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد

و حیابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند، اما آن قدر شفاف باشد که به هیچوجه مانع تابش نور نگردد
. و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است

و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گوئی بدون تماس با شعله آتش می
خواهد شعله ور گردد

. اینها همه از یکسو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در اینکه محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح ((مشبه)) کدام نور الهی است
تفسیرهای گوناگونی دارند

بعضی گفته اند منظور همان نور هدایتی است که خداوند در دل‌های مؤمنان بر افروخته ، و به تعبیر دیگر منظور ایمان
است که در سراچه قلوب مؤمنان جایگزین شده است

بعضی دیگر آن را به معنی قرآن که در درون قلب آدمی نورافکن می گردد دانسته اند

بعضی دیگر تشبیه را اشاره به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

و بعضی اشاره به دلایل توحید و عدل پروردگار

و بعضی به روح اطاعت و تقوا که مایه هر خیر و سعادت است تفسیر کرده اند

در واقع تمام مصادیقی که برای نور معنوی در قرآن و روایات اسلامی آمده در اینجا به عنوان تفسیر ذکر شده است ، و
روح همه آنها در واقع يك چیز است و آن همان نور هدایت است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرید،
. و با دلایل توحید آبیاری می شود، و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است

: توضیح اینکه : نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در يك چراغ پر فروغ موجود است

((مصباح)) همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود

((زجاجه)) و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند

و ((مشکاة)) سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند
طوفان حوادث مصون می دارد

و شجره مبارکه زیتونه همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن

شعله ور و پر بار می گردد.

در حقیقت این نور خدا است همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند.

دلانلی را که از عقل و خرد دریافته اند با نور وحی آمیخته می شود و مصداق نور علی نور می گردد.

و هم در اینجا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون یهدی الله لنوره من یشاء در مورد آنان پیاده می گردد.

بنابراین برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه ای از معارف و آگاهیها و خودسازیهها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند.

و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید.

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد.

و این نور وحی باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود برکنار باشد.

آنچنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسپج کند، و مصداق ((یکاد زیتها یضی ء و لو لم تمسسه نار)) گردد.

هر گونه تفسیر به رای و پیشداوریهای نادرست و سلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد.

. این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است.

از آنچه در بالا گفتیم این نکته روشن می شود که اگر در روایات ائمه معصومین (علیهمالسلام) که در تفسیر این آیه رسیده است مشکاة گاهی به قلب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) و ((مصباح)) نور علم، و ((زجاجة)) وصی او علی (علیه السلام) و ((شجره مبارکه)) به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از او است، و جمله ((لا شرقیه و لا غربیه)) به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است، در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت و ایمان، و بیان مصداق روشنی از آن است، نه اینکه منحصر به همین مصداق باشد.

و نیز اگر بعضی از مفسران این نور الهی را به قرآن یا دلانل عقلی یا شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر فوق دارد.

تا به اینجا ویژگیها و مشخصات این نور الهی، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به يك چراغ پر فروغ مشاهده

کردیم ، اکنون باید دید این چراغ پر نور در کجا است ؟ و محل آن چگونه است ؟ تا همه آنچه در این زمینه لازم بوده است با ذکر این محل روشن گردد

سوره نور، آیه 35

=====

آیه واورثا الكتاب

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّ اللَّهَ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم. بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند. و این است بخشایش بزرگ

وارثان حقیقی میراث انبیاء

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان پاکدلی در میان بود که آیات کتاب الهی را تلاوت می کنند و به کار می بندند، در آیات مورد بحث ، از این کتاب آسمانی و دلایل صدق آن و همچنین حاملان واقعی کتاب سخن می گوید، و بحثی را که در آیات پیشین پیرامون توحید بود با این بحث که پیرامون نبوت است تکمیل می کند

می فرماید: ((آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم حق است ، و آنچه را در کتب پیشین آمده تصدیق می کند، خداوند نسبت به بندگان آگاه و بینا است)) (و الذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه ان الله بعباده لخبیر بصیر)

با توجه به اینکه حق به معنی چیزی است که با واقعیت منطبق و هماهنگ است ، این تعبیر دلیلی است برای اثبات این مقصود که این کتاب آسمانی از سوی پروردگار نازل شده ، زیرا هر چه بیشتر در محتوای آن دقت می کنیم آن را با واقعیتها هماهنگتر می بینیم .

تناقضی در آن وجود ندارد، دروغ و خرافات در آن دیده نمی شود، اعتقادات و معارف آن هماهنگ با منطق عقل است ، و تواریخش خالی از اسطوره ها و افسانه ها، و قوانینش موافق با نیازمندیهای انسانها، این حقانیت دلیل روشنی است بر اینکه از سوی خدا نازل شده است .

در اینجا برای تبیین موقعیت قرآن از کلمه ((حق)) استفاده شده ، در حالی که در آیات دیگری از قرآن از کلمه ((نور))، ((برهان))، ((فرقان))، ((ذکر))، ((موعظه)) و ((هدی)) استفاده گردیده است که هر کدام ناظر به یکی از برکات قرآن . و ابعاد آن است و کلمه حق جامع همه آنهاست

((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: اصل ((حق)) به معنی مطابقت و موافقت است ، و این کلمه بر چند معنی اطلاق می شود:

((نخست)) کسی که چیزی را بر اساس حکمت ایجاد می کند، و به همین دلیل به خداوند حق گفته می شود فذلکم الله ربکم الحق (یونس - 32)

((دوم)) به چیزی که بر اساس حکمت ایجاد شده نیز حق گفته می شود، و چون عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت ، تمام آن حق است ، چنانکه قرآن می گوید: ما خلق الله ذلك الا بالحق خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل آنها) را جز به حق نیافریده (یونس - 5)

((سوم)) به اعتقاداتی که مطابق واقعیتهاست حق گفته می شود فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق ((خداوند مؤمنان را به سوی آنچه از حق اختلاف کرده بودند رهنمون شد)) (بقره - 213)

((چهارم)) به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می شود نیز حق گفته می شود، همانگونه که می گوئیم : ((سخن تو حق است و کردارت حق))

بنابراین حق بودن قرآن مجید هم از این نظر است که سخنی است مطابق مصالح و واقعیتها، و هم از این نظر که عقائد و معارف موجود در آن با واقعیت هماهنگ است ، و هم کار خداوندی است که آنرا بر اساس حکمت آفرید و خود خداوند که عین حق است در آن تجلی کرده و عقل چیزی را که حق و واقعیت است تصدیق می کند

جمله ((مصدقاً لما بین یدیه)) دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است چرا که هماهنگ با نشانه هائی است که در کتب پیشین در باره آن و آورنده اش آمده است (در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه 41 از سوره بقره آورده ایم)

جمله ((ان الله بعباده لخبیر بصیر)) بیانگر علت حقانیت قرآن و هماهنگی آن با واقعیتها و نیازها است ، چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیاز هایشان بصیر و بینا است .

در اینکه فرق میان ((خبیر)) و ((بصیر)) چیست؟ بعضی گفته اند ((خبیر)) به معنی آگاهی از بواطن و عقائد و نیات و ساختمان روحی انسان، و ((بصیر)) به معنی بینائی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است.

بعضی دیگر ((خبیر)) را اشاره به اصل آفرینش انسان و ((بصیر)) را اشاره به اعمال و افعال او می دانند.

. البته تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند اراده هر دو معنی از آیه بعید نیست.

آیه بعد به موضوع مهمی در این رابطه، یعنی حاملان این کتاب بزرگ آسمانی، همان کسانی که بعد از نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این مشعل فروزان را در آن زمان و قرون و اعصار دیگر حفظ و پاسداری نمودند، کرده، می فرماید: ((سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم)) (ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا)

روشن است که منظور از ((کتاب)) در اینجا همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید) و به اصطلاح الف و لام در آن الف و لام عهد است.

اینکه بعضی آن را اشاره به همه کتب آسمانی دانسته و الف و لام آن را الف و لام جنس گرفته اند بسیار بعید به نظر می رسد و تناسبی با آیات قبل ندارد.

تعبیر به ((ارث)) در اینجا، و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که ((ارث)) به چیزی گفته می شود که بدون داد و ستد و زحمت به دست می آید، و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را اینگونه در اختیار مسلمانان قرار داد.

در اینجا روایات فراوانی از طرق اهل بیت (علیه السلام) وارد شده که در همه آنها بندگان برگزیده خدا به امامان معصوم تفسیر شده است.

این روایات چنانکه بارها گفته ایم بیان مصادیق روشن و درجه اول است، و مانع از آن نخواهد بود که علما و دانشمندان امت، و صالحان و شهدائی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی و تداوم بخشیدن به دستورات آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان ((الذین اصطفینا من عبادنا)) (بنندگان برگزیده خداوند) داخل باشند.

:سپس به يك تقسیم بندی مهم در این زمینه پرداخته، می گوید

((از میان آنها عده‌ای به خویشتن ستم کردند، و گروهی راه میانه را در پیش گرفتند، و گروهی به فرمان خدا در نیکبها بر دیگران پیشی گرفتند، و این فضیلت بزرگی است)) (فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير)

ظاهر آیه این است که این گروه‌های سه گانه در میان ((برگزیدگان خداوند)) که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند می‌باشند.

به تعبیر روشنتر: خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته، امتی که برگزیده خدا است، ولی در میان این امت گروه‌های مختلفی یافت می‌شود: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده، و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند، اینها مصداق ((ظالم لنفسه)) می‌باشند.

گروهی دیگر تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزشها و نارسائیهای در کار خود نیز داشته اند، اینها مصداق ((مقتصد)) (میانه رو) می‌باشند.

و بالاخره گروه ممتازی و وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده، و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته اند، این گروه پیشرو همانها هستند که در آیه فوق از آنها به عنوان ((سابق بالخیرات باذن الله)) تعبیر شده.

ممکن است در اینجا گفته شود که وجود گروه ((ظالم)) با جمله ((اصطفینا)) که دلیل بر این است که همه این گروه‌ها برگزیدگان خدا هستند منافات دارد.

در پاسخ می‌گوئیم این شبیه همان چیزی است که در مورد بنی اسرائیل در آیه 54 سوره مؤ من آمده که می‌فرماید: و لقد آتینا موسی الهدی و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب ((ما به موسی هدایت (و کتاب آسمانی) بخشیدیم و این کتاب آسمانی را به عنوان میراثی به بنی اسرائیل دادیم))

در حالی که می‌دانیم همه بنی اسرائیل وظیفه خود را در برابر این میراث بزرگ انجام ندادند.

و یا نظیر آیه 110 سوره آل عمران است که می‌گوید: کنتم خیر امة اخرجت للناس ((شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه حیات گذاشتید))

و یا در آیه 16 سوره جاثیه در مورد بنی اسرائیل نیز می‌گوید: و فضلناهم علی العالمین : ((ما آنها را بر جهانیان فضیلت

بخشیدیم))

همچنین در آیه 26 سوره حدید می خوانیم : و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون : ((ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم ، بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها عصیانگر و فاسقند))

کوتاه سخن اینکه هدف از اینگونه تعبیرات فرد فرد امت نیست ، بلکه مجموعه امت است هر چند در میان آنها قشرها و گروههای مختلفی یافت شود

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیه السلام) رسیده سابق بالخیرات به امام معصوم تفسیر شده است ، و ظالم لنفسه به کسانی که معرفت و شناخت امام را ندارند و ((مقتصد)) به پیروان عارف امام (علیهالسلام)

این تفسیرها گواه روشنی است بر آنچه در تفسیر کل آیه برگزیدیم که مانعی ندارد این گروههای سه گانه در میان وارثان کتاب الهی وجود داشته باشند

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تفسیر روایات فوق از قبیل بیان مصادیق روشن است یعنی امام معصوم در صف اول ((سابقین بالخیرات)) است ، و علما و دانشمندان و پاسداران آئین الهی در صفوف دیگر جای دارند

. تفسیری که در باره ((ظالم)) و ((مقتصد)) در این روایات آمده نیز از قبیل بیان مصادیق است

و اگر می بینیم در پارهای از روایات دخول علما در مفهوم آیه به کلی نفی شده در حقیقت برای توجه دادن به وجود امام معصوم در پیشاپیش این صفوف است

قابل توجه اینکه جمعی از مفسران گذشته و امروز در تفسیر این گروههای سه گانه فوق احتمالات زیاد دیگری داده اند که (2) در حقیقت همه آنها از قبیل بیان مصادیق است

در اینجا سو الی مطرح است و آن اینکه : چرا نخست از گروه ظالمان ، سپس میانه روان ، و بعد سابقین بالخیرات سخن امی گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد؟

بعضی مفسران بزرگ در پاسخ این سو ال گفته اند که هدف بیان ترتیب مقامات مردم در سلسله تکاملی است ، زیرا

نخستین مرحله ، مرحله عصیان و غفلت است ، بعد از آن مقام توبه و انابه ، و سرانجام توجه و قرب به خدا، هنگامی که معصیتی از انسان سر می زند او ((ظالم)) است ، و هنگامی که به مقام توبه برمی آید مقتصد است ، و زمانی که توبه او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خداوند افزون گشت به مقام قرب او می رسد و در سلسله ((سابقین بالخیرات)) قرار می گیرد.

بعضی نیز افزوده اند که این ترتیب به خاطر فزونی و کمی افراد این سه گروه است ، ظالمان اکثریت را تشکیل می دهند، و مقتصدان در مرحله بعد، و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکانند از همه کمترند، هر چند از نظر کیفیت از همه والاترند.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مایوس نگردد، و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نموده تا به عملشان مغرور نگردند و هر سه معنی ممکن است منظور باشد.

آخرین سخن در تفسیر این آیه اینکه در جمله ذلك هو الفضل الكبير (این فضیلت بزرگی است) در میان مفسران گفتگو است که مشار الیه در آن چیست؟ بعضی گفته اند همان میراث کتاب الهی است ، و بعضی آن را اشاره به توفیقی دانسته اند که شامل حال سابقین بالخیرات می شود، و به اذن خدا این راه را طی می کنند، ولی معنی اول با ظاهر آیه مناسبتر است .

: نکته

پاسداران کتاب الهی کیانند؟

به گواهی قرآن مجید خداوند بزرگ مواهب عظیمی به امت اسلامی داده که از مهمترین آنها همین میراث بزرگ الهی قرآن است .

امت مسلمان را بر سایر امم برگزیده و این نعمت را به آنها داده ، ولی به همان نسبت که آنها را مورد لطف خاص خویش قرار داده ، مسئولیت سنگین نیز بر عهده آنها گذارده است .

تنها در صورتی میتوانند حق پاسداری این میراث عظیم را انجام دهند که در صف ((سابقین بالخیرات)) در آیند

یعنی از تمام امتهای در انجام نیکیها پیشی گیرند، در فراگیری علم و دانش سبقت جویند، در تقوی و پرهیزگاری ، در عبادت و خدمت به خلق ، در جهاد و کوشش ، در نظم و حساب ، و در ایثار و فداکاری ، در همه این امور پیشگام باشند . در غیر این صورت حق آن را ادا نکرده اند

مخصوصاً تعبیر به ((سابقین بالخیرات)) آنچنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تقدم در همه جنبه های مثبت زندگی اعمال نیک را شامل می شود

آری حاملان چنان میراثی تنها چنین کسانی می توانند باشند

حتی آنها که به این هدیه بزرگ آسمانی پشت می کنند و حرمتش را نگاه نمی دارند به مصداق ((ظالم لنفسه)) بر خویشان ستم می کنند، چرا که محتوای آن چیزی جز نجات و خوشبختی و پیروزی آنها نیست ، آنکس که نسخه شفا بخشی را پشت سر می افکند به ادامه درد و رنج خود کمک کرده است ، و آنکس که به هنگام طی طریق ظلمانی چراغ روشن خود را می شکند خویشان به بیراهه و پرتگاه سوق می دهد چرا که خداوند از همگان بی نیاز و مستغنی است

در عین حال این گروه گنهکار نباید این حقیقت را فراموش کنند که آنها نیز به مضمون آیه فوق در زمره ((برگزیدگان پروردگار)) بوده اند و بالقوه این استعداد را دارند که مرحله ((ظلم)) را پشت سر نهاده ، به مرحله ((مقتصد)) و میانه رو گام بگذارند، و از آنجا پرواز کرده به اوج افتخار ((سابقین بالخیرات)) برسند که آنها نیز از نظر فطرت و ساختمان روحی برگزیدگان حقتند

سوره فاطر، آیه 32

=====

آیه ود

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، محبوب همه گرداند

! ایمان سرچشمه محبوبیت

در سه آیه فوق که پایانگر سوره مریم است باز هم سخن از مؤمنان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بیایمان ، و سخن از قرآن و بشارتها و اندازهای آنست ، و در حقیقت عصاره های است از بحثهای پیشین با نکته های تازه

نخست میفرماید: ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنان را در دلها می افکند)) (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا)

بعضی از مفسران این آیه را مخصوص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و بعضی شامل همه مؤمنان دانسته اند

بعضی گفته اند منظور این است که خداوند محبت آنانرا در دلهای دشمنانشان میافکند، و این محبت رشتهای می شود در گردنشان که آنها را به سوی ایمان میکشاند

بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت و قوت و وحدت کلمه می شود دانسته اند

بعضی آن را اشاره به دوستی مومنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته ، و میگویند آنها آنچنان به یکدیگر علاقه پیدا میکنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می دهد

ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع آیه ببیندیشیم خواهیم دید که همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است بی آنکه با هم تضادی داشته باشند

و نکته اصلی آن این است که : ((ایمان و عمل صالح)) جاذبه و کشش فوق - العادهای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیه انسانی ، تقوا و پاکی و درستی . و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت ، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس کشیده و رباینده است

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت میبرند، و از ناپاکانی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی المثل میخوانند همسر یا شریکی انتخاب کنند تاکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد

این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود

با چشم خود بسیار دیده ایم اینگونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان میبندند، دیدهها برای آنها گریان می شود، هر چند ظاهرا پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می بینند، همه خود را در عزای آنها شریک محسوب میدارند

اما اینکه بعضی آن را در باره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شك درجه عالی و مرحله بالای آن ، ویژه آن امام متقین است ، (و در نکته ها از این روایات مشروحا بحث خواهیم کرد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند ، و از این مودت الهی سهمی ببرند ، و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند .

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلام) میخوانیم : ان الله اذا احب عبدا دعا جبرئیل ، فقال يا جبرئیل انی احب فلانا فاحبه ، قال فيحبه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یحب فلانا فاحبوه ، قال فيحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض ! و ان الله اذا ابغض عبدا دعا جبرئیل ، فقال يا جبرئیل انی ابغض فلانا فابغضه ، قال فيبغضه ! جبرئیل ، ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا فابغضوه ، قال فيبغضه اهل السماء ثم یوضع له البغضاء فی الارض !

هنگامی که خداوند کسی از بندگان را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید من فلانکس را دوست دارم او ((در دوست بدار ، جبرئیل او را دوست خواهد داشت ، سپس در آسمانها ندا می دهد که ای اهل آسمان ! خداوند فلانکس را دوست دارد او را دوست دارید ، و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست میدارند ، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود .

و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید من از او متنفرم ، او را دشمن بدار ، جبرئیل او را دشمن میدارد ، سپس در میان اهل آسمانها ندا می دهد که خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید ، همه اهل آسمانها از او متنفر میشوند ، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود .

این حدیث پر معنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی ، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا میگیرد ، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد ، نزد همه اهل آسمان محبوبند ، و این محبت در قلوب انسانهایی که در زمین هستند پرتوافکن می شود . راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است ؟ و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان فرشته ها و انسانهای با ایمان همه از او متنفر و بیزارند .

سپس به ((قرآن)) که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است اشاره کرده می گوید ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم ، تا پرهیزگاران را بوسیله آن بشارت دهی ، و دشمنان سرسخت و لجوج را انذار کنی)) (فانما یسرناه بلسانک

.) (لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا

((الد)) (با ضم لام و تشدید دال) جمع ((الد)) (بر وزن عدد) به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد ، و به کسانی

گفته می شود که در دشمنی کردن متعصب ، لجوج و بی منطقند

آخرین آیه به عنوان دلداری به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنان (مخصوصا با توجه به این نکته که این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان ، سخت تحت فشار بودند) و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج می گوید: چه بسیار اقوام بیایمان و گنهکاری را که قبل از اینها هلاک و نابود کردیم آنچنان محو و نابود شدند که اثری از آنها باقی نماند، آیا تو ای پیامبر! احدی از آنها را احساس میکنی؟ یا کمترین صدائی از آنان میشنوی؟ ((و کم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزا

((رکز)) به معنی صدای آهسته است ، و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان میکنند ((رکاز)) گفته می شود، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آنچنان در هم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته‌های از آنان به گوش نمی رسد

نکته ها

محبت علی (علیه السلام) در دل‌های مؤمنان - 1

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شان نزول آیه (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی (علیه السلام) نازل گردیده است ، از جمله ((علامه زمخشری)) در کشاف و ((سبط ابن جوزی)) در تذکره و ((گنجی شافعی)) و ((قرطبی)) در تفسیر مشهورش و ((محب الدین طبری)) در ذخائر العقبی و ((نیشابوری)) در تفسیر معروف خود، و ((ابن صباغ مالکی)) در فصول المهمه و ((سیوطی)) در در المنتور و ((هیثمی)) در صواعق المحرقة ، و ((الوسی)) در روح المعانی را میتوان نام برد از جمله

ثعلبی در تفسیر خود از ((براء بن عازب)) چنین نقل می کند: رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) به علی (علیه - 1 السلام) فرمود: قل اللهم اجعل لی عندک عهدا، و اجعل لی فی قلوب المؤمنین مودة ، فانزل الله تعالی : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا: ((بگو خداوندا! برای من عهدی نزد خودت قرار ده ، و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بیفکن ، در این هنگام ، آیه ان الذین آمنوا... نازل گردید))

. عین همین عبارت یا با کمی اختلاف در بسیاری از کتب دیگر آمده است

در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از ابن عباس نقل شده که می گوید: نزلت فی علی بن ابی طالب ان الذین آمنوا - 2 و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا قال محبة فی قلوب المؤمنین ، یعنی : آیه ان الذین آمنوا... در باره علی بن ابی ((طالب (علیه السلام) نازل گردیده ، و معنی آن این است خدا محبت او را در دل‌های مؤمنان قرار می دهد

در کتاب ((صواعق)) از محمد بن حنفیه در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: لا یبقی مؤ من الا و فی قلبه ود لعلی و - 3
لا هلیبته : ((هیچ فرد با ایمانی پیدا نمی شود مگر اینکه در درون قلبش ، محبت علی و خاندان او است))

شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین نقل شده : لو ضربت 4
خیشوم المؤ من بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی و
ذلك انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی انه قال لا یبغضک مؤ من و لا یحبک منافق : ((اگر با این شمشیرم بر بینی مؤ
من بزنم که مرا دشمن دارد هرگز دشمن نخواهد داشت ، و اگر تمام دنیا (و نعمتهایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا
دوست دارد، دوست نخواهد داشت ، این به خاطر آنست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به صورت یک حکم قاطع
به من فرموده است : ای علی ! هیچ مؤ منی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد
گرفت !))

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در آخر نماز خود با - 5
صدای بلند به طوری که مردم میشنیدند در حق امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین دعا میکرد: اللهم هب لعلی المودة
فی صدور المؤمنین ، و الهیبة و العظمة فی صدور المنافقین فانزل الله ان الذین آمنوا... ((خداوندا! محبت علی (علیه
السلام) را در دلهای مؤ منان بیفکن ، و همچنین هیبت و عظمت او را در دلهای منافقان ، در این هنگام آیه فوق و آیه بعد
از آن نازل شد))

به هر حال همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم ، نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) به عنوان یک نمونه اتم و
اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤ منان با سلسله مراتب ، نخواهد بود

((تفسیر جمله پسرناه بلسانک - 2

((پسرناه)) از ماده ((تیسیر)) به معنی تسهیل است ، خداوند در این جمله میفرماید: ((ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا
پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد

. از این نظر که قرآن ، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوشها دلانگیز، و تلاوت آن بر زبانها آسان است - 1

از نظر اینکه خداوند آنچنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن ، داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر - 2
مشکل ، از آن استفاده میکرد و پیوسته بر مؤ منان تلاوت مینمود

از نظر محتوا که در عین عمیق و پرمایه بودن درک آن سهل و ساده و آسان است ، اصولاً آنهمه حقایق بزرگ و - 3
برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده ، خود نشانهای است از آنچه در آیه فوق میخوانیم

. که بر اثر يك امداد الهی ، صورت گرفته است

در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است و لقد يسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر: ((ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پندگیرندهای هست))

پروردگارا! قلب ما را به نور ایمان ، و تمام وجود ما را به نور عمل صالح روشن فرما، ما را دوستدار مؤمنان و صالحان ، مخصوصا امام المتقین امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بدار، و محبت ما را نیز در دلهای همه مؤمنان بیفکن .

بار الها! جامعه بزرگ اسلامی ما که با داشتن این همه نفرات و امکانات وسیع مادی و معنوی در چنگال دشمنان گرفتار، و به خاطر پراکندگی و تفرقه صفوف ، ضعیف و ناتوان شده است در گرد مشعل ایمان و عمل صالح جمع بفرما

خداوندا همانگونه که گردنکشان و جباران پیشین را چنان هلاک و محو و نابود کردی که کوچکترین صدائی از آنها به گوش نمی رسد، ابرقدرتهای جبار زمان ما را نیز نابود کن ، شر آنها را از سر مستضعفان کوتاه فرما و قیام مؤمنان را بر ضد این مستکبران به پیروزی نهائی برسان .

سوره مریم، آیه 96

=====

آیه وسیله

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید و در راهش جهاد کنید. باشد که رستگار شوید

: در این آیه روی سخن به افراد با ایمان است و به آنها سه دستور برای رستگار شدن داده شده

نخست میگوید: ای کسانی که ایمان آورده اید: تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید

(يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله)

سپس دستور میدهد که وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید

(و ابتغوا اليه الوسيلة)

و سرانجام دستور به جهاد در راه خدا میدهد

(و جاهدوا في سبيله)

و نتیجه همه آنها این است که در مسیر رستگاری قرار گیرید

(لعلكم تفلحون)

موضوع مهمی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد دستوری است که درباره انتخاب وسیله در این آیه به افراد با ایمان داده شده است .

وسيله در اصل به معنی تقرب جستن و یا چیزی که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت میشود می باشد

بنابراین وسیله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار میشود شامل میگردد که مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صلّه رحم و انفاق در راه خدا اعم از انفاقهای پنهانی : و آشکار و همچنین هر کار نیک و خیر میباشد. همانطور که علی (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده است

ل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى الايمان به و برسوله و الجهاد في سبيله فانه ذروة الاسلام ، و كلمة الاخلاص فانها الفطرة و اقام الصلاة فانها الملة ، و ايتاء الزكاة فانها فريضة واجبة و صوم شهر رمضان فانه جنة من العقاب و حج البيت و اعتماره فانهما ينفيان ال

فقر

و يرحضان الذنب ، و صلة الرحم فانها مثرة في المال و منساة في الاجل ، و صدقة السر فانها تكفر الخطيئة و صدقة ... العلانية فانها تدفع ميتة السوء و صنائع المعروف فانها تقى مصارع الهوان

یعنی : بهترین چیزی که به وسیله آن میتوان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قلّه

کوهسار اسلام است ، و همچنین جمله اخلاص (لا اله الا الله) که همان فطرت توحید است ، و بر پا داشتن نماز که آئین اسلام است ، و زکوة که فریضه واجبه است ، و روزه ماه رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی ، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور میکند و گناهان را میشوید، و صله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می کند، انفاقهای پنهانی که جبران گناهان مینماید و انفاق آشکار که مرگهای ناگوار و بد را دور میسازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می دهد

و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار میگردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است ، و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار میباشد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان میباشد جزء این مفهوم وسیع است

و آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده اند در حقیقت هیچگونه دلیلی بر این تخصیص ندارند، زیرا همانطور که گفتیم وسیله در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب میگردد

لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلا تقاضا کنند، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام ، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود یکنوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند این معنی نه بوی شرک می دهد و نه بر خلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می باشد. (دقت کنید)

قرآن و توسل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده میشود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچوجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد، در آیه 64 سوره نساء می خوانیم

: و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما

اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش میکردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می کردی ، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند

و نیز در آیه 97 سوره یوسف می خوانیم که : برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت

در آیه 114 سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را درباره دیگران تایید میکند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است .

روایات اسلامی و توسل

از روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در دست داریم ، نیز به خوبی استفاده میشود که توسل به آن معنی که در بالا گفتیم هیچگونه اشکالی ندارد، بلکه کار خوبی محسوب میشود، این روایات بسیار فراوان است و در کتب زیادی نقل شده و ما به عنوان نمونه به چند قسمت از آنها که در کتب معروف اهل تسنن می باشد اشاره می کنیم

در کتاب وفاء الوفاء تالیف دانشمند معروف سنی سمهودی چنین میخوانیم که : مدد گرفتن و شفاعت خواستن در - 1
پیشگاه خداوند از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش ، هم در عالم برزخ ، و هم در روز رستاخیز، سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از عمر بن خطاب نقل کرده که : آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد

. یا رب اسئلك بحق محمد لما غفرت لی

خداوندا به حق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از تو تقاضا میکنم که مرا ببخشی . سپس حدیث دیگری از جماعتی از روایان حدیث از جمله نسائی و ترمذی دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسل به پیامبر در حال حیات نقل میکند که خلاصه اش این است : مرد نابینائی تقاضای دعا از پیامبر برای شفای بیماریش کرد، پیغمبر به او دستور داد که چنین دعا کند

اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بك الی ربی فی حاجتی لتقضی لی اللهم شفعه فی .

خداوندا من از تو به خاطر پیامبرت پیامبر رحمت تقاضا میکنم و به تو روی می آورم ای محمد! بوسیله تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می شوم خداوندا او را شفیع من ساز

سپس در مورد جواز توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از وفات چنین نقل میکند که مرد حاجتمندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد

اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبینا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نبی الرحمة ، یا محمد انی اتوجه بك الی ربك ان تقضی حاجتی .

خداوندا من از تو تقاضا میکنم و بوسیله پیامبر ما محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) پیغمبر رحمت به سوی تو متوجه می شوم ، ای محمد من بوسیله تو متوجه پروردگار تو می شوم تا مشکلم حل شود

بعدا اضافه میکند چیزی نگذشت که مشکل او حل شد

نویسنده کتاب التوصل الی حقیقة التوسل که در موضوع توسل بسیار سختگیر است 26 حدیث از کتب و منابع مختلف - 2 نقل کرده که جواز این موضوع در لابلای آنها منعکس است ، اگر چه نامبرده سعی دارد که در اسناد این احادیث خدشه وارد کند، ولی واضح است که روایات هنگامی که فراوان باشند و به حد تواتر برسند جایی برای خدشه در سند حدیث باقی نمیماند و روایاتی که در زمینه توسل در منابع اسلامی وارد شده است ما فوق حد تواتر است و از جمله روایاتی که نقل می کند این است که

ابن حجر مکی در کتاب صواعق از امام شافعی پیشوای معروف اهل تسنن نقل میکند که به اهل بیت پیامبر توسل میجست و چنین میگفت

أل النبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی ارجو بهم اعطی غذا بید الیمین صحیفتی

خاندان پیامبر وسیله منند آنها در پیشگاه او سبب تقرب من می باشند امیدوارم به سبب آنها فردای قیامت نامه عمل من به دست راست من سپرده شود

و نیز از بیهقی نقل میکند که در زمان خلافت خلیفه دوم سالی قحطی شد بلال به همراهی عده ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت

..یا رسول الله استسق لامتك ... فانهم قد هلكوا

ای رسول خدا! از خدایت برای امتت باران بخواه ... که ممکن است هلاک شوند

حتی از ابن حجر در کتاب الخیرات الحسان نقل میکند که امام شافعی در ایامی که در بغداد بود به زیارت ابو حنیفه میرفت !و در حاجاتش به او متوسل می شد

و نیز در صحیح دارمی از ابی الجوزاء نقل میکند که سالی در مدینه قحطی شدیدی واقع شد، بعضی شکایت به عایشه بردند، او سفارش کرد که بر فراز قبر پیامبر روزنهای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر پیامبر از طرف خدا باران .انزال شود، چنین کردند و باران فراوانی آمد

در تفسیر آلوسی قسمتهای زیادی از احادیث فوق را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سختگیری درباره احادیث فوق در پایان ناگزیر به اعتراف شده و چنین می گوید

بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی بینم چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او، و بعد از بحث نسبتاً مشروحی در این زمینه، اضافه میکند توسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد به شرط اینکه او حقیقتاً در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد.

و اما در منابع شیعه موضوع به قدری روشن است که نیاز به نقل حدیث ندارد.

چند یادآوری لازم

: در اینجا لازم است به چند نکته اشاره کنیم

همانطور که گفتیم منظور از توسل این نیست که کسی حاجت را از پیامبر یا امامان بخواهد بلکه منظور این است که - 1 به مقام او در پیشگاه خدا متوسل شود، و این در حقیقت توجه به خدا است، زیرا احترام پیامبر نیز به خاطر این است که فرستاده او بوده و در راه او گام بر داشته و ما تعجب میکنیم از کسانی که این گونه توسل را يك نوع شرك می پندارند در حالی که شرك این است که برای خدا شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسل به هیچوجه شباهتی با شرك ندارد.

بعضی اصرار دارند که میان حیات و وفات پیامبر و امامان فرق بگذارند، در حالی که گذشته از روایات فوق که - 2 بسیاری از آنها مربوط به بعد از وفات است، از نظر يك مسلمان، پیامبران و صلحاء بعد از مرگ حیات برزخی دارند، حیاتی وسیعتر از عالم دنیا همانطور که قرآن درباره شهداء به آن تصریح کرده است و میگوید آنها را مردگان فرض نکنید آنها زندگانند

بعضی نیز اصرار دارند که میان تقاضای دعاء از پیامبر، و بیان سوگند دادن خدا به مقام او، فرق بگذارند، تقاضای - 3 دعاء را مجاز و غیر آن را ممنوع بشمارند در حالی که هیچگونه فرق منطقی میان این دو دیده نمی شود

بعضی از نویسندگان و دانشمندان اهل تسنن مخصوصاً وهابیه با لجاجت خاصی کوشش دارند تمام احادیثی که در - 4 زمینه توسل وارد شده است تضعیف کنند و یا با اشکالات واهی و بی اساس آنها را به دست فراموشی بسپارند، آنها در این زمینه چنان بحث می کنند که هر ناظر بیطرفی احساس میکند که قبلاً عقیده ای برای خود انتخاب کرده، سپس می خواهند عقیده خود را به روایات اسلامی تحمیل کنند، و هر چه مخالف آن بود به نوعی از سر راه خود کنار بزنند، در حالی که يك محقق هرگز نمی تواند چنین بحثهای غیر منطقی و تعصب آمیزی را بپذیرد

همانطور که گفتیم روایات توسل به حد تواتر رسیده یعنی به قدری زیاد است که ما را از بررسی اسناد آن بی نیاز - 5 می سازد، علاوه بر این در میان آنها روایت صحیح نیز فراوان است با این حال جایی برای خرده گیری در پاره ای از اسناد آنها باقی نمی ماند

از آنچه گفتیم روشن میشود که روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده و میگوید: پیغمبر به مردم میفرمود: از خداوند - 6
برای من وسیله بخواهید و یا آنچه در کافی از علی (علیه السلام) نقل شده که وسیله بالاترین مقامی است که در بهشت
قرار دارد، با آنچه در تفسیر آیه گفتیم هیچگونه منافاتی ندارد زیرا همانطور که مکرر اشاره کردیم وسیله هر گونه تقرب به
. پروردگار را شامل میشود و تقرب پیامبر به خدا و بالاترین درجهای که در بهشت وجود دارد یکی از مصداقهای آن است

سوره مائده، آیه 35

=====

آیه و صالح المؤمنین

إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ

اگر شما دو زن توبه کنید بهتر است، زیرا دلهایتان از حق بازگشته است. و اگر برای آزارش همدست شوید، خدا یاور
اوست و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان از آن پس یاور او خواهند بود

سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر (ص)

بدون شك مرد بزرگی همچون پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلام) تنها به خودش تعلق ندارد، بلکه به تمام جامعه
اسلامی و عالم بشریت متعلق است، بنابراین اگر در داخل خانه او توطئه هائی بر ضد وی، هر چند به ظاهر کوچک و
ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت، حیثیت او نباید نعوذ بالله بازچه دست این و آن گردد، و اگر چنین
برنامه ای پیش آید باید با قاطعیت با آن برخورد کرد

. آیات فوق در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه ای، و برای حفظ حیثیت پیامبرش

نخست روی سخن را به خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلام) کرده می گوید: ((ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو
حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود تحریم می کنی))؟! (یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبغی
مرضات ازواجك)

معلوم است که این تحریم ، تحریم شرعی نبود، بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می شود سوگندی از ناحیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) یاد شده بود و می دانیم که قسم خوردن بر ترك بعضی از مباحات گناهی ندارد

بنابراین جمله ((لم تحرم)) (چرا بر خود تحریم می کنی؟) به عنوان عتاب و سرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است .

درست مثل این که ما به کسی که زحمت زیاد برای تحصیل درآمد می کشد و خود از آن بهره چندانی نمی گیرد، می گوئیم چرا اینقدر به خود زحمت می دهی ، و از نتیجه این زحمت بهره نمی گیری ؟

سپس در پایان آیه می افزاید: ((خداوند غفور و رحیم است)) (والله غفور رحیم)

این عفو و رحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود، با اشاره به این است که اولی این بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) چنین سوگندی یاد نمی کرد کاری که احتمالاً موجب جرات و جسارت بعضی از همسران حضرت (صلی الله علیه و آله و سلّم) می شد

در آیه بعد اضافه می کند: ((خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است)) (قد فرض الله لكم تحلة إيمانكم) و (2) به این ترتیب که كفاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید

البته اگر سوگند در موردی باشد که ترك کاری رجحان دارد باید به سوگند عمل کرد، و شکستن آن گناه است ، و كفاره دارد. اما اگر در مواردی باشد که ترك آن عمل مرجوح باشد (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است ، اما برای حفظ احترام قسم بهتر است كفاره نیز داده شود

سپس می افزاید: ((خداوند مولای شما و حافظ و یاور شما است و او علیم و حکیم است)) (و الله مولاکم و هو العلیم الحکیم)

لذا او راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته ، و طبق علم و حکمتش مشکل را برای شما گشوده است .

از روایات استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بعد از نزول این آیه برده ای آزاد کرده و آنچه را بر خود از طریق قسم حرام کرده بود حلال نمود

در آیه بعد، شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده ، می فرماید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر (صلی الله علیه و

آله و سلّم) یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت ، ولی او رازداری نکرد و به دیگران خبر داد، و خداوند پیامبرش را از این افشای ((سر)) آگاه ساخت ، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگری خودداری نمود)) (و اذا سر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبات به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض)

این چه رازی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به بعضی از همسران خود گفت که او رازداری نکرد؟، مطابق آنچه در شاعن نزول گفتیم و این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی نوشیدن غسل نزد همسرش زینب بنت جحش ، و دیگری تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده بود، و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه ((حفصه)) بود، که او این سخن را شنید و به ((عایشه)) بازگو کرد

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) چون از طریق وحی ، از این افشای راز ، آگاه شده بود، قسمتی از آن را به ((حفصه)) فرمود، و برای آنکه او زیاده شرمنده و خجل نشود از ذکر قسمت دیگری خودداری کرد (ممکن است قسمت اول ، اصل نوشیدن غسل باشد و قسمت دوم تحریم آن بر خویشان)

به هر حال ((هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) این افشای ((سر)) را به او (حفصه) خبر داد او گفت : چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرد))؟ (فلما نباها به قالت من انباک هذا)

((گفت : خداوند دانا و آگاه مرا با خبر ساخت)) (قال نبانی العلیم الخبیر)

از مجموع این آیه برمی آید که بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند، بلکه مسأله رازداری که از مهمترین شرائط يك همسر باوفا است نیز در آنها نبود، اما به عکس ، رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) با آنها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حضرت حاضر نشد تمام رازی که او افشا کرده بود به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرده و لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ما استقصی کریم قط، لان الله یقول عرف بعضه و اعرض عن بعض : ((افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله ، پیش نمی روند، زیرا خداوند در اینجا برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد))

سپس روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده می گوید: ((اگر شما از کار خود توبه کنید، و دست از آزار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بردارید به سود شما است ، زیرا دلهای شما با این عمل از حق منحرف گشته ، و به گناه آلوده شده)) (ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما)

منظور از این دو نفر به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت ، ((حفصه)) و ((عایشه)) است که به ترتیب دختران ((عمر)) و ((ابوبکر)) بودند

((صغت)) از ماده ((صغو)) (بر وزن عفو) به معنی متمایل شدن به چیزی است لذا می گویند: صغت النجوم یعنی ستارگان ، متمایل به سوی مغرب شدند))، به همین جهت واژه ((اصغاء))، به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری آمده است ، و منظور از ((صغت قلوبکما)) در آیه مورد بحث ، انحراف دلهای آنها از حق به سوی گناه بوده است

سپس اضافه می کند: ((اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد، چرا که خداوند مولی و یاور او است ، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح ، و فرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند)) ((وان تظاهرا علیه . فان الله هو مولاة و جبریل و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلك ظهیر

این تعبیر، نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و روح عظیم او تاثیر منفی گذاشت ، تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با اینکه قدرت خودش از هر نظر کافی است ، حمایت جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد

قابل توجه اینکه : در ((صحیح بخاری)) از ((ابن عباس)) نقل شده که می گوید: از عمر پرسیدم آن دو نفر از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) که بر ضد او دست به دست داده بودند چه کسانی بودند؟ عمر گفت : حفصه و عایشه بودند، سپس افزود: به خدا سوگند ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را درباره آنان نازل کرد، و حقوقی برای آنان قرار داد، (و آنها جسور شدند)

در تفسیر ((درالمنثور)) نیز همین معنی ، ضمن حدیث مفصلی از ابن عباس نقل شده ، و در آن حدیث آمده است که عمر می گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) از تمام همسرانش کناره گیری کرده ، و در محلی بنام ((مشریه ام ابراهیم)) اقامت گزیده ، خدمتش رسیدم ، و عرض کردم : ای رسول خدا! آیا همسرانت را طلاق گفتی ؟ فرمود: نه ، گفتم : الله اکبر، ما جمعیت قریش پیوسته بر زنانمان مسلط بودیم ، اما هنگامی که به مدینه آمدیم جمعی را دیدیم که زنانشان بر آنان مسلطند زنان ما نیز از آنها یاد گرفتند! روزی دیدم همسر من با من مشاجره می کند، من این عمل او را عجیب و زشت شمردم ، گفت : چرا تعجب می کنی ؟ به خدا همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هم با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) چنین می کنند! حتی گاه از او قهر می نمایند، و من به دخترم حفصه سفارش کردم که هرگز چنین کاری را نکند و گفتم اگر همسایه ات (منظور عایشه است) چنین می کند تو نکن ، زیرا شرایط او با تو متفاوت است .

درباره ((صالح المؤمنین)) بحثی داریم که در نکات به خواست خدا خواهد آمد

در آخرین آیه مورد بحث خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) کرده ، با لحنی که خالی از تهدید نیست می فرماید: ((هرگاه او شما را طلاق گوید امید می رود که پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد همسرانی مسلمان ، مؤمن ، متواضع ، توبه کار، عبادت کننده و مطیع فرمان خدا زانی غیر باکره و باکره)) (عسی ربه ان طلقن ان یبدله ازواجاً خیراً منکن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکارا)

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد تصور نکنند که پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، و نیز تصور نکنند که اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر از آنان جانشین آنها نمی شود، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه از افتخار ! همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند. و زنانی بهتر و با فضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت

نکته ها

اوصاف همسر شایسته - 1

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.

نخست ((اسلام)) و سپس ((ایمان)) یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند، و سپس حالت ((قنوت)) یعنی تواضع و اطاعت از همسر و بعد از آن ((توبه)) یعنی اگر کار خلافی از او سر زند در اشتباه خود اصرار نرزد، و از در عذرخواهی درآید. و بعد از آن ((عبادت)) خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد، و پاک و پاکیزه کند، و سپس ((اطاعت فرمان خدا)) و پرهیز از هرگونه گناه

قابل توجه این که ((سائحات)) جمع (سائح) را بسیاری از مفسران به معنی ((صائم)) و روزه دار تفسیر کرده اند، ولی به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید روزه بر دو گونه است ((روزه حقیقی)) که به معنی ترك غذا و آمیزش است، و ((روزه حکمی)) که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند)

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده، و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمیت چندانی ندارد

منظور از ((صالح المؤمنین)) کیست ؟ - 2

بدون شك ((صالح المؤمنین)) معنی وسیعی دارد که همه مؤمنان صالح و با تقوا و کامل الایمان را شامل می شود، هر چند صالح در اینجا مفرد است، و نه جمع ولی چون معنی جنسی دارد از آن عمومیت استفاده می شود

اما در اینکه مصداق اتم و اکمل آن در اینجا کیست ؟ از روایات متعددی استفاده می شود که منظور ((امیر مؤمنان)) علی (علیه السلام) است

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : لقد عرف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلام) علیا (علیه السلام) اصحابه مرتین : اما مرة فحيث قال : من كنت مولاه فعلى مولاه و اما الثانية فحيث نزلت هذه الآية : فان الله هو مولاه و

جبریل و صالح المؤمنین ...) اخذ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بيد علي (عليه السلام) فقال: ايها الناس هذا صالح المؤمن !!: ((رسول خدا دو بار علي (عليه السلام) را (با صراحت) به يارانش معرفی کرده

يکبار آنجا که فرمود: (در غدیر خم): من کنت مولاہ فعلی مولاہ: ((هر کس من مولاي او هستم علي مولاي او است))، و اما بار دوم هنگامي که آيه ان الله هو مولاہ ... نازل شد، رسول خدا دست علي (عليه السلام) را گرفت و فرمود: اي مردم ((این (صالح المؤمنین)) است

این معنی را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله علامه ((ثعلبی)) و علامه ((گنجی)) در ((کفایة الطالب)) و ((ابوحیان اندلسی)) و ((سبط ابن جوزی)) و غیر آنها

جمعی از مفسران از جمله ((سیوطی)) در ((درالمنثور)) ذیل آیه مورد بحث و ((قرطبی)) در تفسیر معروف خود و همچنین ((الوسی)) در ((روح المعانی)) در تفسیر همین آیه این روایت را نقل کرده اند

نویسنده ((روح البیان)) بعد از نقل این روایت از ((مجاهد)) می گوید: مؤید این حدیث، حدیث معروف ((منزله)) است که پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به علي (عليه السلام) فرمود: انت مني بمنزلة هارون من موسى، زیرا عنوان ((صالحین)) در آیات قرآن برای انبیاء آمده است، از جمله در آیه و کلا جعلنا صالحین (انبیاء - 72) و در آیه الحقنا بالصالحین (یوسف - 101) می باشد (که در اولی عنوان ((صالح)) به جمعی از انبیاء، و در دومی به حضرت یوسف اطلاق شده است) و هنگامي که علي (عليه السلام) به منزله ((هارون)) باشد، او نیز مصداق صالح است (دقت کنید)

کوتاه سخن اینکه: احادیث در این زمینه فراوان است، مفسر معروف محدث ((بحرانی)) در تفسیر ((برهان)) بعد از ذکر روایتی در این زمینه از محمد بن عباس نقل می کند که او 52 حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت جمع آوری کرده، سپس خود او به نقل قسمتی از آن می پردازد

نارضائی پیامبر (ص) از بعضی از همسران خود - 3

در طول تاریخ بسیاری بزرگانی که همسرانی در شان خود نداشتند، و از عدم اجتماع شرائط لازم در آنها رنج می بردند، که در قرآن مجید نیز نمونه هایی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است

آیات فوق نشان می دهد که پیامبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) نسبت به بعضی از همسرانش چنین بود، آنها به خاطر رقابتهایی که با یکدیگر داشتند گاه روح پاک حضرتش را جریحه دار می کردند، و گاه به اعتراض نسبت به او و یا افشاء سرش می پرداختند، تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخته و مؤ کدترین بیان را در این زمینه فرموده و حتی آنها را تهدید به طلاق می کند، و چنانکه دیدیم بعد از ماجرای آیات فوق پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم)

﴿سَلَامٌ﴾ حدود يك ماه از همسرانش قهر کرد، شاید خود را اصلاح کنند

اصولا تاريخ زندگى آن حضرت (صلى الله عليه و آله و سَلَامٌ) به خوبى نشان مى دهد كه بعضى از همسران پيامبر (صلى الله عليه و آله و سَلَامٌ) نه تنها معرفت لازم را نسبت به مقام نبوت نداشتند، بلكه گاه او را همچون يك فرد عادى مورد بازخواست، و حتى خداى نكرده مورد اهانت قرار مى دادند! بنا بر اين اصرار بر اين معنا كه همه آنها افرادى شايسته و كاملى بوده اند بى دليل به نظر مى رسد آنهم با توجه به صراحت آيات فوق

تاريخ اسلام نسبت به زنان بعد از پيامبر (صلى الله عليه و آله و سَلَامٌ) مخصوصا داستان جنگ ((جمل)) نيز نشان داد كه اين معنى نه تنها در عصر آن حضرت (صلى الله عليه و آله و سَلَامٌ)، كه بعد از او نسبت به جانشينانش نيز تكرر شده است كه اينجا جاى شرح همه اين مسائل نيست

اصولا تعبير آيات فوق كه مى گويد: ((هرگاه پيامبر شما را طلاق دهد خداوند زنانى از شما بهتر كه واجد صفات ششگانه مذكور در آيه باشند به او مى دهد بيانگر اين واقعيت است كه لااقل بعضى از همسران حضرت واجد اين شرايط نبودند

مراجعه به آيات سوره احزاب درباره زنان پيامبر (صلى الله عليه و آله و سَلَامٌ) نيز نظر فوق را تاثير مى كند

افشای سر - 4

رازدارى نه تنها از صفات مؤمنان حقيقى است كه هر انسان با شخصيتى بايد رازدار باشد، اين معنى در مورد دوستان نزديك و همسر اهميت بيشترى دارد، در آيات فوق خوانديم كه چگونه خداوند بعضى از همسران پيامبر (صلى الله عليه و آله و سَلَامٌ) را به خاطر ترك رازدارى شديد ملامت و سرزنش مى كند

على (عليه السلام) در حديثى مى فرمايد: جمع خير الدنيا و الاخره فى كتمان السر و مصادقة الاخيار، و جمع الشر فى الاذاعة و مواخاة الاشرار: ((تمام خير دنيا و آخرت در اين دو چيز نهفته شده: كتمان سر و دوستى با نيكان و تمام شر در اين دو چيز نهفته شده: افشای اسرار و دوستى با اشرار))

نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید - 5

امورى كه از سوى خداوند حلال يا حرام شده همه طبق مصالح دقيقى بوده و به همين دليل جاى آن ندارد كه انسان حلالى را بر خود حرام، و يا حرامى را بر خود حلال نمايد، حتى اگر سوگندى در اين زمينه ياد كند - چنانكه در آيات فوق آمده است - آن قسم را مى توان شكست

آری اگر مباحی که سوگند بر ترك آن خورده عمل مکروهی بوده باشد، یا از جهتی ترك آن اولی باشد در این صورت باید به قسم پایبند بود

سوره تحریم، آیه 4

آیه ولایت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در رکوعند انفاق می کنند

شان نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از عبد الله بن عباس چنین نقل شده : که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) حدیث نقل می کرد ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) حدیث نقل می کرد او نیز با جمله قال رسول الله حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل می نمود

ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم ! هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم با این گوشه‌های خودم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) شنیدم ، و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کر باد، و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم هر دو کور باد، که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود

. علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله

علی (علیه السلام) پیشوای نیکان است ، و کشنده کافران ، هر کس او را یاری کند، خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت

سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) در مسجد نماز می خواندم ،

سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی (علیه السلام) که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشت را از دست آنحضرت بیرون آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:

خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و بوسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی (علیه السلام) را وزیر من گردان تا بوسیله او، پشتم قوی و محکم گردد.

ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: بخوان، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه بخوانم، گفت بخوان

...انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا

البته این شان نزول از طرق مختلف (چنانکه خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوتی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

این آیه با کلمه انما که در لغت عرب به معنی انحصار می آید شروع شده و می گوید: ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

(انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون)

شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است، و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتن بخشیدن علی (علیه السلام) در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله یقیمون الصلاة نیز شاهد بر این موضوع است، و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد. همچنین شك نیست که کلمه ولی در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می خوانند، و در حال رکوع زکات می دهند، بلکه يك حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آنهایی که زکات بر آنها واجب نیست، و اصولا چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در

حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند.

از اینجا روشن می شود که منظور از ولی در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است ، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با يك جمله ادا شده است .

و به این ترتیب ، آیه از آیاتی است که به عنوان يك نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی (علیه السلام) می کند

:ولی در اینجا بحثهای مهمی است که باید به طور جداگانه ، مورد بررسی قرار گیرد

شهادت احادیث و مفسران و مورخان

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن ، روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شان علی (علیه السلام) نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و . در بعضی نشده ، و تنها به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) قناعت گردیده است

این روایت را ابن عباس و عمار یاسر و عبد الله بن سلام و سلمة بن كهیل و انس بن مالك و عتبة بن حكيم و عبد الله ابی و عبد الله بن غالب و جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری نقل کرده اند

. و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده از خود علی (علیه السلام) نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است

جالب اینکه در کتاب غایة المرام تعداد 24 حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و 19 حدیث از طرق شیعه نقل کرده است .

کتابهای معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می کند که همه از منابع اهل تسنن است ، از جمله محب الدین طبری در ذخائر العقبی صفحه 88 و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدير جلد دوم صفحه 50 و در جامع الاصول جلد نهم صفحه 478 و در اسباب النزول واحدی صفحه 148 و در لباب النقول سیوطی صفحه 90 و در تذكرة سبط بن جوزی صفحه 18 و در نور الابصار شبلنجی صفحه 105 و در تفسیر طبری صفحه 165 و در کتاب الكافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه 56 و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه 431 و در تفسیر در المنصور جلد 2 صفحه 393 و در کتاب كنز العمال جلد 6 صفحه 391 و مسند ابن مردويه و مسند ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح . نسائی و کتاب الجمع بین الصحاح السنه و کتابهای متعدد دیگری این احادیث آمده است

با اینحال چگونه می توان اینهمه احادیث را نادیده گرفت ، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به يك يا دو روایت قناعت می کنند، اما گویا تعصب اجازه نمی دهد که اینهمه روایات و اینهمه گواهی دانشمندان درباره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد.

و اگر بنا شود در تفسیر آیه ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم ، زیرا درباره شان نزول کمتر آیه ای از آیات قرآن اینهمه روایت وارد شده است

این مسأله بقدری روشن و آشکار بوده که حسان بن ثابت شاعر معروف عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مضمون روایت فوق را در اشعار خود که درباره علی (علیه السلام) سروده چنین آورده است

فانت الذی اعطیت اذ كنت راکعاً

زکاتاً فدتک النفس یا خیر راکع

فانزل فیک الله خیر ولایة

و بینها فی محکمات الشرایع

. یعنی : تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی ، جان بفدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان
و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آنرا ثبت نمود

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) و همچنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرف و امامت بنمایند که ما ذیلاً مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می دهیم :

از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی (علیه السلام) گرفته اند این است که آیه با توجه به کلمه - 1 الذین که برای جمع است ، قابل تطبیق بر یکفرد نیست ، و به عبارت دیگر آیه می گوید: ولی شما آنهایی هستید که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، این عبارت چگونه بر يك شخص مانند علی (علیه السلام) قابل تطبیق است !.

در ادبیات عرب مکرر دیده می شود که از مفرد به لفظ جمع ، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مباحله می بینیم که کلمه نساننا به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شان نزولهای متعددی که وارد شده فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است ، و همچنین انفسنا جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی (علیه السلام) در آن جریان نبود و در آیه 172 سوره آل عمران در داستان جنگ احد می خوانیم

الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا

و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شان نزول آنرا درباره نعیم بن مسعود که یکفرد بیشتر نبود می دانند

و همچنین در آیه 52 سوره مائده می خوانیم یقولون نخشی ان تصیينا دائرة در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه 8 سوره منافقون و 215 و 274 سوره بقره تعبیراتی دیده می شود که عموماً به صورت جمع است ، ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده منظور از آن یکفرد بوده است

این تعبیر یا بخاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا بخاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یکفرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است

البته انکار نمی توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح ، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست ، ولی با وجود آنهمه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده است ، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت ، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می شود

فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده اند که علی (علیه السلام) با آن توجه خاصی که در حال نماز - 2 داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند

پاسخ - آنها که این ایراد را می کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست ، بلکه عین توجه بخدا است ، علی (علیه السلام) در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و می دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است . نه انجام

يك عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست ، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است ، كاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأكید می كند، ذكر این نکته نیز لازم است كه معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست كه انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می گیرد

جالب اینکه فخر رازی كار تعصب را بجائی رسانیده كه اشاره علی (علیه السلام) را به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضرت بیرون كند، مصداق فعل كثیر كه منافات با نماز دارد، دانسته است در حالی كه در نماز كارهایی جایز است انسان انجام بدهد كه به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضروری برای نماز ندارد تا آنجا كه كشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن كودك و حتی شیر دادن بچه شیر خوار را جزء فعل كثیر ندانسته اند، چگونه يك اشاره جزء فعل كثیر شد، ولی هنگامیکه دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می شود اینگونه اشتباهات !. برای او جای تعجب نیست

اشكال دیگری كه به آیه كرده اند در مورد معنی كلمه ولی است كه آنرا به معنی دوست و یاری كننده و امثال آن - 3
گرفتهاند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار

پاسخ - همانطور كه در تفسیر آیه در بالا ذكر كردیم كلمه ولی در اینجا نمی تواند به معنی دوست و یاری كننده بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی كه در آیه ذكر شده كه نماز را برپا می دارند و در حال ركوع زكات می دهند، و به عبارت دیگر دوستی و یاری كردن ، يك حكم عمومی است ، در حالی كه آیه ناظر به بیان يك حكم خصوصی می باشد و لذا بعد از ذكر ایمان ، صفات خاصی را بیان كرده است كه مخصوص به يك فرد می شود

می گویند علی (علیه السلام) چه زكات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود - 4
!! او اگر منظور صدقه مستحب است كه به آن زكات گفته نمی شود

پاسخ - اولاً به گواهی تواریخ علی (علیه السلام) از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل كرد و در راه خدا داد تا آنجا كه می نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، بعلاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری كه زكات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان كوچکی كه واجب باشد زكات آنرا بپردازد چیز مهمی نبوده است كه علی (علیه السلام) فاقد آن باشد، و اینرا نیز می دانیم كه فوریت و وجوب پرداخت زكات فوریت عرفی است كه با خواندن يك نماز منافات ندارد

ثانیاً اطلاق زكات بر زكات مستحب در قرآن مجید فراوان است ، در بسیاری از سوره های مکی كلمه زكات آمده كه منظور از آن همان زكات مستحب است ، زیرا وجوب زكات مسلمان بعد از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه ، بوده است (آیه 3 سوره نمل و آیه 39 سوره روم و 4 سوره لقمان و 7 سوره فصلت و غیر اینها)

می گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم كه مربوط به زمان - 5

بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده، بنابراین علی (علیه السلام) در آنروز ولی نبود، و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او بالقوه بود نه بالفعل در حالی که ظاهر آیه ولایت بالفعل را می رساند

پاسخ - در سخنان روز مرده در تعبیرات ادبی بسیار دیده می شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می شود که آنرا بالقوه دارند مثلا انسان در حال حیات خود وصیت می کند و کسی را به عنوان وصی خود و قیم اطفال خویش تعیین می نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در طرق شیعه و سنی نقل شده می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) او را وصی و خلیفه خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نبود - در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می شود از جمله در مورد زکریا می خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد

. هب لی من لدنک ولیا برثنی و یرث من آل یعقوب

در حالی که مسلم است منظور از ولی در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با اینکه جنبه بالقوه دارد

!می گویند: چرا علی (علیه السلام) با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد - 6

پاسخ - همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی (علیه السلام) نیز نقل شده است از جمله در مسند ابن مردویه و ابی الشیخ و کنز العمال - و این در حقیقت بمنزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه . در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب سلیم بن قیس هلالی حدیث مفصلی نقل می کند که علی (علیه السلام) در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلایل متعددی آورد از جمله استدلال بهمین آیه بود. و در کتاب غایة المرام از ابوذر چنین نقل شده که علی (علیه السلام) روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد

. می گویند: این تفسیر با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است - 7

پاسخ - بارها گفته ایم آیات قرآن چون تدریجا، و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است، و چنان نیست که آیات يك سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می شود

با توجه به اینکه آیه انما ولیکم الله بگواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی (علیه السلام) در حال رکوع نازل شده

و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی توانیم روی پیوند آنها . زیاد تکیه کنیم .

به علاوه آیه مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می باشد و شك نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف ، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. بعبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است .

می گویند: انگشتی با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته اند، علی (علیه السلام) از کجا آورده بود!! بعلاوه پوشیدن - 8 ! انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود! آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست

پاسخ - مبالغه هائی که درباره قیمت آن انگشت کرده اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گرانی قیمت بودن آن انگشت نداریم و اینکه در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است ، و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده اند اثری از این افسانه نیست ، بنابراین نمی توان يك واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

سوره مائده آیه 55

=====

آیه ویتلوه شاهد

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ
قَالَتِ الْأَعْرَابُ مُّوَءَدًّا قَدْ أَدْبَأَ لَنَا الْقَوْلُ مَن رَّبِّكَ وَلَٰكِن أَكْثَرَ الْأَسْأَلِ لَا يُؤْمِنُونَ

آیا آن کس که از جانب پروردگار خویش دلیلی روشن دارد و زبانش گویاست و پیش از این کتاب موسی که خود پیشوا و رحمتی بوده است بدان شهادت داده، با آن کس که دلیلی ندارد برابر است؟ ایشان به آن کتاب روشن ایمان آورده اند. و هر گروه دیگری که به او کافر شود، جایگاهش در آتش است. در آن شک مکن، که حق است و از جانب پروردگارت آمده است. ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

در تفسیر آیه فوق در میان مفسران گفتگو بسیار است و در جزئیات کلمات آیه و ضمائر و موصول و اسم اشاره آن نظرات گوناگونی داده اند که نقل همه آنها بر خلاف روش ما در این تفسیر است ، ولی دو تفسیر را که از همه روشنتر به

: نظر میرسد، به ترتیب اهمیت ، در اینجا میاوریم

در آغاز آیه میگوید: ((آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش در اختیار دارد، و به دنبال آن شاهد و گواهی از 1 - سوی خدا آمده و قبل از آن کتاب موسی (تورات) به عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت او آمده است همانند کسی است که دارای این صفات و نشانه ها و دلایل روشن نیست)) (أفمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله (کتاب موسی اماما و رحمة)

این شخص همان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است و ((بینه)) و دلیل روشن او قرآن مجید و شاهد و گواه صدق . نبوتش مؤمنان راستینی همچون علی (علیه السلام) میباشد، پیش از او نشانه ها و صفاتش در تورات آمده است

. به این ترتیب از سه راه روشن حقانیت دعوتش به ثبوت رسیده است

نخست قرآن که بینه و دلیل روشنی است در دست او

دوم کتب آسمانی پیشین که نشانه های او را دقیقاً بیان کرده ، و پیروان این کتب در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) آنها را به خوبی می شناختند و به همین دلیل در انتظار او بودند

سوم پیروان فداکار و مؤمنان مخلص که بیانگر صدق دعوت او و گفتار او می باشند زیرا یکی از نشانه های حقانیت يك مکتب اخلاص و فداکاری و عقل و درایت و ایمان پیروان آن مکتب است ، چرا که هر مکتبی را از پیروانش می توان .! : شناخت

.آیا با وجود این دلایل زنده میتوان او را با مدعیان دیگر قیاس کرد و یا در صدق دعوتش تردید نمود؟

سپس به دنبال این سخن اشاره به افراد حق طلب و حقیقت جو کرده و از آنها دعوت ضمنی به ایمان می کند و می گوید ((آنها به چنین پیامبری که این همه دلیل روشن در اختیار دارد ایمان می آوردند)) (اولئك يؤمنون به)

گرچه چنین کسانی که با کلمه اولئك به آنها اشاره شده در خود این آیه ذکر نشده اند ولی با توجه به آیات گذشته ، می توان حضور آنها را در جو این آیه احساس کرد و مورد اشاره قرار داد

و به دنبال آن سرنوشت منکران را به این صورت بیان می کند: ((هر کس از گروههای مختلف به او کافر شود موعد و

می‌عاشد آتش دوزخ است)) (و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده)

و در پایان آیه همانگونه که سیره قرآن در بسیاری از موارد است روی سخن را به پیامبر کرده ، يك درس عمومی برای همه مردم بیان می کند و می گوید ((اکنون که چنین است و این همه شاهد و گواه بر صدق دعوت تو وجود دارد، هرگز در آنچه بر تو نازل شده تردید به خود راه مده)) (فلا تك في مریة منه)

((چرا که این سخن حقی است از سوی پروردگار تو)) (انه الحق من ربك)

((ولی بسیاری از مردم بر اثر جهل و تعصب و خودخواهی ، ایمان نمی آورند)) (و لكن اكثر الناس لا يؤمنون)

تفسیر دیگری که برای آیه ذکر شده این است که هدف اصلی بیان حال مؤمنان راستین است که با در دست داشتن 2 - دلایل روشن و شواهدی که بر صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) آمده است و گواهی هائی که در کتب پیشین می باشد، آنها به اتکای این دلایل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ایمان می آورند

بنا بر این منظور از جمله من كان على بينة من ربه تمام کسانی است که با چشم باز و در دست داشتن دلایل قانع کننده به دنبال قرآن و آورنده آن شتافتند، نه شخص پیامبر

ترجیحی که این تفسیر بر تفسیر سابق دارد این است که خبر ((مبتدا)) در آیه صریحا آمده است ، و محذوفی ندارد، و مشار الیه ((اولئك)) در خود آیه ذکر شده است و بخش اول آیه که با اضمن كان على بينة من ربه شروع شده تا ((اولئك يؤمنون به)) يك جمله کامل را تشکیل میدهد بدون هیچگونه حذف و تقدیر

ولی بدون شك تعبیرات دیگر آیه با این تفسیر زیاد سازگار نیست ، و لذا ما آن را در مرحله دوم قرار داده ایم (دقت کنید)

در هر حال آیه اشاره به امتیازات اسلام و مسلمین راستین و اتکای آنها بر دلایل محکم در انتخاب این مکتب است ، و در نقطه مقابل سرنوشت شوم منکران مسنکبر را نیز بیان کرده است

: نکته ها

: در اینجا به چند نکته باید توجه داشت

منظور از شاهد در آیه فوق چیست ؟ - 1

بعضی از مفسران گفته اند منظور جبرئیل پیک وحی خدا است ، و بعضی منظور از آن را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند، و بعضی آن را به معنی زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر کرده اند (در حالی که یتلوه را از ماده تلاوت به معنی قرائت گرفته اند، نه به معنی پشت سر آمدن)

ولی بسیاری از بزرگان مفسران آن را به علی (علیه السلام) تفسیر کرده اند

در روایات متعددی که از ائمه معصومین به ما رسیده است ، و در بعضی از کتب تفسیر اهل سنت نیز آمده روی تفسیر تاکید شده است که منظور از شاهد امام امیر مؤمنان (علیه السلام) یعنی نخستین مردی که به پیامبر و قرآن ایمان آورد، و در تمام مراحل با او بود و لحظه ای از فداکاری فروگذار نکرد و تا آخرین نفس در حمایتش کوشیده ، می باشد

در حدیثی می خوانیم که علی (علیه السلام) فرمود: درباره هر يك از مردان معروف قریش آیه یا آیه هائی نازل شده است کسی عرض کرد ای امیر مؤمنان درباره شما کدام آیه نازل شده است ؟، امام فرمود: آیا آیه ای که در سوره هود است . نخوانده ای اءفنم کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه ، پیامبر بینة الهی داشت و شاهد من بودم

در آخرین آیه سوره رعد نیز تعبیری دیده می شود که این معنی را تایید می کند آنجا که می فرماید: و یقول الذین کفروا لست مرسلًا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب : کافران می گویند تو پیامبر نیستی بگو همین اندازه بس . که خداوند میان من و شما شاهد و گواه است و همچنین کسی که علم کتاب (قرآن) نزد او است

در روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت چنین می خوانیم که منظور از من عنده علم الکتاب علی (علیه السلام) است .

این نکته نیز لازم به یاد آوری است : همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم یکی از بهترین طرق شناخت حقایق يك مکتب مطالعه در وضع پیروان و مدافعان و حامیان آن است . طبق ضرب المثل معروف امامزاده را از زوارش باید شناخت هنگامی ملاحظه کنیم گروهی پاکباز ، باهوش ، بالیمان ، مخلص و با تقوی گرد رهبر و مکتبی جمع شده اند به خوبی می توان دریافت که این مکتب و آن رهبر در يك حد عالی از صداقت و درستی است

اما هنگامی که ببینیم يك عده فرصت طلب شیاد، بی ایمان ، و بی تقوا، اطراف مکتب و یا رهبری را گرفته اند کمتر می توان باور کرد که آن رهبر و آن مکتب بر حق باشد

اشاره به این مطلب را نیز لازم می دانیم که تفسیر کلمه شاهد به علی (علیه السلام) منافاتی با این حقیقت ندارد که همه مؤمنان راستین و افرادی همچون ابودرها سلمانها، و عمار یاسرها را شامل شود چرا که این گونه تفاسیر اشاره به فرد

شاخص و برتر می کند،

یعنی منظور اصلی گروهی است که در راس آنها آن فرد شاخص قرار گرفته است . شاهد این سخن روایتی است که از امام باقر نقل شده که فرمود: منظور از شاهد امیر مؤمنان ، سپس جانشینان او یکی بعد از دیگری هستند

گر چه در این حدیث تنها معصومین ذکر شده اند ولی این خود نشان می دهد که روایاتی که شاهد را منحصر به علی (علیه السلام) تفسیر، منظور خصوص آن حضرت نیست بلکه منظور مصداق شاخص است

چرا تنها اشاره به تورات شده ؟ - 2

همانگونه که گفتیم یکی از دلایل حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آیه فوق کتب پیشین ذکر شده ، ولی تنها از کتاب موسی زکری به میان آمده در حالی که می دانیم بشارات ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در انجیل نیز هست .

این موضوع ممکن است به خاطر آن باشد که در محیط نزول قرآن و ظهور اسلام یعنی مکه و مدینه بیشتر افکار یهود - از میان اهل کتاب - منتشر بوده است و مسیحیان در نقاط نسبتاً دورتری زندگی داشتند، مانند یمن ، شامات ، و نجران که در کوهستانهای شمالی یمن در فاصله ده منزلی صنعاء واقع شده است .

. و یا به خاطر اینکه ذکر اوصاف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تورات به طور جامعتر و وسیعتری آمده است

بهر حال تعبیر به امام در مورد تورات ممکن است به خاطر این باشد که احکام شریعت موسی (علیه السلام) به طور کامل در آن بوده و حتی مسیحیان بسیاری از تعلیمات خود را از تورات می گیرند

مخاطب در فلا تک فی مریة کیست ؟ در اینکه مخاطب در این جمله کیست ؟ - 3

دو احتمال داده شده نخست اینکه مخاطب ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، یعنی کمترین شك و تردیدی در حقانیت قرآن یا آئین اسلام به خود راه مده

البته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حکم اینکه وحی را با شهود درک می کرد و نزول قرآن از طرف خدا برای او محسوس بلکه بالاتر از حس بوده تردیدی در حقانیت این دعوت نداشت ولی این نخستین بار نیست که قرآن خطابی را

متوجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) می کند در حالی که منظورش عموم مردم است ، و به تعبیر معروف عرب این گونه خطابها از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است که ضرب المثل عامیانه آن در فارسی در به تو می گویم دیوار تو گوش کن ، یا تو بشنو می باشد و این خود یکی از فنون بلاغت است که در پاره ای از موارد برای تاکید و اهمیت و یا منظورهای دیگر به جای مخاطب حقیقی دیگری را مخاطب قرار می دهند.

احتمال دیگر اینکه مخاطب ، هر مکلف عاقل بوده باشد، یعنی فلاتک ایها المكلف العاقل فی مریة : ای انسان عاقل و مکلف با این دلایل روشن شك و تردید در حقانیت این قرآن نداشته باش و این احتمال بنابراین است که منظور از من کان علی بینة من ربه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نباشد بلکه همه مؤمنان راستین باشند (دقت کنید)

. ولی به هر حال تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است

سوره هود، آیه 17